



# شعله جاوید



## ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب-مصوب سومین کنگره سراسری)

شماره (۱۸)

دوره پنجم

شماره ۱۴۰۳ (سپتامبر ۲۰۲۴)

### چهارمین پلنوم سومین دور کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت برگزار گردید.

چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با شرکت اکثریت اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی حزب موفقانه تدویر یافت. تنها یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی به علت مریضی که داشت؛ نتوانست در پلینوم شرکت نماید. اما پیام خود را ضم گزارش به حمایت از پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی ارسال نمود. (صفحه ۲)

### سومین نشست دوحه یا تلاش امریکا برای حفظ اقتدار هژمونی اش در منطقه



صفحه ( ۱۰ )

سومین نشست دوحه با وجود اعتراضات گسترده‌ای که از یک ماه قبل از طرف فعالان مدنی و حقوق زن و همچنان زنان معترض در کشورهای مختلف و شهرهای مختلف جهان بخاطر تحریم این نشست به راه افتاده بود، به تاریخ ۱۰ و ۱۱ سرطان ۱۴۰۳، در قطر تدویر یافت.

### چهارمین سال گشت زنده یاد

### رفیق ضیاء را گرامی می‌داریم!

چهار سال از درگذشت رفیق ضیاء می‌گذرد. بعد از درگذشت رفیق ضیاء رویزیونیست‌های آواکیانی نیز یاد و خاطره او را تجلیل نمودند. آنها از این‌که رفیق ضیاء از "سنتزهای نوین" آواکیان دنباله‌روی نکرد و در مقابلش ایستاد متأثر بودند. به همین ترتیب در ظرف این چهار سال انحلال‌طلبیانی که از دورن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سر بلند نمودند نیز خاطره



رفیق ضیاء را تجلیل می‌کنند. با کمال تأسف تمامی شان تلاش نموده اند تا رفیق ضیاء را غیر از آنچه هست نشان دهند. و با مُنتها دقت، وجه تمایز بین ضیاء مائوئیست و افراد غیر مائوئیست مکتوم گذاشته شده است. ما تلاش نمودیم تا این وجه تمایز را به خوبی نمایان سازیم.

صفحه ( ۷ )

### سه سال پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان توسط

### امپریالیزم اشغال گر امریکا



وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی (۲۰ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی)؛ بهترین بهانه برای حمله سنگین نظامی امپریالیست‌های غربی به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان گردید. در این حملات نظامی سنگین احزاب ارتجاعی جهادی؛ ملیشه‌های بدنام و جنایت کاران خلقی، پرچمی به عنوان پادوهای امپریالیزم نقش ارتش زمینی امپریالیست‌ها را بازی نمودند.

صفحه ( ۱۲ )

### «طالبان» مغضوبین و تروریست دیروزی

### گماشتگان محبوب امروزی

برای دانستن این مطلب که چرا امپریالیزم امریکا؛ طالبان را که در لیست سیاه گنجانده و میلیون ها دالر جایزه سر شان تعیین نموده بود به سادگی از این تصمیم خود گذشت و طالبان را برای بار دوم در افغانستان به قدرت رساند، باید مختصراً گذشته را مرور کنیم تا نقش امپریالیزم در ایجاد بنیاد گرایب اسلامی و روابط عمیقش را با بنیاد گرایی اسلامی در یابیم. (صفحه ۱۶)



## حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



## چهارمین پلنوم سومین دور کمیته مرکزی

## حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با موفقیت بر گذار گردید.

### ۱ - در مورد استحکام و گسترش حزب:

چرا زمانی که بحث بر سر استحکام حزب به وجود می‌آید، پای گسترش حزب نیز به میان می‌آید؟ زیرا، استحکام و گسترش حزب لازم و ملزوم یکدیگرند. گاهی نظر به شرایط، استحکام عمده و گسترش غیر عمده می‌گردد و گاهی برعکس؛ وقتی از استحکام حزب صحبت می‌نمائیم، منظور ما استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب است. و برای گسترش حزب باید تشکیلات را وسعت دهیم، زیرا گسترش حزب به مفهوم گسترش تشکیلات حزب است که متکی به استحکام ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی است که باید مدنظر گرفته شود. چه زمانی حزب از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود استحکام پیدا می‌کند؟ رفقا به درستی می‌دانند که مبارزات پراتیکی و تئوریکی حزب منتج به استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب می‌گردد. هر قدر که مبارزات پراتیکی و تئوریکی حزب به شکل اصولی و جدی پیش برده شود، به همان اندازه حزب گسترش می‌یابد.

ما در هر پلنوم روی استحکام و گسترش پافشاری نموده‌ایم که شکل‌گیری و استحکام سازمان انقلابیون حرفه‌یی در حزب، باعث استحکام و گسترش تشکیلات حزب خواهد شد؛ لنین در این مورد چنین می‌گوید:

«برای این که بتوانیم مبارزه منظمی را بر علیه حکومت رهبری کنیم، مجبوریم که سازمان انقلابیون، انضباط و فنون کار مخفی را به بالاترین درجه تکامل برسانیم، ضروری است که تک تک اعضای حزب و یا گروه‌های عضو درباره امور مختلف حزب تخصص یابند، عده‌ای در امر چاپ و نشرات، عده دیگر در امر وارد کردن آن‌ها از مرز، گروه سوم برای توزیع آن‌ها در داخل روسیه، گروه چهارم برای پخش آن‌ها در شهرها، گروه پنجم برای تهیه محلات جلسات مخفی، گروه ششم برای جمع آوری پول، گروه هفتم برای رساندن مکاتبات و کلیه اخبار به جنبش و گروه هشتم برای حفظ برقراری ارتباطات و غیره چیزهای بی شمار دیگر. ما می‌دانیم که چنین تخصصی نیاز به خود داری به مراتب بیشتر، نیاز به قابلیت‌های به مراتب برای تمرکز در کارهای روزمره کوچک و کم اهمیت که به چشم نمی‌آیند و نیاز به مراتب پیش‌تری، به قهرمانی واقعی تا کار محفلی دارد.» (لنین - گزیده مقالات درباره نشریات و تشکیلات کارگری - صفحه هفتم)

چهارمین پلنوم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با شرکت اکثریت اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی حزب موفقانه تدویر یافت. تنها یکی از اعضای اصلی کمیته مرکزی به علت مریضی که داشت؛ نتوانست در پلنوم شرکت نماید. اما پیام خود را ضم گزارش به حمایت از پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی ارسال نمود.

پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با پخش سرود انترناسیونال آغاز گردید و تمامی رفقای حاضر در محفل به پا خاسته و سرود را همراهی کردند و پس از سکوت دو دقیقه‌یی به یاد رفیق ضیاء، رفیق عزیز، رفیق حفیظ، رفیق سلیم، رفیق مومند، رفیق کریم الله، رفیق فرهاد، رفیق وثوق، رفقای پشه‌ائی و رفیق ظاهر و هم‌چنان جان‌باختگان راه مائوئیسم، پلنوم چهارم به کار خود آغاز نمود.

مقدمتاً پلنوم با ارائه گزارشات توسط رفیق ل. شروع گردید. رفیق ل. از رفقا تقاضا نمود تا درین پلنوم روی فیصله هائی که جنبه عملی بخود گرفته و جنبه‌هایی که عملی نگردیده با دقت بحث و تبادل نظر نمایند تا برای رفع کمبودات و نواقص آن بطور جدی بکوشیم.

متعاقب آن گزارشات کاری یک ساله حزب توسط یک تن از رفقای دفتر سیاسی به پلنوم ارائه گردید. سپس سائر اعضای دفتر سیاسی و هم‌چنان بعضی از رفقای کمیته مرکزی (مسئول کمیته‌های منطقه‌یی) گزارشات تکمیلی شان را ارائه دادند. پس از آن بحث و تبادل نظر در مورد گزارشات ارائه شده توسط تمامی رفقای شرکت کننده در پلنوم پیش برده شد و نتیجه‌گیری‌های نهایی به اتفاق آراء به تصویب رسید. موضوعاتی که به عنوان نکات اصلی اجندای بحثی در پلنوم پیش نهاد گردید عبارتند از:

۱. در مورد استحکام و گسترش حزب
۲. در مورد کمیته‌های منطقه‌یی
۳. در مورد زنان
۴. در مورد کمیته روابط بین‌المللی
۵. در مورد مسائل مالی حزب
۶. در مورد مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه خطوط انحرافی

## ۲- در مورد کمیته های منطقه‌ی:

کمیته‌های منطقه‌ای حزبی در حقیقت نماینده کمیته مرکزی و هدایت کننده فعالیت‌های تیوریک و پراتیک حزبی در منطقه اند، لذا کمیته‌ها مکلف به عملی نمودن فیصله‌های کمیته مرکزی و دفتر سیاسی اند. با توجه به این امر باید که تمام فعالیت‌های شان را تحت رهبری کمیته مرکزی حزب فعالانه هدایت نمایند، و گزارشات کاری شان را منظم‌اً به دفتر سیاسی ارسال کنند. حال که صحبت از گزارش‌دهی به میان آمد بد نیست مختصراً در این مورد هم صحبتی داشته باشیم:

در اساسنامه حزب قید گردیده که سطوح مختلف رهبری حزب و سطوح مختلف تشکیلاتی حزب باید به سطوح بالاتر رهبری و تشکیلاتی حزب گزارشات خود را به طور منظم ارائه کنند. هرگاه سطوح مختلف رهبری و سطوح مختلف تشکیلاتی حزب به سطوح بالاتر گزارشات خود را بطور منظم و به وقت معین ارائه نکنند و این گزارشات به دفتر سیاسی حزب نرسد آیا امکان دارد که دفتر سیاسی رهنمودهای لازم را به سطوح مختلف رهبری و تشکیلاتی حزب منظم و بر وقت معین ارائه نماید؟

وقتی گزارشات به وقت معینه به دفتر سیاسی حزب نرسد و دفتر سیاسی نمی‌تواند که رهنمودهای لازم را به وقت معینه به سطوح مختلف حزب ارائه نماید؛ بناءً به درجات مختلف هرج و مرج در صفوف حزب به وجود می‌آید چه بسا که پاسیفیزم بر بدنه حزب مسلط می‌گردد. ما این تجربه را به خوبی در سال‌های گذشته مشاهده نمودیم. عدم گزارش‌دهی در مورد خراب کاری‌های خلاند باعث آن گردید که به حزب ضربات پی‌درپی وارد گردد؛ چنانچه رفیق ضیاء این ضربه را خطرناک تر از ضربه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی توصیف نموده است. این تجارب تلخ نباید دیگر تکرار گردد. این زمان امکان پذیر است که رفقا گزارش‌دهی و گزارش‌گیری را مسئولیت مبارزاتی خود بدانند.

عدم گزارش‌دهی و گزارش‌گیری جلوه دیگری از عدم استحکام حزب را می‌رساند. زیرا سیستم گزارش‌دهی و گزارش‌گیری حیثیت سیستم دوران خون در بدن را دارد. هرگاه سیستم دوران خون به صورت درست کار نکند، انسان مریض می‌گردد و حتی بخشی از بدن را فلج می‌سازد. عدم رسیدگی به سیستم دوران خون باعث از کار افتادن دماغ و قلب نیز می‌گردد و انسان را به طرف مرگ می‌کشاند. تجارب حزب ما به خوبی نشان داده که هر کمیته حزبی که گزارش‌دهی و گزارش‌گیری منظم نداشته؛ پاسیف شده و بالاخره فلج گردیده است

بناءً ضروری است که کمیته‌های منطقه گزارشات دو ماهه واحدهای حزبی منطقه‌ی شان را به صورت منظم در اختیار دفتر سیاسی قرار دهند؛ تا رهنمودهای لازمه مرتبط به این گزارشات را توسط دفتر سیاسی منظم دریافت نمایند.

بناءً موضوع گزارش‌گیری و گزارش‌دهی منظم در حزب یک موضوع مرگ و زندگی است؛ رفقا باید جداً تلاش نمایند که چنین سیستمی را در حزب به وجود آورده و بطور روزافزون استحکام بخشند.

هدف لنین از سازمان انقلابیون، همان سازمان حرفوی‌ها است. در گام نخست ما باید تلاش جدی برای ایجاد چنین سازمان درون حزبی بنمائیم. پلنوم چهارم روی این اصل لنینیستی تاکید به عمل آورد تا مبارزات ما اصولی‌تر و منظم‌تر به پیش رود.

ضمناً رفیق ضیاء همیشه یادآوری می‌کرد که:

« یک موضوع بسیار دردآور و آزار دهنده در حزب ما، عدم تطبیق دقیق، بر وقت و موثر فیصله‌های حزبی در تمامی سطوح تشکیلاتی حزب است. ما یا فیصله‌های حزبی را اصلاً تطبیق نمی‌نماییم، یا اگر تطبیق هم بنماییم، در وقت لازمه و بطور دقیق و موثر تطبیق نمی‌نماییم. حزب ما معمولاً در طی ده سال گذشته قادر بوده است فیصله‌های اصولی، موثر و عالی‌ای را به عمل آورد، ولی به اندازه نصف آن هم در تطبیق عملی فیصله‌هایش موفق نبوده است.»

با تاسف که امروز نیز در عین موقعیت قرار داریم که فیصله‌های حزبی در وقت لازم و بطور دقیق و موثر تطبیق نمی‌گردد. این وضعیت بدان مفهوم است که بسیاری از رفقا تا هنوز توجه جدی به اساسنامه حزب نداشته و یا ندارند؛ توجه جدی به اساسنامه ما را قادر می‌سازد تا از یک طرف فیصله‌ها را به موقع اجرا کنیم و از سوی دیگر سازمان منضبطی از انقلابیون حرفه‌ی تربیت نمائیم.

در گذشته تلاش بر این بود تا این هسته رهبری کننده حرفه‌ی در قالب دفتر سیاسی کمیته مرکزی گسترش بیشتری پیدا کند تا به سطح یک سازمان انقلابیون حرفه‌ی ارتقاء یابد؛ سازمانی که به نحو استوار در رأس رهبری حزب قرار داشته باشد. اما این تلاش تا کنون مثمر ثمر واقع نشد، چرا؟ زیرا فعالیت‌های مبارزاتی حزب از لحاظ تیوریک و پراتیک در آن سطحی قرار نداشت که چنین زمینه‌ی را فراهم نماید.

برای این که ما به نحو شایسته بتوانیم از عهده این کار برآئیم باید سعی گردد تا سطح دانش سیاسی رفقا بالا رود. برای بالا بردن سطوح علمی سیاسی لازم و ضروری است که رفقا در بخش‌های فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی آثار رهبران پرولتاریا و اسناد حزبی شان را بطور منظم مطالعه نمایند.

گسترش حزب مستلزم گسترش فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ی حزب است. بنابراین ما باید فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ی حزب را بیش‌تر از پیش و به نحو وسیعی گسترش دهیم و در تبعیت از آن تشکیلات حزب را نیز وسعت بخشیم، تا قادر گردیم سازمان انقلابیون حرفه‌ی حزب را وسیع‌تر، مستحکم‌تر و متمرکزتر بسازیم. این وسیع سازی سازمان انقلابیون حرفه‌ی رهبری کننده حزب می‌تواند در حال حاضر شامل اعضای دفتر سیاسی حزب و تلاش به عمل آید تا شامل تمام اعضای کمیته مرکزی حزب یا لاقلاً تعداد معینی ازین رفقا گردد.



گرچه واقعاً عمل کرد خلاند در طول دوران مبارزاتی اش باعث ریزش های در میان زنان و حتی فروپاشی بخش تشکیلات زنان گردید، رفیق ضیاء ضربه خلاند را در مقاله «مطالبی در مورد جوانب قضیه رفیق زلاند» این گونه بررسی می نماید:

«ضربه ای که امروز از طرف زلاند متوجه حزب و فروپاشی کتلوی بخش زنانه حزب گردیده، به جرأت می توان گفت که در ظرف چندین سال اشغال گران و رژیم پوشالی نتوانست و نمی توانست چنین ضربه ای به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وارد سازد.»

اما در این مورد حزب هم نتوانست مسئولیت هایش را انجام دهد. اولاً این که در چندین مورد مشابه عمل کرد غلط و تخریب کارانه خلاند سکوت نمود و در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون حزبی ضعف نشان داد و هیچ اقدامات انضباطی روی دست نگرفت تا بالاخره در حرکت اخیر که باعث فروپاشی تشکیلات زنان شد، اقدامات انضباطی را در مورد وی اجرا نمود، این وقتی بود که کار از کار گذشته بود و فقط یک نفر مخرب از حزب اخراج گردید. رفیق ضیاء در همان مقاله به این امر چنین معترف است:

«این انحراف بار بار تکرار گردیده است و از طرف دیگر این تکرار، حداقل از یک جهت زمینه مساعد برای تداومش را در سستی و ضعف مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و هم چنان سستی و ضعف اقدامات انضباطی یافته است.»

ثانیاً رفقای ما در جلب و جذب زنان با احساس مسئولیت برخورد نکردند و حتی بسیاری از رفقا نتوانستند در درون خانواده های خود کار کنند. این دو مسأله دقیقاً چالشی بر سر راه ما قرار داد.

رفقای ما باید جداً این کرختی و بی حالی را بر هم زده و با درس آموزی از تجارب گذشته برای جلب و جذب هر چه بیشتر زنان مجدانه تلاش نمایند. زیرا از یک سو با قدرت رسیدن دوباره طالبان توسط امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا بیشترین ضربه و زیان را زنان دیده اند؛ و از سوی دیگر زنان یک جزء مهمی از نیروی انقلاب اند. بناءً و به قول لنین هیچ انقلابی بدون شرکت زنان به پیروزی نمی رسد. لذا باید نه تنها به استحکام حزب؛ بل که به گسترش حزب و به خصوص در میان زنان نیز عطف توجه نمائیم.

در مورد سیاست حزب ما برای گسترش تشکیلات حزب چه می توان گفت؟ آیا رفقا تا حال این سوال را از خود پرسیده اند که سیاست حزب مائوئیستی برای گسترش تشکیلات حزب مبتنی بر اعتماد به توده ها اعم از زنان و مردان و در عین حال احتیاط شدید در مورد عوامل دشمنان انقلاب است؟ ما باید این سیاست را در همه جا، از درون خانواده ها گرفته تا عرصه های مختلف اجتماعی محکم بدست بگیریم و برای گسترش تشکیلات حزب بکوشیم. مشکل اساسی حزب ما در شرایط کنونی این است که اکثریت اعضای حزب ما یا برای گسترش تشکیلات حزب در میان جوانان (مردان و زنان) کاری انجام نمی دهند، و اگر کاری هم انجام می دهند خیلی بی رمق اند. یا این که بر خلاف

در صورتی که کمیته های منطقه ای فعالانه کار و پیکار نکنند؛ سیستم گزارش دهی و گزارش گیری را منظم نسازند مبارزات حزب در این مناطق با رکود مواجه می شود.

پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی بعد از جر و بحث روی موثر ساختن کمیته های منطقه ای به این فیصله رسید:

۱. برای اینکه کمیته های منطقه فعال گردند، در قدم اول باید فعال ترین کادرهای حزب در منطقه در کمیته منطقه گرد آیند.

۲. در شرایط کنونی تعداد اعضای کمیته منطقه از سه نفر کمتر و از پنج نفر بالاتر نباشد. و در جلسات باید منظمأ شرکت نمایند و منظمأ گزارشات از جلسه خود داشته باشند تا در اخیر هر دو ماه به دفتر سیاسی ارسال کنند.

۳. کمیته های منطقه ای در پهلوی این که هدایت کننده فعالیت های حزب در مناطق اند باید به آموزش مائوئیستی توجه کافی بنمایند.

هر یک از رفقا باید که ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی، تاریخ سه انترناسیونال و بسیاری از اسناد و آثار بنیان گذاران سوسیالیزم علمی را از قبیل «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، «انتی دورینگ»، «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، «نقد برنامه گوتا»، «کاپیتال»، «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»، «چه باید کرد» - «یک گام به پیش دو گام به پس» - «امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» - «دولت و انقلاب»، «نقدی بر اقتصاد شوروی»، «چهار رساله فلسفی» و «دموکراسی نوین»، «نمونه های از دیالکتیک» و ... را مطالعه کنند. در پهلوی این اسناد ضروری است که رفقا سند «زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم» را نیز مطالعه نمایند. مطالعه اسناد فوق الذکر به فهم و درک ما کمک می کند و ما را قادر می سازد تا تکاملات مارکسیزم را به مارکسیزم - لنینیزم و هم چنین تکاملات مارکسیزم - لنینیزم را به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم دقیق تر درک نمائیم.

### ۳ - در مورد زنان:

ما در پُلنوم دوم دور سوم کمیته مرکزی نتایج بی رمق بودن کار در میان زنان را به طور خلاصه چنین ارزیابی نمودیم:

«پُلنوم دوم دور سوم کمیته مرکزی حزب بی رمق بودن کار در میان زنان و دختران را مربوط به بی بند و باری عیاش مشربانه خلاند در مورد زنان در طول دوران حیات مبارزاتی او در حزب و گذشت های بی مورد و غیر اصولی حزب و عدم برخورد قاطع و عدم اقدامات انضباطی حزب در برابر وی می داند.»

گذشته در مورد عوامل دشمنان انقلاب زیر نام مخفی کاری آن قدر احتیاط می کنند که به پاسیویته می افتند.

رفقا باید بدانند که ما از یک سو باید برای گسترش حزب در میان توده ها اعم از زنان و مردان به طور جدی کار کنیم و از سوی دیگر در مورد عوامل دشمنان انقلاب محتاط باشیم. یا به عبارت دیگر اصول مخفی کاری را طبق اساسنامه حزب مدنظر قرار دهیم. هم در این موارد هم در مورد نقش زنان در انقلاب؛ هم در کنگره ها و هم در پُلنوم ها و هم در جلسات دفتر سیاسی بحث و تبادل نظر نمودیم و صریحاً بیان کردیم که زنان نصف پیکره جامعه را می سازند و در شرایط کنونی به بدترین وجه زیر ستم طالبانی قرار گرفته اند. بدون حضور زنان در مسایل سیاسی؛ هیچ انقلابی به پیروزی نمی رسد. لذا باید رفقا در این مورد عطف توجه نمایند. ما در دو جلسه دفتر سیاسی مکرراً اظهار نمودیم که:

«آن عده از رفقای زن که در گذشته در خط انقلابی قرار داشتند و فعلاً نظر به هر دلایلی فاصله گرفته اند (به شرطی که منحرف نشده باشند) با آن ها تماس برقرار شود و به جلب و جذب شان به پردازیم.» در گام دوم باید به سراغ دیگر زنان جامعه با تحلیل اوضاع و شرایط کشور رفت.

رفقای ما به این امر به خوبی آگاهی دارند که بعد از به قدرت رسیدن دوباره طالبان توسط اشغال گران امریکایی و به خصوص بعد از ..... رفقای ما، برای ما محدودیت های ایجاد شده است، و بسیاری از رفقا تا حدودی غیرفعال گردیده اند، ما باید این حالت کرختی را برهم زده و شور و شوق انقلابی را ایجاد نماییم. گرچه این شرایط محدود و اختناق آور گردیده است؛ اما این شرایط محدود در بطن خود شرایط مساعدی را نیز ایجاد نموده است. امروز نیمی از پیکر جامعه (زنان) از فعالیت سیاسی و اجتماعی محروم مانده و حتی تمام حقوق اجتماعی از آن ها گرفته شده است. اکثریت این زنان درک نموده اند که شعار اشغال گران امریکایی در مورد زنان یک شعار پوچ و میان تهی بیش نبوده است. امروز زنان افغانستان به مبارزه علیه ستمی که بر آن ها اعمال می گردد برخاسته اند. این امر نیک است؛ برای سمت و سو دادن مبارزات زنان در مسیر خط انقلابی باید جفا تلاش نماییم. امروز اقلیت های ملی - مذهبی و به خصوص میلیت هزاره به بدترین شکل محدود گردیده و سرکوب می شوند، آن ها نیز از این وضعیت ناراض اند و گاه و بی گاه صدای اعتراض شان را بلند می کنند؛ در بقیه موارد نیز موضوع همین گونه اند. امروز طالبان تلاش می ورزند تا صدای آزادی خواهی را در گلو خفه کنند؛ به این ملحوظ فعالیت نسل جوان را کاملاً محدود ساخته و رسانه ها را کاملاً تحت سانسور بسیار شدید قرار داده اند. از این وضعیت همه افراد جامعه به شمول مشتم ناچیز و خود فروخته رضایت ندارند. و به همین ترتیب برای جوانان نیز محدودیت هایی ایجاد شده است. ما باید از این جو ایجاد شده برای گسترش حزب در میان نسل جوان کشور (اعم از زنان و مردان) به خوبی استفاده کنیم.

روابط بین المللی را تأمین نموده و از طرف دیگر به موقع با احزاب مائوئیستی توانسته تبادل نظر نماید. ۲ - نه تنها برای افشا ساختن چهره انحلال طالبان خزیده در درون حزب تلاش نموده؛ بل که چهره رویونیست های آواکیانی وطنی را نیز به نحو احسنی فاش ساخته است. ۳ - کمیته روابط بین المللی حزب تلاش نموده تا اسناد ضروری حزب را به انگلیسی و اسناد احزاب مائوئیستی را به دری ترجمه نماید. ۴ - کمیته روابط بین المللی حزب برای ایجاد یک مرکز بین المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در حد توان خود تلاش نموده است.

پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب در مورد ارتباط گیری بیشتر حزب در سطح احزاب بین المللی تأکید نمود تا هرچه بیشتر این ارتباطات گسترده تر گردد، تا باشد از این طریق به مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان احزاب مائوئیست جهان دامن زده و مبارزات دو خط در سطح بین المللی را به پیش برد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به صورت جدی طرفدار پیش برد مبارزات دو خط ایدئولوژیک - سیاسی فعال میان احزاب و سازمان های مائوئیست مختلف جهان می باشد. بدون در نظر داشت مبارزه دو خط در سطح بین المللی فعالیت ها شکل میکانیکی را به خود اختیار می کند.

هدف از مبارزات دوخط در سطح بین المللی عبارت از مبارزه علیه خطوط انحرافی بر سر "اندیشه گونزالو"، "راه پاراچندا" و "سنتزهای نوین اواکیان" است که به علت کم توجهی احزاب و سازمان های مائوئیست جهان در مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی توانسته تا حدودی میان احزاب و سازمان های که جدیداً به صفوف جنبش مائوئیستی پیوسته اند جای پا پیدا نماید.

حزب ما قاطعانه باور دارد که این مبارزات باید از طریق یک مرکز بین المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) به شکل درونی با احزاب و سازمان های مائوئیست مختلف جهان، به پیش برده شود. اگر این مبارزه مسئله در سطح بین المللی توسط احزاب و سازمان های مائوئیست کشورهای مختلف جهان پیش برده شود ما یقین کامل داریم که به یک وحدت فکری در سطح جنبش بین المللی جهان نایل خواهیم آمد.

## ۵ - در مورد مسایل مالی حزب:

پُلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مشکلات مالی حزب را بعد از جر و بحث های زیاد این گونه بررسی نمود:

عدم پرداخت حق عضویت و یا پرداخت نامنظم آن مشکلات مالی حزب را به وجود آورده است. در حالی که رفقا به خوبی می دانند که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یگانه حزب سیاسی در افغانستان

## ۴ - در مورد کمیته روابط بین المللی:

جمع بندی پُلنوم از فعالیت مبارزاتی کمیته روابط بین المللی حزب چنین است: ۱ - به روابط بین المللی توجه جدی نموده، از یک طرف

## توضیحات شعله جاوید:

۱ - برای رهبری صحیح نیاز کامل به گزارش‌دهی و گزارش‌گیری به موقع آن می‌باشد. هرگاه ما رهبری حزب را از جریان و حوادث دور نگه‌داریم و در شرایط معین و به موقع گزارش ندهیم به معنای آنست که ما عمداً رهبری را در تاریکی نگه‌داشته‌ایم. علاوه بر این که رهبری نمی‌تواند فیصله درست و اصولی نماید، بل که به تصویب فیصله‌هایی نادرست خواهد رسید. چنان‌چه این مسأله بارها در حزب ما اتفاق افتاده است. تاریخ حزب ما شاهد و گواه آنست هر منطقه‌ای که به وقت معین توانسته گزارش دهد و گزارش بگیرد کارها در آن منطقه بهتر و یا با نواقص کمتری انجام شده است. مناطقی که این امر را از نظر دور داشته بارها دچار مشکلات گردیده؛ و حزب را نیز به مشکل انداخته است. هر کمیته منطقه باید هر دو ماه گزارش کاری خود را به صورت مفصل به دفتر سیاسی ارسال نماید.

۲ - زمانی که از طرف حزب به رفقا وظیفه‌ای داده می‌شود باید با شور و شوق انقلابی آن را انجام دهند اگر رفقا وظایفی که به ایشان سپرده می‌شود با بی‌اعتنائی از کنار آن بگذرند و یا این که غفلت نمایند. حزب ما از همین حالتی که دارد عقب‌تر خواهد رفت. همه اعضای حزب باید به کار تشکیلاتی حزب سخت کوشا باشند، زیرا بدون تشکیلات منظم و مستحکم رهبری توده‌های زحمت‌کش غیر ممکن است.

هرگاه مسایل فوق‌ارفا در نظر بگیرند به محض این که شرایط یک اندازه حادث‌تر گردد، حزب ما به مشکلات عدیده دچار خواهد گردید و نخواهد توانست که از وقوع ضربات جلوگیری کند. چنان‌چه ما این موضوع را در سال ۱۴۰۰ خورشیدی با ... رفقا به خوبی تجربه نمودیم. برای این که برای بار دوم به این مصیبت نیفتیم؛ باید که مسایل فوق‌الذکر را به نحو درست اجرا نمائیم.

۳ - یک حزب کمونیست واقعی باید رهبران زیادی در سطوح مختلف داشته باشد که در سطوح مختلف کارهای فکری و عملی انجام دهند. زیرا رهبر به تنهایی نمی‌تواند که تمام خصوصیات انقلابی و ایجاد جامعه نوینی که ما برایش مبارزه می‌کنیم در خود جمع نموده و توده‌های زحمت‌کش را به طرف جامعه نوین هدایت نماید.

در شرایط کنونی که جو و اختناق طالبانی فضا را مسموم نموده هرگاه به‌خواهیم مبارزات خلق‌های زحمت‌کش را علیه امارت اسلامی و حامیان امپریالیست‌شان رهبری کنیم؛ نیاز به تقویت رهبری جمعی داریم. پس باید آن‌چه در توان داریم برای تربیت کادرها چه اعضای قدیمی و چه اعضای جدید به خرج دهیم. هر گاه ما به این کار موفق شویم به هیچ وجه دشمن نمی‌تواند حزب را نابود کند؛ ممکن یک یا دو نفر از اعضای رهبری حزب ضربه بخورند؛ اما حزب به فوریت جای خالی‌شان را پر خواهد نمود و خط مطروحه حزب را به جلو خواهند برد.

است که متکی به حق‌العضویت‌ها و کمک‌های مالی رفقا است. حزب استفاده از منابع پروژه‌های امپریالیستی را به شدت رد می‌کند و آن را خلاف اساسنامه حزب می‌داند. هرگاه حق‌العضویت‌ها و سایر مکلفیت‌های مالی توسط اعضای حزب به موقع و منظم پرداخت نگردد نه تنها که حزب را به درجات مختلف در مضیقه مالی قرار می‌دهد و به شدت فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی را ضربه می‌زند؛ بل که بی‌انضباطی حزبی تلقی شده و یکی از شروط عضویت رفقا را خدشه دار می‌کند. این حرکت عملاً از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در تخالف با روحیه اتکا با خود قرار داشته و مبارزه علیه وابستگی را کاهش می‌دهد.

به تمام کمیته‌های منطقوی ابلاغ می‌گردد تا مسأله حق‌العضویت‌ها را منظم نماید و رفقا هم مکلفیت دارند تا مقروضیت خویش را به پردازند. کمیته‌های منطقوی مکلفیت دارند که ۵۰ فیصد پول جمع‌آوری شده حق‌العضویت‌ها را به کمیته مالی مرکزی ارسال کنند و ۵۰ فیصد را مصارف کمیته‌شان نمایند.

## ۶ - در مورد مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه خطوط انحرافی:

پلنوم چهارم دور سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبارزات حزب علیه خطوط انحرافی را موفقانه توصیف نمود که خلاصه آن مختصراً بیان می‌گردد:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نه تنها در زمان حیات رفیق ضیاء صدر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه خطوط انحرافی تسلیم طلبان و تسلیم شدگان به طور اصولی، منظم و متواتر مبارزه نمود و چهره‌های تسلیم‌طلبانه‌شان را افشاء کرد؛ بل که بعد از درگذشت رفیق ضیاء نیز این مبارزات را به صورت درست و اصولی پیش برد. اولین اقدام مبارزاتی؛ مبارزه حزب علیه انحلال طلبان خزیده در درون حزب بود که بعد از درگذشت رفیق ضیاء سر بلند نمود. در اثر همین مبارزات بود که حرکت‌های انحلال طلبانه منحرفین خزیده در درون حزب خنثی گردید و حتی تعداد زیادی از اعضا و روابط دموکراتیک که فریب انحلال طلبان را خورده بودند دوباره به حزب پیوستند. و انحلال طلبان در سطح بین‌المللی نیز منزوی گردیدند. حزب به درستی توانست که اساسنامه سازمان رهائی را نقد نماید؛ و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی‌شان را نشانی نموده و به نقد همه جانبه آن به پردازد و هم چنین؛ انحرافات، دروغ و جعل در نوشته شیر آهنگر ( "محفله‌رات...") را نشان دهد. و به تعقیب آن علیه رویزیونیست‌های وطنی یعنی دنباله‌روان رویزیونیسم آواکیان (جنبش حرکت برای تغییر) مبارزات را به صورت پی‌گیر ادامه دهد. این مبارزات علاوه بر این که در شماره‌های مختلف شعله جاوید دور پنجم به نشر رسیده؛ بل که به صورت جزوات جداگانه نیز در ویب‌سایت حزب منتشر گردیده است.

....

.....

در اخیر در مورد کارزار روز ۱۳ میزان و هفتم قوس سال جاری پلنوم به این فیصله رسید که تجلیل از روز بنیان گذاران جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین طبق روال سال گذشته؛ تجلیل گردد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از تمامی سازمانها و نیروهای مائوئیست کشور می‌خواهد که این روز را در یک هم‌آهنگی هر چه با شکوه‌تر تجلیل نمایند.

به همین خاطر است که در حزب رهبری جمعی و مسئولیت فردی است. رهبری جمعی به معنای جمع افراد منفرد نیست، بل که عبارت از افرادی است که زندگی خویش را وقف بی دریغ مبارزه در جهت تامین منافع توده ها و ایجاد جامعه نوین نمایند. افرادی که روحیه شکست ناپذیر و توان مندی رهبری توده‌های خلق را در امر انقلاب داشته باشند. رهبرانی که بتوانند در هر شرایط اهداف استراتژیک را در رأس پراتیک اجتماعی قرار داده و به طور موثری حزب را طوری رهنمائی نمایند که از خط خارج نشود و با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به نفع انقلاب سود جوید.

## رفقا!

### کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دوم سنبله ۱۴۰۳ خورشیدی

۲۳ آگست ۲۰۲۴ میلادی

[www.cmap.io](http://www.cmap.io)

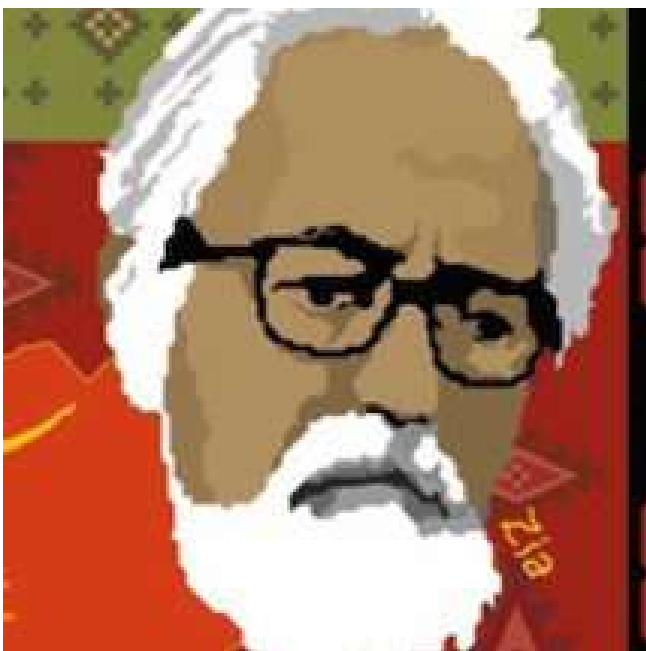
[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com) || [sholajawid@cmap.io](mailto:sholajawid@cmap.io)

جامعه ما به رهبران انقلابی زیادی نیازمند است. پس باید آن چه که در توان داریم از این راه دریغ نکنیم. در این مسیر نباید که خسته شد و یا ترس را به خود راه داد. رفقای که در این راه خسته شده و یا ترس بر آن‌ها غلبه نموده است؛ می‌توانند با غلبه بر خستگی و ترس دوباره توان انقلابی خویش را باز یابند.

ما یقین کامل داریم کسانی که هنوز اعتماد خویش را به توده ها از دست نداده و بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک استوارند، اگر حرکتی به خرج دهند مسیر از دست رفته خویش را باز خواهند یافت.

### یاد بود رفیق ضیاء - صدر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

## چهارمین سال گشت زنده یاد رفیق ضیاء را گرامی می‌داریم!



بر میلیت‌های تحت ستم روا داشته می‌شد، به خوبی درک نموده بود. او ابتدا برای مبارزه با رژیم استبدادی زمان به مبارزات ملی - اسلامی روی آورد. اما زندانی شدن او در زمان ریاست جمهوری

چهار سال از درگذشت رفیق ضیاء می‌گذرد. بعد از درگذشت رفیق ضیاء رویونیست‌های آواکیانی نیز یاد و خاطره او را تجلیل نمودند. آن‌ها از این که رفیق ضیاء از "سنتزهای نوین" آواکیان دنباله‌روی نکرد و در مقابلش ایستاد متأثر بودند. به همین ترتیب در ظرف این چهار سال انحلال طلبانی که از دورن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سر بلند نمودند نیز خاطره رفیق ضیاء را تجلیل می‌کنند. با کمال تأسف تمامی شان تلاش نموده اند تا رفیق ضیاء را غیر از آن چه هست نشان دهند. و با منتها دقت، وجه تمایز بین ضیاء مائوئیست و افراد غیر مائوئیست مکتوم گذاشته شده است. ما تلاش نمودیم تا این وجه تمایز را به خوبی نمایان سازیم. برای معلومات بهتر در این زمینه به اعلامیه‌های اول سرطان سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ خورشیدی حزب مراجعه نمائید.

مائوئیست‌ها باید یاد و خاطره رفیق ضیاء را زنده نگه‌دارند و از وی یاد نموده و این روز را تجلیل نمایند، نه به منظور ثنا خوانی بل که به منظور روشن ساختن وظایف خویش و شناساندن مقامی که رفیق ضیاء در تاریخ داشت. مقامی که رفیق ضیاء را در سطح ملی و بین‌المللی معرفی نمود.

رفیق ضیاء درد و رنج مردم زحمت‌کش و به خصوص ستمی که



کشور تاکید نمود. همین طرح رفیق ضیاء بود که زمینه‌ساز پروسه وحدت جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان گردید و بالاخر منجر به ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید.

رفیق ضیاء در کنگره وحدت، به اتفاق آراء به عنوان صدر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برگزیده شد. او یک رهبر بی بدیل بود. او بود که علیه رویزیونیزم آواکیان موضع گرفت و همراه با کمیته مرکزی حزب مبارزات جدی، پی‌گیر و اصولی را به پیش برد. و به همین ترتیب علیه رویزیونیزم "راه پاراچندا" و انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" نیز مبارزاتش را به درستی پیش برد. رفیق ضیاء در کنگره دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیز به اتفاق آراء رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به عهده گرفت و تا زمانی که دیده از جهان فرو بست حزب را بصورت درست و اصولی رهبری نمود.

رفیق ضیاء قبل از کنگره دوم به خوبی درک نموده بود که رگه‌های از انحلال‌طلبی در درون حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خود را به نمایش گذاشته است. او علیه این انحلال‌طلبی و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی به مبارزه برخاست. نامه‌های رفیق ضیاء به ملیار، یاسین و مقاله اش در مورد زلاند به درستی بیان‌گر این انحرافات است. رفیق ضیاء به تاریخ ۱۶ / ۶ / ۲۰۱۷ میلادی به ملیار نامه نوشت و این گونه وی را مورد خطاب قرار داد:

« واقعیت این است که غیرفعال شدن بسیار جدی شما از لحاظ پیش‌برد مسئولیت‌های حزبی از چندین ماه به این طرف مضر و ناگوار تمام شده و تأثیرات منفی زیان‌باری به جا گذاشته است که خود می‌تواند زمینه‌ساز تصورات خوب در مورد شما نباشد.»

« همان گونه که نادیده گرفتن این فیصله و تصویب از راست، انحلال‌طلبانه است، حرکت "چپ‌روانه" و افشاگرانه به نام حزب و آن هم باربار، که می‌تواند در آینده و حتی هم اکنون مشکلات عظیمی برای ما ایجاد نماید، خلاف اصل تشکیلاتی اضافه شده بر اساسنامه حزب در کنگره دوم است. "چپ‌روی" می‌تواند به راست روی منجر شود که متأسفانه در مورد شما حداقل برای یک‌بار همین گونه شده است. امیدوارم طی این سطور اهمیت موضوع را برای تان رسانده باشم.» تأکیدات همه جا از ماست.

رفیق ضیاء به همان تاریخ نامه به یاسین دوست نزدیک و صمیمی ملیار می‌نویسد و حرکات و عمل کرد شان را چنین توضیح می‌دهد:

« در حرکت پارسال هم علیرغم این که باربار به ملیار گفتیم که در حرکت به نام هواداران و نه خود حزب سهم بگیرید، ولی او حاضر نشد این موضوع را، که هم دست‌ور بود و هم یک موضوع باربار فیصله شده، در عمل اجرا نماید. حالا از "چپ‌روی" افشاگرانه قبلی به راست‌زده و حتی بیرق هواداران را زیر بغل پنهان می‌کند. این یک واقعیت باربار تجربه شده است که "چپ‌روی" می‌تواند زمینه‌ساز راست روی باشد. خلاصه این که حرکت شما در فعالیت‌های علنی در آن دیار خلاف اصل تشکیلاتی اضافه شده

داوود خان در قندهار او را از خواب بیدار نمود و مسیر مبارزاتیش را تعویض نمود. او دانست که این شیوه مبارزه راه بیرون رفت از این معضل نیست. در نیمه سال ۱۳۵۷ خورشیدی از زندان آزاد شد. بعد از آزادی به گروه زنده یاد مجید پیوست. بعد از درگذشت مجید و تعویض مسیر مبارزاتی ساما رفیق ضیاء مبارزات درون سازمانی را با ساما شروع نمود. برای معلومات بیشتر به اسناد تاریخی در وب سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمایید. ([www.cmpa.io](http://www.cmpa.io))

وقتی که رفیق ضیاء مطمئن گردید که مبارزات درونی دیگر نتیجه بخش نیست از ساما برید. در سال ۱۳۶۵ خورشیدی هسته انقلابی... را پایه‌گذاری نمود. در حقیقت این رفیق ضیاء بود که در نیمه اول دهه شصت خورشیدی جنبش نوین کمونیستی را در افغانستان بنیان‌گذاری نمود. رفیق ضیاء با بررسی همه‌جانبه خط سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم یاری، جوانب مثبت این خط را تکامل داد و از جوانب منفی آن گسست نمود. برای معلومات بیشتر در این زمینه هم به شماره چهارم شعله جاوید - دور چهارم مراجعه کنید.

رفیق ضیاء اولین شخصیت مائوئیست در افغانستان است که ایجاد حزب کمونیست افغانستان را در اولویت کاری خود قرار داد و آن را ساخت. او مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (در آنوقت اندیشه مائوتسه دون) را به عنوان رهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفت و از این طریق به تکامل خط رفیق اکرم یاری همت گماشت و خط و مرز میان انقلاب و ضد انقلاب کشید. او قبل از این که در جلسه گسترده سال ۱۹۹۳ میلادی که سند زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم به تصویب رسید شرکت نماید، مائوئیزم را به عنوان سومین مرحله تکاملی مارکسیستی - لنینیستی به رسمیت شناخت. او برای به رسمیت شناختن مائوئیزم به عنوان سومین مرحله تکاملی مارکسیستی - لنینیستی در جلسه گسترده سال ۱۹۹۳ میلادی نقش به‌سزائی ایفا نمود.

رفیق ضیاء از نیمه دهه شصت خورشیدی و با ایجاد هسته کمونیست‌های انقلابی از مشی انحرافی ساما به عنوان یک خط ارتجاعی بورژوا - ناسیونالیزم گسست کامل نمود. همین گسست به او این جرأت اخلاقی را داد تا بدون ترس و وا همه حزب کمونیست افغانستان را ایجاد نماید و با انواع و اشکال رویزیونیزم، اپورتونیزم و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی به مبارزه برخیزد. به همین علت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، نیمه دهه شصت خورشیدی را مرحله اعتلای جنبش نوین کمونیستی افغانستان بیان می‌دارد.

حقیقت مسلم آن است که بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی خط انقلابی رفیق اکرم یاری یا به عبارت صحیح‌تر جنبش کمونیستی کشور توسط انتقادیون زیر خاک مدفون گردیده بود، و این رفیق ضیاء بود که در نیمه دهه شصت خورشیدی به آن اعتلای نوین بخشید و این بیرق را به اهتزاز در آورد.

رفیق ضیاء اولین شخصیت مائوئیست در افغانستان است که بعد از تجاوز امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان و اشغال این کشور، اشغال کشور را محکوم نمود و برای اتحاد نیروهای مائوئیست کشور گام به جلو گذاشت. با نشر اعلامیه علاوه بر محکوم نمودن اشغال کشور روی وحدت مائوئیست‌های



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در نقد اعلامیه انحلال طلبان در سال ۱۴۰۰ خورشیدی به صورت مشخص به انحلال طلبان هوشدار داد که در مسیر انحرافی در حرکت اند، دیر یا زود به رویزیونیزم و تسلیم طلبی در خواهند غلطید. پیش‌بینی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در انتشار شماره بیست و هفت شعله جاوید فاقد اعتبار در سال ۱۴۰۱ خورشیدی و انتشار شماره بیست و هشت شعله جاوید فاقد اعتبار در سال ۱۴۰۲ خورشیدی از طرف انحلال طلبان، کاملاً درست از آب در آمد. شماره بیست و هفت شعله جاوید فاقد اعتبار به صورت همه جانبه نقد گردید و در سایت حزب موجود است. قسمت اول نقد شماره بیست و هشت نیز در سایت حزب انتشار یافته است و قسمت دوم به زودی به نشر خواهد رسید.

از نیمه ده شصت خورشیدی به این طرف با آن که فضای ترور و خفقان مستولی بود و نیروهای انقلابی به شدیدترین وجه سرکوب می‌گردیدند، با آن هم رفیق ضیاء نقش بسیار برانزده‌ای در دفاع از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در افغانستان ایفاء نمود. نمی‌توان این نقش را نادیده گرفت. به همین ترتیب رفیق ضیاء در اتحاد نیروهای مائوئیست افغانستان نیز نقش برانزده ایفاء نمود. این نقش رفیق ضیاء نیز قابل قدر است.

همان‌طوری که در اعلامیه‌های سال‌های گذشته یادآور شدیم، باز هم مکرراً یادآوری می‌نمائیم که از دست دادن رفیق ضیاء صدر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این نویسنده و شاعر انقلابی و انترناسیونالیست واقعی ضایعه بزرگی برای جنبش بین‌المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و جنبش کمونیستی افغانستان محسوب می‌گردد. رفیق ضیاء نه تنها اشعار و سرودهای انقلابی به زبان فارسی دارد، بل که به زبان پشتو نیز اشعار انقلابی زیادی سروده است.

یاد و خاطره رفیق ضیاء گرامی باد

## حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اول سرطان ۱۴۰۳ خورشیدی

۲۱ جون ۲۰۲۴ میلادی

در اساسنامه حزب در کنگره دوم (اصل مخفی کاری) است، در حالی که پنهان کردن هویت و موجودیت هواداران در آن جا درست و اصولی نیست و یک نوع حرکت انحلال طلبانه تلقی می‌گردد. تاکیدات همه جا از ماست.

همین امر باعث اخراج ملیار از کمیته مرکزی حزب گردید. اما متأسفانه که این مبارزه از طرف رفیق ضیاء و کمیته مرکزی حزب علیه انحلال طلبی و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی بار بار تکرار شده بصورت جدی، پی‌گیری نشد و رفیق ضیاء هم در این مورد معترف است:

«با آن هم در زمینه حرکت ناشایستی که از زلاند سر زد و حتی بعد از اعتراف وی به جرمش هیچ‌گاه در مورد مجازاتش به شیوه درست

و اصولی برخورد نگردید. عدم برخورد اصولی زمینه ساز انحرافات جدی‌تر حتی تا سرحد انحلال طلبی در درون حزب گردید.» (رفیق ضیاء - «مطالبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند»)

«این انحراف بار بار تکرار گردیده است و از طرف دیگر این تکرار، حداقل از یک جهت، زمینه مساعد برای تداومش را در سستی و ضعف مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و هم‌چنان سستی و ضعف اقدامات انضباطی، یافته است.» همان جا

ضعف مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و عدم برخورد قاطع علیه انحلال طلبی، حزب را با مشکلات عدیده‌ای روبرو نمود - حتی در زمان حیات رفیق ضیاء - بار بار موجب ریزش‌ها و حتی ریزش‌های کتلوی در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید. همین حرکات خودسرانه و انحرافات عمیق ایدئولوژیک سیاسی که حزب را بار بار مورد ضربت قرار داده بود، رفیق ضیاء در کنگره دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به عنوان خطوط متنافر در حزب مورد نکوهش قرار داد. در گزارش سیاسی ارائه شده در کنگره دوم حزب به صراحت بیان گردیده که یکی از تبارزات خطوط متنافر آنست که عمل می‌نماید، ولی تیوریزه نمی‌شود. و تبارز دیگر این خط متنافر عبارت از موجودیت شئونیزم مردسالارانه در درون حزب و برخوردهای لومپن مآبانه بعضی از انحلال‌گران و به خصوص شخص زلاند با زنان بود.

با کمال تأسف که این خط بعد از درگذشت رفیق ضیاء نه تنها در عمل، بل که در تیوری هم خود را نشان داد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با الهام گرفتن از تجارب قبلی، مبارزه علیه انحلال طلبی را به صورت جدی، پی‌گیر و اصولی پیش برد، وقتی که این مبارزه به نتیجه نرسید و انحلال طلبان روی انحلال طلبی شان پافشاری داشتند، به تصفیه درونی پرداخت و حزب را از لوث انحلال طلبی پاک نمود.



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان  
Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اسامنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



## سومین نشست دوحه

یا

### تلاش امریکا برای حفظ اقتدار هژمونی اش در منطقه

« کلیه مرتجعین ببر کاغذی هستند. مرتجعین بظاهر ترسناک به نظر می آیند، ولی در واقع چندان نیرومند نیستند. در بررسی مسایل از دید وسیع و طولانی ملاحظه می شود که نیروی عظیم واقعی را خلق صاحب است، نه مرتجعین. » ( مصاحبه با خبرنگار امریکایی آنالیز استرانگ - اگست ۱۹۴۶ - آثار منتخب - جلد ۴ - مائوتسه دون )

بعد از نشست دوم دوحه طالبان با اطمینان خاطر اعلان نمودند که «تصمیم‌های منطقی و جهانی که خلاف منافع ما و ارزش‌های اسلامی باشد هرگز عملی نخواهد شد».

در نشست دوم دوحه همه شرکت کنندگان روی تامين "حقوق بشر" و "حقوق زنان" در افغانستان هم نظر بودند، اما روی تعیین نماینده ویژه برای افغانستان اختلاف نظر داشتند. "سازمان ملل متحد" همیشه روی سه مسأله فوق الذکر پا فشاری داشت. چنانچه اجندای جلسه سوم نیز بر همین مبنا ترتیب و تنظیم شد. از طالبان در خواست گردید تا در نشست سوم دوحه شرکت نمایند. اما طالبان شرکت در نشست سوم دوحه را رد نمودند و اعلان کردند که اگر اجندا مطابق خواست شان ترتیب شود در نشست سوم دوحه شرکت خواهند نمود. آن‌ها به جامعه به اصطلاح جهانی گفتند که در نشست سوم دوحه باید روی "حقوق بشر"، "حقوق زنان" و تعیین نماینده ویژه در افغانستان صحبت نشود. طالبان اصرار داشته و دارند که با حضور یوناما در افغانستان، تعیین نماینده ویژه در افغانستان بی معنا است - و در ضمن طالبان از جامعه به اصطلاح جهانی خواستند که هیچ فردی از فعالان "جامعه مدنی"، زنان و نیروهای مخالف سیاسی شان در این نشست دعوت نشوند. اجرای این خواست در ابتدا از طرف "فعالان مدنی"، زنان و نیروهای مخالف سیاسی طالبان غیر ممکن به نظر می‌رسید، اما کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و متحدانش به این خواست تن دادند.

"تعامل" امپریالیست‌ها با طالبان در ظرف سه سالی که از عمر ننگین امارت اسلامی می‌گذرد به خوبی نشان داد که این به اصطلاح جامعه جهانی و در راس آن امپریالیزم امریکا که طالبان را به عنوان "تروریست" شامل لیست "سیاه" کرده بودند و افراد بلند پایه شان را تحریم و حتی مورد تعقیب قرار داده بودند، آن را نادیده گرفتند. چنانچه قبل از نشست سوم دوحه به صورت غیر علنی این تحریم‌ها را برداشتند. سفر ۴ مقام بلند پایه طالبان

سومین نشست دوحه با وجود اعتراضات گسترده‌ای که از یک ماه قبل از طرف فعالان مدنی و حقوق زن و هم‌چنان زنان معترض در کشورهای مختلف و شهرهای مختلف جهان بخاطر تحریم این نشست به راه افتاده بود، به تاریخ ۱۰ و ۱۱ سرطان ۱۴۰۳، در قطر تدویر یافت. فعالان جامعه مدنی و زنان معترض از سوی به اصطلاح جامعه جهانی خواستند که با طالبان که ناقض حقوق بشر و طرف دار آپارتاید جنسیتی‌اند تعامل نکنند. ما بارها بیان نمودیم که زنان و جامعه مدنی غرق در توهم‌اند، و متوجه نیستند که "جامعه جهانی" یعنی کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و متحدانش که خود بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشراند و از آپارتاید جنسیتی و قرون وسطائی‌ها حمایت می‌کنند. امپریالیزم امریکا حسب منافع خود رژیم قرون وسطائی و زن ستیز طالبان را برای بار دوم بر اریکه قدرت نشاند. زیرا به خوبی می‌داند که در کشورهایی مانند افغانستان حکومت‌های دینی، هم عمر بیش‌تری دارند و هم بهتر می‌توانند منافع استعمارگران‌شان را تامين نمایند. نشست سوم دوحه توانست چهره امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم خون آشام امریکا را به تصویر بکشد، و نشان دهد که آن‌ها نه خواستار تامين حقوق بشر اند و نه خواهان تامين حقوق زنان. آن‌چه برای شان اهمیت دارد تامين منافع غارت‌گرانه شان است و بس.

چنین نشست‌هایی هیچ چیزی جز رسمیت بخشیدن به رژیم زن ستیز امارت اسلامی نمی‌باشد. صحبت درباره "حقوق بشر" و "حقوق زنان" از طرف به اصطلاح جامعه جهانی یک دروغ محض و آشکار است. نشست اول و دوم دوحه روی تعامل با طالبان تاکید داشت.

تعامل با طالبان به معنای به رسمیت شناختن طالبان است و گویای این حقیقت است که به اصطلاح جامعه جهانی و در راس آن امپریالیزم امریکا هیچ ارزشی به "حقوق بشر" و "حقوق زنان" نمی‌دهند.

و در راس شان سراج الدین حقانی به قطر و عربستان سعودی گویای این حقیقت است که آن‌ها از طرف کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و متحدانش معافیت به دست آورده اند. دید و بازدیدها با مقامات بلند پایه طالبان در قطر و عربستان سعودی قبل از نشست سوم دوحه به معنای هم‌کاری وسیع امپریالیزم امریکا و متحدینش با طالبان می‌باشد.

امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که روی هژمونی در افغانستان و منطقه میان امپریالیزم امریکا و متحدینش از یک طرف و روسیه و متحدینش از طرف دیگر رقابت سختی وجود دارد، نمونه بارز آن تشکیل کنفرانس شانگهای است که توسط رهبران سوسیال امپریالیزم چین، امپریالیزم روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان با هدف برقرار کردن موازنه در برابر نفوذ امپریالیزم امریکا و متحدین ناتو در منطقه، پایه‌گذاری شد. علاوه برین شاهد بودیم که هم‌زمان با سفر سراج الدین حقانی و همراهانش به قطر و عربستان، وزیر تحصیلات عالی، وزیر معارف و وزیر کار و امور اجتماعی امارت اسلامی افغانستان در طول یک هفته سه مرتبه به روسیه سفر نمودند. بر علاوه این سفرها، وزیر کار و امور اجتماعی طالبان در کنفرانس فارمت سن پترزبورگ روسیه نیز شرکت نمود. در همین گیر و دار بود که به تاریخ ۱۹ جوزای ۱۴۰۳ خورشیدی "گروه تماس منطقه‌ای برای افغانستان" در تهران با حضور نمایندگان ویژه ایران، پاکستان، چین و روسیه بدون حضور طالبان نشست خود را دایر نمودند. همه‌ای این نشست‌ها نیز به معنای نزدیک شدن و تعامل هر چه بیش‌تر روسیه و متحدینش با طالبان می‌باشد.

سومین نشست دوحه در اصل زمینه ساز دیدارها و گفتگوها با نمایندگان ازبکستان، روسیه، هند، عربستان، قزاقستان، انگلیس، نروژ، اندونزی، هلند و ایران برای طالبان بود، طوری که ذبیح الله مجاهد نیز اذعان نمود که با نمایندگان این کشورها دیدار و گفتگو داشته است. طوری که دیده میشود اکثریت کشورها خواهان بازگشائی سفارت هایشان در افغانستان هستند به شرطی که امپریالیزم امریکا این اجازه را برایشان بدهد. سومین نشست دوحه در اصل اخذ گزارش فعالیت‌های امارت اسلامی افغانستان در ظرف سه سال گذشته و زمینه گفتگوها میان نمایندگان امارت اسلامی افغانستان و نمایندگان ویژه ۲۲ کشور جهان و حدود هشت سازمان بین‌المللی بود.

«رزماری دی کارلو» معاون سیاسی دبیرکل سازمان ملل نیز بر علاوه دیدار با ذبیح الله مجاهد، در سومین نشست دوحه اذعان نمود که هدف اصلی سومین نشست دوحه «عادی سازی» روابط طالبان با جهان است. این گفته معاون سیاسی دبیرکل سازمان ملل متحد در اصل نه تأیید زمینه سازی‌ها، بل که تأیید هم‌کاری همه جانبه کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و متحدانش با طالبان است. طوری که نمایندگان ویژه همه کشورهای شرکت کننده درین نشست، قول هم‌کاری با امارت اسلامی افغانستان را داده و اظهار نموده اند که از هیچ گروه نظامی علیه امارت اسلامی حمایت نمی‌کنند.

تعهد هم‌کاری و عدم حمایت از اقدامات نظامی علیه امارت اسلامی،

هیچ هدفی را جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان دنبال نمی‌کند، و تلاش امریکا برای حفظ اقتدار هژمونی اش در قبال چین و روسیه از یک طرف و در قبال کل منطقه از لحاظ استراتژیک به تصویر می‌کشد. امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین این هدف امپریالیزم امریکا را به خوبی درک می‌کنند و به همین علت تلاش می‌نمایند تا با طالبان وارد تعامل بیش‌تری گردند، و با این تعامل و هم‌کاری از یک سو هژمونی امریکا را در منطقه تضعیف سازند و از سوی دیگر موج بنیادگرایی را علیه خود مهار نموده و از آن‌ها علیه مخالفین خود استفاده نمایند.

حمایت همه جانبه امپریالیزم امریکا از رژیم اشغالگر اسرائیل علیه حماس و حمایت همه جانبه امپریالیزم امریکا و اتحادیه اروپا از اوکراین علیه جنگ روسیه، و تحریک چین علیه تایوان، سه محور اصلی جنگ منطقوی را احتوا می‌کند که با رشد بنیادگرایی در افغانستان و حمایت بی دریغ امپریالیست‌ها از امارت اسلامی افغانستان بعنوان مهره‌های سر سپرده امپریالیزم در کانون و محراق چنین جنگی که از سه محور با سه جهت متفاوت می‌تواند روسیه و چین را از لحاظ تاکتیکی تضعیف بسازد، همراه است.

توافق‌نامه هم‌کاری‌های استراتژیک میان بارک اوباما و حامدکرزی که به تاریخ ۱۲ ثور ۱۳۹۱ (۲ ماه می ۲۰۱۲) و هم چنین "توافق‌نامه امنیتی" که به تاریخ ۸ میزان ۱۳۹۳ (۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴) میان بارک اوباما و اشرف غنی به امضاء رسید به خوبی نشان داد که افغانستان را اشغال‌گران امپریالیست سه مرحله‌ای ساختند، مرحله اول از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۴ - مرحله دوم از سال ۲۰۱۴ الی ۲۰۲۴ و مرحله سوم از سال ۲۰۲۴ الی ۲۰۳۴ که بر اساس توافقنامه استراتژیک و به تعقیب قرارداد امنیتی شان، خط حرکی ترسیم شده توسط ایالات متحده امریکا برای افغانستان بر مبنای همین توافق‌نامه و قرارداد امنیتی (پایگاه‌های نظامی اشغالگران در کشور) به پیش رفته و نشست سوم دوحه نشان داد که این توافق‌نامه و قرارداد امنیتی هم‌چنان به قوت خود باقی است و میز مذاکرات سومین نشست دوحه در قطر هرچند در ظاهر قضیه به نفع طالبان نشان داده شد، اما هر عنصر آگاه و انقلابی می‌تواند پشت پرده این سناریو را بخوبی درک نماید.

گزارشات ارائه شده توسط ذبیح الله مجاهد و تقاضای هم‌کاری در سومین نشست دوحه بیش‌تر متمرکز بر مسایل اقتصادی، مبارزه با مواد مخدر، سیستم مالی و بانک‌داری در افغانستان و حمایت از سکتور خصوصی با تمرکز به پشتیبانی از زنان کار آفرین بوده است، که می‌تواند سکتور خصوصی را با نظام اقتصاد بازار آزاد گره زند و زمینه رشد موسسات غیر دولتی و حضور بالفعل و بالقوه نیروهای نظامی و استخباراتی امپریالیست‌ها را در لباس "مدافعین حقوق بشر"، "یوناما" و موسسات خیریه در افغانستان هم‌وار سازد.

اولین نشست دوحه که به تاریخ ۱۰ ثور ۱۴۰۲ با حضور نمایندگان ۲۵ کشور و سازمان‌های بین‌المللی برگزار گردید، روی بحران بشری و عدم حضور زنان در ساختار دولت و موسسات خارجی صحبت شد، اما در نهایت امر نتیجه‌گیری نمایندگان کشورها درین نشست این بود که بحث در پشت درهای بسته بدون حضور



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از تمامی مائوئیست‌ها و نیروهای ملی - دموکراتیک و انقلابی افغانستان می‌خواهد که نیاز عاجل مبارزاتی کنونی را درک نموده و در جهت وحدت همه مائوئیست‌ها و تمامی نیروهای ملی - دموکراتیک و انقلابی گام به جلو گذارند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تمام مساعی خود را در این راه بکار خواهد برد.

**مرگ بر جامعه جهانی این ناقضین حقوق بشر و حقوق زنان**

**نابود باد رژیم قرون وسطائی طالبان این دست نشانگان امپریالیزم امریکا**

**به پیش در راه وحدت همه نیروهای مائوئیست و تمامی نیروهای ملی - دموکراتیک و انقلابی کشور**

**به پیش در راه برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی**

## حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۵ سرطان ۱۴۰۳ (۵ جولای ۲۰۲۴ م.)

[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)

[sholajawid@cmpa.io](mailto:sholajawid@cmpa.io) || [sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

نماینده امارت اسلامی افغانستان، مداخله در امور داخلی شمرده می‌شود و به همین خاطر پایان نشست اول دوحه را بدون نتیجه اعلام نمودند.

دومین نشست دوحه که به تاریخ ۲۹ دلو ۱۴۰۲ - ۱۸ فبروری ۲۰۲۴ (حدوداً هشت ماه بعد از نشست اول) دایر گردید، نمایندگان ویژه ۲۱ کشور از منطقه و جهان در امور افغانستان از جمله چین، روسیه، پاکستان، ایران و امریکا و نمایندگان ویژه اتحادیه اروپا و سازمان همکاری‌های اسلامی برای دور روز با آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، دور یک میز جمع شدند و درباره آینده رابطه‌شان با افغانستان بحث و گفتگو نمودند و در پایان اجلاس، نشست دوم را نیز بدون نتیجه اعلام نمودند؛ اما دیده می‌شود که مباحثات بخاطر تامین رابطه با امارت اسلامی افغانستان در دومین نشست دوحه از اهم موضوعاتی بوده است که زمینه ساز اخذ مجوز برای کشورهای منطقه از طریق دبیرکل سازمان ملل متحد و در راس شورای امنیت سازمان ملل متحد و امپریالیزم امریکا می‌باشد که اقتدارمنشی امپریالیزم امریکا را در قبال کشورها علی‌الخصوص روسیه و چین بخوبی برجسته می‌سازد.

هژمونی و اقتدار طلبی امپریالیزم امریکا در منطقه و افغانستان می‌تواند بر گسترش جنگ استخباراتی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و کشورهای منطقه به شمول روسیه و چین حدت بیش‌تری بخشد.

در شرایط کنونی، وظیفه‌ی عاجل مبارزاتی ما عبارت از راه اندازی، رهبری و پیش‌برد قیام‌های مسلحانه بر محور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و افشاکری وسیع جنگ استخباراتی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و کشورهای منطقه بشمول امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین، و بازی‌های پشت پرده امپریالیست‌ها با طالبان می‌باشد که افغانستان بعنوان محراق این جنگ استخباراتی انتخاب گردیده است.



**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان**  
**Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)**

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



**سه سال پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان**

**توسط امپریالیزم اشغال‌گر امریکا**

امپریالیست‌ها را بازی نمودند. بعد از سه ماه درگیری و با تلفات وافر جانی و مالی و خانه خرابی بسیاری از اهالی این کشور سر انجام طالبان متواری و امارت اسلامی شان سقوط نمود و افغانستان به مستعمره اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا در آمد. اشغال‌گران تحت شعارهای فریبنده "مبارزه علیه تروریسم" و "آزادی زنان از قید اسارت

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی (۲۰ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی)؛ بهترین بهانه برای حمله سنگین نظامی امپریالیست‌های غربی به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان گردید. در این حملات نظامی سنگین احزاب ارتجاعی جهادی؛ ملیشه‌های بدنام و جنایت کاران خلقی، پرچمی به عنوان پادوهای امپریالیزم نقش ارتش زمینی



طالبان هم ضمناً با امپریالیزم امریکا توافق نمودند که به نیروهای استخباراتی شان اجازه فعالیت در داخل افغانستان می‌دهند و "توافقنامه امنیتی" را با سکوت اجرا می‌نمایند. طبق همین معامله است که امپریالیزم امریکا هفته‌چهل میلیون دالر امریکایی و بعضی هفته‌ها تا هشتاد میلیون دالر امریکایی به طالبان می‌پردازد. طبق گزارش ۱۵ اسد ۱۴۰۳، که توسط سیگار (ادارهٔ سرمفتش ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان) نشر گردیده است، امپریالیزم امریکا در ظرف سه سال ۲۱ میلیارد دالر امریکایی جهت اجرای "توافقنامه امنیتی"، کمک‌های به اصطلاح بشردوستانه، توسعه و بازسازی و عملیات سازمانی، به طالبان پرداخت نموده است. بازی‌های پشت پردهٔ امپریالیزم امریکا با طالبان به خوبی بیان‌گر آنست که می‌خواهد از طریق طالبان منافعش را در منطقه تأمین نماید.

بخش عمدهٔ این پول پرداختی جهت بازسازی ارتش طالبان در افغانستان به کار گرفته می‌شود. چنانچه طالبان ادعا دارند که نیروی نظامی‌شان به پنجصد هزار نفر [ ارتش (۱۷۷۸۹۰ نفر)، پولیس (۲۱۱۰۲۴ نفر) و نیروهای استخباراتی (۱۱۰۸۶ نفر)] می‌رسد. هزینه بازسازی این ارتش طالبان کماکان مانند ارتش پوشالی کرز و غنی به دوش امپریالیزم امریکا است.

با گذشت سه سال از حاکمیت امارت اسلامی افغانستان، جامعه افغانستان بحرانی است و ناامنی کماکان در این کشور ادامه دارد. امارت اسلامی افغانستان نه تنها قادر نشده در طی سه سال گذشته به بحران‌ها نقطه پایان بگذارد و آرامش سرتاسری در افغانستان به وجود آورد؛ بل که درین اواخر کشور حالت بحرانی بیشتری به خود گرفته و این وضعیت بیش از پیش سران امارت اسلامی افغانستان را سراسیمه ساخته و آن‌ها را در وضعیت نامساعدتری نسبت به سال‌های اول و دوم امارتی شان قرار داده است. تشدید این بحران‌ها نتیجه تشدید تمامی تضادهای بزرگ و مهم جامعه است.

از یک سو تضاد خلق‌ها و ملیت‌های افغانستان با امارت اسلامی و حامیان اشغال‌گیشان تشدید گردیده و روز به روز حدت می‌یابد و از سوی دیگر تضاد میان زنان و امارت اسلامی افغانستان شدت یافته است، و زنان به امارت اسلامی افغانستان نه گفته‌اند. به طور خلاصه در سطح عام؛ ناراضی‌های از امارت اسلامی افغانستان و حامیان اشغال‌گیشان بالا گرفته و مخالفت علیه آن‌ها وسیعاً در حال گسترش است و تمامی اقشار و طبقات جامعه؛ به استثنای مشت ناچیزی از خائنینی که می‌خواهند در هم‌کاری با طالبان به نان و نوابی برسند؛ را در بر می‌گیرد. و از سوی دیگر تضاد میان امپریالیزم امریکا و متحدینش با امپریالیزم روسیه و متحدینش در سطح منطقه و جهان نیز تشدید گردیده است.

طالبان افغانستان را اشغال کردند. از همان ابتدا اشغال‌گران تلاش به ایجاد یک دولت ارتجاعی دست نشانده و گوش به فرمان نمودند تا بالاخره این رژیم تحت ریاست حامد کرزی شکل گرفت. اشغال‌گران امریکائی در ظرف بیست سال مبلغ ۲ تریلیون دالر امریکایی در افغانستان به مصرف رساندند که از جمله یک تریلیون دالر امریکایی برای بازسازی ارتش پوشالی هزینه نمودند؛ اما این ارتش به طور سریع و ناگهانی با حضور ۵۸۰۰ نیروی نظامی امپریالیزم اشغال‌گر امریکا (البته به استثنای بقیه نیروهای نظامی متحدین امریکا) فرو پاشید و بعد از بیست سال دوباره بیرق سفید امارت اسلامی افغانستان بر برج و باروی ارگ به اهتزاز در آمد.

ما همان زمان صراحتاً بیان نمودیم که شعارهای اشغال‌گران امریکایی هیچ چیز؛ جز عوام‌فریبی بیش نیست. زیرا بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم اشغال‌گر امریکا است. امروز در جهان بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر و حقوق زنان امپریالیزم است. تمامی باندهای تروریست؛ دست‌پروده امپریالیزم امریکا و متحدینش می‌باشد. امپریالیزم همیشه بر نیروهای ارتجاعی قرون وسطائی یعنی خائن‌ترین، ارتجاعی‌ترین و میهن فروش‌ترین نیروها تکیه می‌کند. و هر گاه منافعش تقاضا نماید حاضر است که طالبان را در قدرت سیاسی سهیم سازد؛ اما بودند نیروهای به اصطلاح چپ تسلیم طلب که اشغال افغانستان را به فال نیک گرفتند و به امید آنکه اشغال‌گران امپریالیست، ویرانی‌های ناشی از جنگ چهاردهه گذشته را بازسازی میکنند، کتاب‌ها و مقالات نوشتند و به دست نشر سپردند.

تحلیلی که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از امپریالیزم و اشغال کشور نمود یک تحلیل مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بود؛ و بعد از بیست سال به واقعیت پیوست و نشان داد که شعار "مبارزه علیه تروریسم" و "آزادی زنان از قید اسارت طالبانی" یک شعار پوچ و میان‌تهی بیش نبود و فقط می‌خواست پردهٔ ساتری روی اشغال کشور بکشد.

زمانی که اشغال‌گران امریکایی منافع شان ایجاب نمود، بدون اتلاف وقت با طالبان وارد مذاکره شده و "توافقنامهٔ صلح" را در دوحه با ایشان به امضاء رساندند. فیصله بر این بود که یک دولت پسا توافق متشکل از طالبان و رژیم پوشالی غنی ایجاد نمایند. اما امپریالیزم امریکا منافعش را در این دید که از خیر دولت پسا توافق بگذرد و دولت را به طالبان واگذار نماید.

امپریالیزم امریکا به خوبی درک نموده که رژیم‌های دینی در کشورهای اسلامی بهتر می‌توانند منافعش را تأمین نمایند و عمر بیشتری هم دارند. به همین منظور از خیر همه شعارهایش گذشت و افغانستان را به طالبان تسلیم نمود.

توهین را ندارند و باید برای دریافت کار به ایران و پاکستان مهاجرت کنند.

رژیم آخندی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان به خوبی از این امر با خبر اند که نیروی کار ارزان کارگران افغانستانی چرخ این کشورها را به دوران انداخته و منافع هنگفتی نصیب سرمایه داران دلال شان می‌شود. زیرا از یک طرف مزد کارگر افغانستانی نصف مزد کارگر ایرانی و پاکستانی است و از سوی دیگر کارگر افغانستانی مجبور است حداقل پنجاه درصد عوایدش را برای خرید پاسپورت افغانستانی و خرید ویزا که هر چند وقت یک بار باید تجدید نماید، به مصرف برساند. با آن هم موج مهاجر ستیزی علیه افغانستانی‌ها در ایران و پاکستان بالا گرفته و این مهاجر ستیزی از طرف هر دو دولت حمایت می‌شود.

در ظرف این سه سال اقشار وسیعی از خرده بورژوازی بیش از پیش به فقر و فلاکت افتاده اند، و اکثریت پیشه وران و اهل کسبه شغل شان را از دست داده و پیشه وری در حالت سقوط قرار گرفته است. از قشر وسیع مامورین پائین رتبه به شمول معلمین نباید چیزی گفت؛ زیرا معاش شان لقمه بخور و نمیر هم نیست. وضعیت معلمین آن قدر خراب شده که تلاش شبانه روزی شان معیشت زندگی شان را تامین کرده نمی‌تواند.

اشغال‌گران امریکایی با ایجاد این وضعیت تلاش دارند تا افغانستان را به لانه تروریزم بین‌المللی مبدل کنند، یا به عبارت دیگر لانه تروریزم را از پاکستان به افغانستان منتقل نمایند تا باشد که اهداف شوم شان را در منطقه برآورده سازند.

در ظرف سه سال گذشته طالبان مرتکب جنایات بی‌شماری از قبیل محروم کردن زنان از تحصیل و کارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تجاوز به زنان معترض در سلول‌های زندان، تجاوز و بی‌عفتی به آبرو و حیثیت زنان در بین سرک و بازارها، به قتل رساندن بی‌موجب مخالفین سیاسی و محدود نمودن مراسم مذهبی اهل تشیع و... گردیده اند؛ که با عکس‌العمل وسیع توده‌های زحمت‌کش و به خصوص زنان مواجه شده است.

هرگاه کسی عمداً چشمان خود را بسته نکند و بخواهد به واقعیت‌ها بنگرد به خوبی مشاهده می‌کند که عدم امنیت و فقر مفرط توده‌ها در اوضاع کنونی افغانستان توسط تخاصمات قدرت‌های بزرگ جهان برسر نفوذ در آسیای میانه تکامل یافته است و نه توسط این یا آن جنگ سالار و یا کشورهای کوچک منطقه. جنگ سالاران جهادی، طالبی و ملیشه‌های بدنام، خلقی و پرچمی‌های میهن فروش تنها مهره‌های کوچکی در خدمت به تخاصمات امپریالیستی بوده اند.

در ظرف سه سالی که از عمر نکت‌بار رژیم طالبان می‌گذرد، آن‌ها نصف نفوس جامعه (زنان) را از تمامی حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محروم نمودند، حتی تحصیل که حق اولیه هر انسان است از زنان را گرفته اند. طالبان نه تنها به این کار بسنده نکرده، بل که محدودیت جدی بر مردان نیز وضع نموده و بخصوص ریش و طرز لباس پوشیدن را بر مردان در ادارات دولتی شان اجباری نموده اند. دایره فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی را محدود نموده و این محدودیت‌ها روز به روز بیشتر می‌گردد.

امارت اسلامی افغانستان کمک‌های خارجی از طریق سازمان ملل و موسسات متعلق به آنها را بدست می‌آورد و این کمک‌ها را مانند دوران رژیم پویشالی غنی و وسیعاً حیف و میل می‌نمایند. فساد (اخلاقی و مالی) در ادارات دولتی رو به گسترش است. بهترین نمونه ملا احمد آخند رئیس برش‌های کابل در فساد اخلاقی و محمد براء، رئیس استخبارات ننگرهار در فساد گسترده مالی می‌باشند.

حیف و میل کمک‌های خارجی و دولتی و چور و چپاول دارائی‌های مردم، منجر به فربه شدن یک مشت کمپرادوران فئودال از یک طرف و فقر و بیکاری روز افزون توده‌های مردم از طرف دیگر می‌گردد. این وضعیت سبب می‌شود که روز به روز تضاد میان توده‌های زحمت‌کش اعم از زنان و مردان و رژیم پویشالی طالبان که نماینده بورژوا کمپرادور بروکرات و فئودال بروکرات است تشدید گردد.

سطح زندگی مردم و به خصوص توده‌های زحمت‌کش کشور در ظرف این سه سال پیوسته در حال سقوط بوده است. تعدادی از مردمان این سرزمین به خاطر تحصیل دختران شان ترجیح دادند تا کشور را ترک کنند و به کشورهای هم‌سایه مهاجرت کنند و تعدادی هم به خاطر به دست آوردن لقمه نانی رنج مهاجرت را متحمل شوند. در حقیقت امروز در افغانستان نیروی کار و وسیعاً آواره و بی‌اشتغال گردیده است و اگر اشتغالی هم وجود داشته باشد، مزد پرداختی نصف مزد چند سال قبل است. سطح تورم بالا رفته است و قیمت‌ها نسبت به گذشته کاملاً افزایش یافته است.

ما به خوبی شاهدیم که رژیم آخندی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان به شدیدترین وجه به مهاجر ستیزی ادامه می‌دهند، آن‌ها نه تنها مهاجران افغانستانی را بازداشت و زندانی می‌کنند؛ بل که به شکل غیر انسانی مورد شکنجه قرار می‌دهند. رفتار نیروی نظامی ایران و پاکستان با مهاجران افغانستانی همانند رفتار نظامیان سفید پوست امریکائی در مقابل توده‌های زحمت‌کش سیاه پوست آن کشور است. این عمل ننگین و فجیع رژیم آخندی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان کاملاً قابل تقبیح است. اما با آن هم کارگران آواره و بی‌اشتغال افغانستانی چاره جز پذیرفتن این همه تحقیر و

و سوسیال امپریالیزم چین از ایشان در این مسیر حمایت خواهند نمود. باید با صراحت بگوئیم که هر گاه تمامی کشورهای امپریالیستی و کشورهای کوچک و بزرگ منطقه به کمک طالبان بشتابند افغانستان در گودال ناامنی، فقر و بدبختی دست و پنجه نرم خواهد کرد و فقط یک تابلوی مرگ و نابودی از افغانستان به نمایش خواهد گذاشت.

این وضعیت نا به هنجار از یک طرف صفوف کارگران بی کار را افزایش می دهد و از سوی دیگر نفرت و انزجار مردم بخصوص زنان را در پی دارد. همین قشر رو به افزایش بی کاران و نارضایتی عام جامعه میتواند نیروی شورش گر علیه امارت اسلامی افغانستان را تشکیل داده و نیروهای انقلابی می توانند و باید از این فرصت بخوبی استفاده نمایند.

مسائل فوق الذکر شرایط عینی و ذهنی ناشی از تشدید تضادها در جامعه را به بار آورده و نیروهای انقلابی می توانند و باید آن را علیه ارتجاع طالبانی و امپریالیزم به وجه احسن سمت و سو دهند.

پس با توجه به رسالت تاریخی نیروی پیش آهنگ انقلابی و تعهد انصراف ناپذیر به منافع توده های زحمتکش کشور، علیه ارتجاع و امپریالیزم به پیش!

به پیش در راه برپائی و پیش برد جنگ

مقاومت ملی مردمی انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۴ - اسد - ۱۴۰۳ خورشیدی

۱۴ آگست ۲۰۲۴ میلادی

[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)

[sholajawid@cmpa.io](mailto:sholajawid@cmpa.io) || [sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

هستند ملا بنویسان و تسلیم طلبانی که می خواهند توده ها را تحمیق نموده و دموکراسی کذائی امپریالیست های آمریکایی را در مقابل امارت اسلامی افغانستان قرار داده و مسئول تمام جنایات طالبان، پاکستان را قلم داد کنند و روی نقش خائنانه و جنایت کارانه امپریالیست های غربی، روسی و سوسیال امپریالیزم چین پرده ستر بکشند.

ما بارها بیان نموده و مکرراً بیان می داریم که امروز بزرگ ترین جنایت کار جنگی، تروریست و ناقض حقوق بشر امپریالیست ها بخصوص امپریالیزم امریکا میباشند. توده های زحمتکش افغانستان نتایج آن را در ظرف چهار دهه گذشته به خوبی در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، لبنان، فلسطین، یمن، مصر، بوسنی، اکراین و کوزوو مشاهده نمودند.

واقعیت این است که مسئول تمام این بحران ها، جنایات و ویرانی ها نه تنها در افغانستان بل که در جهان امروز امپریالیست ها اند. رژیم های دست نشانده و گوش به فرمان نیز در این جنایت با امپریالیست ها شریک اند.

توده های زحمت کش افغانستان جنایات بشری دوران خلقی، پرچمی ها، حکومت مجاهدین، دور اول رژیم طالبانی که بنیادگرایی مذهبی را به سرحد جنون مذهبی رسانده بودند، و دوران اشغال مستقیم افغانستان توسط امپریالیزم امریکا و حکومت های دست نشانده کرزی و غنی را از یاد نبرده اند؛ و به خوبی می دانند که جنایات امروزی طالبان ادامه همان جنایات دیروزی است. در دوره رژیم دست نشانده، روس ها میلیون ها نفر کشته، زخمی و بی خانمان گردیدند و میلیون ها نفر آواره شدند. در زمان دولت مجاهدین تحت رهبری ربانی جنایت به اوج خود رسید؛ جنایت کاران جهادی نه تنها کابل را ویران نمودند و شصت و پنج هزار کشته را به جای گذاشتند؛ بل که به صورت دسته جمعی به زنان تجاوز نمودند؛ این عمل فجیع و شنیع در مزار، میمنه، تخار، شمالی، بادغیس و هرات نیز به وقوع پیوسته است، با صراحت باید گفت که مسئول تمام این جنایات سازمان یافته در این دوره احزاب جهادی، طالبی و ملیشی های بدنام به رهبری خلقی ها هستند، این جنایات سازمان یافته از زمان تجاوز روس ها تا الحال در اذهان زحمت کشان به فراموشی سپرده نشده و نخواهد شد، و حالا توده های زحمت کش علاوه بر رنج ها و دردهای گذشته خویش باز هم شاهد معضلات بزرگتر از گذشته هستند که نه تنها منافع شان تامین نشده بلکه روز بروز بر خانه خرابی و بی سرنوشتی شان افزوده می گردد. طبیعی است که رژیم طالبانی بنا به ماهیت ارتجاعی و دست نشانده خود نه می تواند و نه می خواهد این معضلات را حل نماید. طالبان به خوبی درک کرده اند که راهی جز سرکوب قهری ندارند؛ و هر روز بیشتر از پیش آن را تشدید می کنند. ما یقین کامل داریم که طالبان مانند دور اول امارت اسلامی شان بنیاد گرایی مذهبی را تا سرحد جنون مذهبی پیش خواهند برد؛ امپریالیست های غربی، امپریالیزم روسیه



## " طالبان "

## مغضوبین و تروریست دیروزی

## گماشتگان محبوب امروزی

امپریالیزم انگلیس دقیقاً درک نمود بوده که جز شعار اسلام، هیچ شعار دیگری نمی‌تواند در مقابل جنبش‌های آزادی‌بخش در کشورهای اسلامی مقابله کند. و همین شعار است که احساسات مذهبی توده‌ها را بر می‌انگیزد و منافع غارت‌گرانه‌شان را تامین می‌نماید. دقیقاً همین طور هم شد، امپریالیزم با تحقق بخشیدن «احیای مجدد عظمت و شکوه اسلامی» منافع خود را در تمامی کشورهای اسلامی تامین نمود. هر قدر که «عظمت و شکوه اسلامی» بازسازی می‌گردد به همان اندازه منافع غارت‌گرانه امپریالیزم بیشتر از پیش تامین می‌شود و خانه خرابی و فقر توده‌های زحمت‌کش تشدید می‌گردد. توده‌های زحمت‌کش و خلق‌های جهان به خوبی شاهد «احیای مجدد اسلام» در کشورهای اسلامی اند و این را خوب درک نموده‌اند که «احیای مجدد اسلام» توده‌ها و به خصوص زنان را زیر ستم مضاعف قرار داده است. روبرت دریفوس در مورد هم‌کاری جاسوسان انگلیسی به حسن‌البناء در مورد ساختن یک مسجد در اسماعیله چنین می‌نویسد:

« به گفته ریچارد میشل در کتاب "درون سازمان اخوان المسلمین" برای این که جمعیت "اخوان المسلمین" موفق شود، کمپانی کانال سوئز، حسن‌البناء را یاری داد تا مسجدی در اسماعیله به عنوان مرکز هدایت عملیاتی جمعیت اخوان المسلمین بنا کند. این واقعیت که حسن‌البناء جمعیت اخوان المسلمین را در اسماعیله پدید آورد بنوبه خود با اهمیت است. امروز اسماعیله شهری ۲۰۰ هزار نفری در انتهای شمال کانال سوئز است. این شهر در سال ۱۸۶۳ بوسیله "فردیناند دولسپس" سازنده کانال بنا شد. برای انگلستان آبراه سوئز به منزله شریان حیاتی ارتباطی‌اش با مستعمرات با ارزش هند بود. به همین دلیل شهر مردابی خاموش (سوئز) نه تنها دفاتر شرکت کانال سوئز بل که پادگان‌ها و مراکز نظامی اصلی برتانیه را نیز، که در جریان جنگ اول جهانی ساخته بودند، در خود جای داده بود. شهر اسماعیله در دهه ۱۹۲۰ مرکز احساسات هوادار بریتانیا در مصر بود. » (بازی شیطانی صفحه ۳۱ - خوانندگان برای معلومات بیشتر در مورد بنیادگرایی می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.)

بعد از جنگ دوم جهانی، امپریالیزم انگلیس جای خود را به امپریالیزم امریکا داد، امپریالیزم امریکا نیز همان شیوه‌ای که امپریالیزم انگلیس در مورد رشد بنیادگرایی اسلامی اتخاذ نمود بود، در پیش گرفت. امپریالیزم امریکا با ایجاد امپراطوری‌اش با تکیه بر اسلام سیاسی، بنیادگرایی را توأم با تروریزم رشد داد. امپریالیزم امریکا در گام نخست "اخوان المسلمین" مصر را تقویت نمود و به تعقیب آن "فدائیان اسلام" را در ایران در مقابل دکتر مصدق علم نمود و به همین ترتیب به حمایت مالی بنیادگرایی اسلامی در کشورهای عربی و ایران پرداخت. و بعداً امپریالیزم

برای دانستن این مطلب که چرا امپریالیزم امریکا؛ طالبان را که در لیست سیاه گنجانده و میلیون‌ها دالر جایزه سرشان تعیین نموده بود به سادگی از این تصمیم خود گذشت و طالبان را برای بار دوم در افغانستان به قدرت رساند، باید مختصراً گذشته را مرور کنیم تا نقش امپریالیزم در ایجاد بنیادگرایی اسلامی و روابط عمیقش را با بنیادگرایی اسلامی در یابیم.

بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی در روسیه، جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان و به خصوص خاورمیانه اوج گرفت. امپریالیزم انگلیس برای مهار نمودن جنبش‌های آزادی‌بخش به فکر احیاء اسلام سیاسی گردید. او به خوبی تشخیص داده بود که از طریق رشد و گسترش بنیادگرایی در کشورهای اسلامی بهتر می‌تواند به اهداف شومش برسد و منافع غارت‌گرانه خود را تامین نماید.

در اوج جنبش‌های آزادی‌بخش جاسوسان انگلیسی که به صفت کارمند در کانال سوئیس کار می‌کردند با حسن‌البناء که در شهر اسماعیله در منطقه کانال سوئیس به صفت معلم ایفا وظیفه می‌نمود آشنا شدند. آن‌ها به حسن‌البناء وعده هر گونه هم‌کاری اقتصادی را برای ایجاد یک سازمان اسلامی دادند. بهتر است که این موضوع را از قول خود حسن‌البناء بشنویم. حسن‌البناء می‌گوید که کارمندان انگلیسی با وی چنین گفتند:

« ما تحت تاثیر اندیشه‌های تان قرار گرفته ایم، ولی نمی‌دانیم چگونه باید احیای مجدد عظمت و شکوه اسلامی را تحقق بخشید. ما از زندگی اسارت‌بار و استضعاف مان به ستوه آمده ایم. ما با تاسف شاهد این هستیم که ملل مسلمان به وسیله استعمارگران شرق و غرب چنان اجنبی گردیده‌اند که ثروت و آبروی آنان را به غارت می‌برد. شما استحضار دارید که ما غیر از "جان" و "روح" و کمی پول چیز دیگری نداریم ولی همه این را در اختیار تان قرار می‌دهیم، چرا که شما بهتر می‌توانید تشخیص دهید راه حل چیست، از مسئولیتی که به پیشگاه خداوند داشتیم سبک می‌شویم و به عنوان رهبر مسئولیت ما نیز به عهده شما است. ما تردیدی نداریم که اگر یک گروه مخلص با خدای خود عهد و پیمان به بندد که زندگی را در راه او سپری خواهد نمود، و تنها هدف و آرمانش به اهتزاز درآوردن پرچم اسلام و کسب رضای خداوند خواهد بود، پیروزی این گروه حتمی است، این کاروان روزی به سر منزل خواهد رسید. » (مقدمه بر نهضت شناسی - دکتر علی مجد تقوی - صفحات ۴۱ - ۴۲ - برای معلومات بیشتر به این کتاب مراجعه نمائید)



و رسمیت بخشید. طالبان که در تعارض با اشغالگران امریکایی و متحدینش قرار داشتند بخش کوچکی از بنیادگرایان مذهبی را تشکیل می‌دادند. ما در شماره هفدهم شعله جاوید - دور سوم مخاصمات میان بنیادگرایان دینی (مجاهدین و طالبان) را در افغانستان چنین بررسی نموده بودیم:

« نیروی بنیادگرای اسلامی ای که در برابر این اکثریت قاطع نیروهای بنیادگرای اسلامی قرار دارد، طالبان معارض اند که از هر حیث بخش غیر عمده بنیادگرایان اسلامی را تشکیل می‌دهند. مصاف این دو بخش از نیروهای بنیادگرای اسلامی در برابر هم، که یکی اکثریت و حاکم است و دیگری اقلیت و از قدرت ساقط شده، از لحاظ داخلی و هم چنان در سطح کشورهای اسلامی، مصاف بنیادگرایان در برابر هم محسوب می‌گردد و از این لحاظ جنگ شان "جنگ بین المسلمین" است. آن بخش از بنیادگرایان که اکثریت و حاکم است مورد حمایت اشغالگران امپریالیست قرار دارد و آن بخش از بنیادگرایان که اقلیت و از قدرت ساقط شده است، مورد سرکوب اشغالگران امپریالیست قرار دارد. ازین جا چه نتیجه گیری ای می‌توان به عمل آورد؟

نتیجه گیری این است که در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، فیودالیسم زائیده امپریالیسم بوده و به آن وابسته است. ازین جهت اصولاً نمی‌تواند در کل در برابر امپریالیسم به مصاف بایستد. اکثریت نیروهای فیودالی بنیادگرا در افغانستان وابستگی رسمی به امپریالیسم را حفظ کرده و در رژیم دست نشانده متشکل شده اند. از لحاظ اصولی بنیادگرائی فیودالی اسلامی را همین نیروها در افغانستان بصورت بسیار عمده ای نمایندگی می‌کنند.»

زمانی که امپریالیسم امریکا از لحاظ نظامی به شکست مواجه شد و متوجه شد که رقبای اصلی اش (روسیه و چین) حامی طالبان اند، فوراً و بدون این که رژیم دست نشانده را در جریان قرار دهد با "تروریست‌های قرون وسطائی" (طالبان) وارد معامله گردید و بالاخره در ۱۰ حوت ۱۳۹۷ خورشیده "توافق‌نامه صلح" میان امپریالیسم امریکا و طالبان به امضاء رسید.

امپریالیسم امریکا در ابتدا تلاش داشت تا از طریق "مذاکرات بین الافغانی" شکل و شمایل رژیمی را پی ریزی کند که بنیادگرایان جهادی، و طالبی و تکنوکرات‌ها را در بر داشته باشد، اما پس از امضاء "توافق‌نامه صلح" میان امریکایی‌ها و طالبان و "دید و بازدید" دیپلمات‌های امریکایی با طالبان و "مشاورت‌ها" میان شان به صورت آشکار جریان یافت. و در فرجام امپریالیسم امریکا به این نتیجه رسید که امارت اسلامی بیشتر به نفعش می‌باشد تا رژیم ائتلافی. بناءً به یک بارگی به همه شعارهایش (مبارزه علیه تروریسم و آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطائی) پشت پا زد و قدرت سیاسی را طالبان تسلیم نمود.

توده‌های زحمت‌کش و خلق‌های جهان به خوبی می‌دانند که اشغالگران امپریالیست در ظرف بیست سال اشغال کشور نه تنها با تروریسم مبارزه نکردند، بل که بیشتر از پیش زمینه را برای رشد بنیادگرائی و تروریسم آماده ساختند. اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی در مدت بیست سال اشغال کشور بیست هزار مدرسه

امریکا و بریتانیا از بنیادگرایان اسلامی به عنوان سدی در مقابل سوسیال امپریالیسم روسیه و ناسیونالیسم عرب کار گرفتند. سیا روابطش را با دستگاه اطلاعاتی پاکستان مستحکم ساخت. و از این طریق به رشد و آموزش نظامی و چریکی بنیادگرایان پرداخت.

«در جریان جنگ سرد و نیز پس از آن، سیا با استفاده از دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان به عنوان "واسطه" در آموزش مجاهدین نقش مهمی بازی کرد. آموزش چریکی تحت نظر سیا با آموزش‌های دینی در آمیخته شد.

دولت‌های کلنتن و بوش هم‌واره از "پایگاه اسلام مبارز" از جمله القاعده اسامه بن لادن، به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پشتیبانی می‌کردند. روابط میان اسامه بن لادن و دولت کلنتن در بوسنی و کوزوو در پیشینه‌های کنگره امریکا دارای سندهای فراوانی است.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۱۶)

بعد از این که سوسیال امپریالیسم روسیه در افغانستان به شکست رو به رو گردید، و دولت مجاهدین روی کار آمد، این دولت بیشتر متمایل به سوسیال امپریالیسم روسیه بود. امپریالیسم امریکا و متحدیش که روی گلبدین حساب باز نموده بودند، او را مورد حمایت قرار دادند. چون از گلبدین کاری ساخته نشد دست به دامان طلبه‌های مدرسه دینی پاکستان انداختند و ملا عمر که از فرمان دهان حرکت انقلاب مولوی محمد نبی محمدی بود، به عنوان رهبر تحریک طالبان پذیرفتند و آن‌ها وارد کارزار سیاسی افغانستان ساختند. تحریک طالبان با حمایت مستقیم شرکت یونیکال امریکایی - خلیل زاد و کرزی از جمله نماینده حقوقی این شرکت بودند - عربستان سعودی و پاکستان و حمایت غیر مستقیم امپریالیسم امریکا به قدرت سیاسی در افغانستان تکیه زدند. در همین گیر و دار امپریالیسم امریکا به کمک دستگاه اطلاعاتی نظامی پاکستان اسامه بن لادن را وارد افغانستان نمود.

امپریالیسم امریکا امید وار به این بود که از طریق طالبان به کشورهای آسیای میانه، ایران، سوریه و عراق جا باز نماید. در مدت شش سال که طالبان بر اریکه قدرت تکیه زده بودند، امریکای متمدن نه تنها طالبان را حمایت نمود، بل که یک کلمه در مورد شئونیزم میلیتی و شئونیزم غلیظ جنسی شان نه گفت و نه هم نوشت. همین که امپراطوری سوسیال امپریالیسم روسیه فروپاشید، امپریالیسم امریکا حکومت صد ساله بلامنزاعه‌اش را در جهان اعلان نمود و حادثه ۱۱ سپتامبر را بهانه برای لشکر کشی به افغانستان قرار داد و این کشور را بعد از تلفات جانی و مالی فراوان اشغال نمود. اما اشغال افغانستان زمینه ساز این نشد که امپریالیسم با سرنگون نمودن طالبان، با بنیادگرایان دینی در افغانستان روابطش را قطع کند. بالاخره تمامی بنیادگرایان جهادی اعم هفت گانه و هشت گانه را در محور رژیم دست نشانده جمع نمود. بنیادگرایان جهادی را در قانون اساسی نهادینه نمود

تمامی رسانه‌های بورژوازی و مبلغین شان تبلیغ می‌کنند که طالبان؛ افغانستان را لانه تروریسم ساخته‌اند. آن‌ها یک جهت مسأله را بیان می‌کنند، اما از جهت دیگر مسأله عمداً چشم پوشی می‌کنند، تا امپریالیسم را بری از تروریسم نشان دهند. از این که طالبان قدرت سیاسی را در افغانستان در دست دارند یک واقعیت غیر قابل انکار است، و این که افغانستان به سمت لانه تروریسم پیش می‌رود نیز درست است. اما باید دید که چه کسی می‌خواهد که افغانستان لانه تروریسم باشد. طالبان یا امپریالیسم؟

امپریالیسم امریکا و متحدینش طالبان را به این منظور به قدرت رساندند تا از یک طرف منافع شان را در افغانستان تحکیم نمایند و از سوی دیگر لانه تروریسم را از پاکستان به افغانستان منتقل نمایند. امروز امپریالیسم امریکا و متحدینش به خوبی درک می‌کنند که تمامی بنیاد گرایان اسلامی به شمول داعش و القاعده در افغانستان حضور دارند، با آن هم در ظرف سه سال بیست میلیارد دالر جهت تجهیز و آموزش نیروهای نظامی افغانستان به طالبان کمک نموده است. هر فردی که به الفبای مبارزه آشنائی داشته باشد؛ این را درک می‌کند که امپریالیسم امریکا و متحدینش در رقابت تنگاتنگ با امپریالیسم روسیه و متحدینش قرار دارد. امپریالیسم امریکا تلاش می‌نماید تا از طریق رشد بنیاد گرایی و تروریسم منطقه را نا آرم نموده و اگر بتواند از این طریق یا دگرگونی در کشورهای غیر مطیع به وجود بیاورد و یا لاقط کشورهای غیر مطیع را مطیع و گوش به فرمان خود بسازد. تا دیروز کشورهای منطقه و به خصوص افغانستان سر و صدا راه انداخته بودند که تروریست‌ها از طریق پاکستان وارد افغانستان می‌شوند و کشور را نا امن ساخته‌اند، اما گوش شنوای وجود نداشت و امپریالیسم امریکا و متحدینش با سکوت از بنیاد گرایان اسلامی در پاکستان حمایت می‌نمودند. نه بنیاد گرایان را در درون پاکستان غیر قانونی دانستند و نه هم رشد بنیادگرایی را در درون پاکستان محکوم کردند. امروز هم در رابطه طالبان و بنیاد گرایی در افغانستان چنین برخورد می‌نماید.

بر هیچ کس پوشیده نیست که امپریالیسم امریکا میلیون‌ها دالر جایزه سر سراج الدین حقانی تعیین کرده بود. اما او با هیأت همراهش نه تنها به قطر سفر می‌نماید بل که برای دید و باز دید با سران عربستان سعودی به آن کشور نیز سفر می‌کند. از لحاظ قوانین بین المللی هر گاه کسی مورد تعقیب قرار می‌گیرد؛ بدین معنا است که او در هر جا که دیده شد باید بازداشت گردد؛ اما کسی که برای سرش جایزه تعیین می‌شود واجب القتل است؛ یعنی هر جا که دیده شد باید به قتل برسد. اما این موضوع در مقابل طالبان قابل تطبیق نیست. چرا؟ برای این که امپریالیسم امریکا از بنیاد گرایان طالب حمایت می‌کند. ما در شعله جاوید دور سوم تحت عنوان «ارتجاع مذهبی امپریالیستی» با صراحت بیان داشتیم که: «در کشورهای اسلامی، اسلام‌گرایان، بخش بزرگی از وابستگان و دست‌نشاندها امپریالیست‌های امریکائی را تشکیل می‌دهند. از جانب دیگر مخالفت‌های شدیداً بنیاد گرایانه اسلامی نیز علیه آن‌ها بوجود می‌آید.

قرن بیست و یک، قرن تکنالوژی اطلاعاتی خوانده می‌شود. ولی

دینی ایجاد نمودند، این حرکت اشغالگران و رژیم پوشالی بستر مناسبی برای طالبان گردید. بعد از قدرت گیری دوباره طالبان توسط امپریالیسم امریکا این بیست هزار مدرسه دینی مستقیماً در خدمت شان قرار گرفت. علاوه بر آن وزارت حج و اوقاف رژیم پوشالی ۸۰ در صد مساجد افغانستان را زیر پوشش گرفت و تمامی ملاها این مساجد حقوق بگیر از وزارت حج و اوقاف بودند. رژیم پوشالی با حمایت مستقیم اشغالگران امریکایی "شورای علما" را ایجاد نمود. این "شورای علما" نه تنها در مراکز شهرها؛ بل که در تمامی ولسوالی‌ها ایجاد گردید و همه اجیر و حقوق بگیر رژیم پوشالی بودند و به شکل انگل وار زندگی خود را سپری می‌کردند. زمانی که طالبان قدرت را قبضه نمودند تمامی شان در خدمت امارت اسلامی در آمدند و امروز بهترین نیروی استخباراتی طالبان در شهرها، قرا و قصبات افغانستان همین ملاها اند.

سیاست خارجی امپریالیسم امریکا عملاً نشان داده که برای رشد و حفظ تروریسم بین المللی تلاش نموده و می‌نماید، نه مبارزه علیه آن. او با رشد بنیاد گرایی و تروریسم بین المللی می‌خواهد تا کشورهای غیر مطیع را به کشورهای مطیع و فرمان بردار تبدیل کند. چنانچه در کشور عراق صدام حسین سکولار را از قدرت به زیر کشید و قدرت را به بنیاد گرایان اسلامی سپرد.

با آن هم هستند کسانی از مبلغین بورژوازی که داد فریاد راه انداخته و می‌خواهند که امپریالیسم امریکا و متحدینش را حامی "حقوق بشر" و "حقوق زنان" جا بزنند. بر هیچ کس پوشیده نیست که امروز دفاع کشورهای امپریالیستی از "حقوق زنان" و "حقوق بشر" یک دروغ و عوام فریبی بیش نبوده و نمی‌باشد. این مسأله در مدت بیست سال حضور وی در افغانستان به خوبی ثابت گردید. و سپردن قدرت سیاسی به طالبان اصلاً جای شک و شبهی هم باقی نگذاشت.

امروز امپریالیسم امریکا هفته‌ها چهار میلیون دالر و بسا هفته‌ها هشتاد میلیون دالر به طالبان پرداخت می‌کند. امپریالیسم امریکا هم زمان با "توافق نامه صلح" با طالبان، اعلامیه مشترکی با رژیم پوشالی غنی به امضاء رساند. در آن اعلامیه قید گردیده بود که امریکا سالانه پنج میلیارد دالر امریکایی جهت تجهیز و آموزش نیروهای نظامی به افغانستان پرداخت می‌کند، این توافق به صورت ضمنی در دوحه با طالبان صورت گرفته است. چنانچه امریکا در ظرف سه سال بیست میلیارد دالر به طالبان پرداخت نموده است. یعنی سالی بیش از شش میلیارد دالر امریکایی. این مسأله به خوبی نشان می‌دهد که "جامعه جهانی" یعنی کشورهای امپریالیستی به خوبی حامی بنیاد گرایی و تروریسم در سطح منطقه و جهان اند. حال کسانی که این درک را نکرده و هنوز چشم امید به "جامعه جهانی" دارند که با طالبان وارد معامله نگردند، سخت در توهم اند. زیرا امپریالیسم امریکا و متحدینش به خوبی می‌دانند که رشد و حمایت بنیاد گرایی به خصوص در کشورهای اسلامی بهترین وسیله خلع سلاح جنبش‌های آزادی بخش می‌باشد. بناءً آن‌چه در توان دارند جهت رشد و تقویت بنیاد گرایی به کار می‌برند. تاریخ گواه آنست که کشورهای امپریالیستی نه تنها از حمایت تروریسم بنیاد گرایی برای پیش برد پروژه‌های استعماری خود دست بر نداشته، بلکه هر چه بیشتر تقویت نیز نموده‌اند.

حداقل به همین شکل نگه دارند تا برای شان درد سر آفرین نشود. چنانچه در ماه سرطان ۱۴۰۳ خورشیدی وزیر تحصیلات عالی، وزیر معارف و وزیر کار امور اجتماعی در طول یک هفته سه مرتبه به روسیه سفر نمودند. این دید و باز دید در حالی صورت می گرفت که وزیر کار و امور اجتماعی در کنفرانس فارمت مسکو به سر می برد. هم چنین روسیه بارها اعلان نموده که در حال بررسی است تا طالبان را از لیست سیاه حذف نماید. تمامی این تلاش ها به این معنا است که امپریالیست ها منافع شان را در رشد بنیاد گرایی و تروریسم می بینند؛ و هیچ گاه با بنیاد گرایی و تروریسم مبارزه نمی کنند.

امروز تمام مائوئیست ها این مطلب را علناً بیان می دارند که راه نجات افغانستان و مردمان کشور از بحران نابود کننده فعلی فقط از طریق پیش برد مبارزات مستقل ضد امپریالیسم و ارتجاع داخلی با برپایی و پیش برد جنگ خلق و سرنگونی قهری شان تحت رهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر است. این مطلب را باید هر نیروی انقلابی ملی و دموکرات نیز درک نمایند. در غیر این صورت نه تنها که شئونیزم و ستم بر مردمان کشور کاهش نمی یابد و دست امپریالیسم از افغانستان کوتاه نمی شود، بل که بیشتر از پیش حدت می یابد.

۱۴۰۳/۶/۱۳ خورشیدی

۲۰۲۴/۹/۳ میلادی

این قرن، قرن روی کار آمدن یک باند مذهبی متعصب در پیشرفته ترین کشور جهان و دامن خوردن تعصبات و کین توزی های مذهبی عیسوی، اسلامی، یهودی، هندوئی و ... در جهان نیز هست. این امر نمودی ازین واقعیت است که نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، باز تولید کننده خرافاتی ترین افکار و عقاید و ارتجاعی ترین مشی های سیاسی است. این نظام فاسد و ارتجاعی و باز تولید کننده خرافات و تعصبات جاهلانه ضد علمی باید سرنگون شود.»

ما امروز دامن خوردن اختلافات و تعصبات کین توزانه را توسط امپریالیست ها در خاور میانه هم چنین در هند و پاکستان؛ افغانستان و ایران به چشم سر مشاهده می کنیم. امپریالیسم امریکا تلاش دارد تا هر چه بیشتر این تعصبات کین توزانه را دامن بزند.

از بحث بالا نباید چنین نتیجه گرفت که امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین با بنیاد گرایی سر و کاری ندارند و خواهان مبارزه قطعی با آن ها هستند؛ امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین نیز از بنیاد گرایی که منافع شان را تامین می نماید حمایت می کنند. جهانیان با چشم سر می بینند که امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین از رژیم آخندی ایران، یمن، عراق، حماس و لبنان حمایت می نمایند. در افغانستان رقابت جدی بین امریکا و متحدینش از یک سو و امپریالیسم روسیه و متحدینش از سوی دیگر بر سر طالبان ادامه دارد و هر کدام تلاش دارند تا طالبان را به جهت خود بکشند و علیه جهت دیگر به کار گیرند. امپریالیسم روسیه و متحدینش جداً تلاش دارند که طالبان را در جهت خود بکشند و اگر این کار را کرده نتوانند

## نقدی بر تحلیل کودکان، عامیانه و رویونیستی انحلال طلبان

### قسمت دوم

#### آیا تضاد میان امریکا و طالبان،

«تضاد میان دو ایدئولوژی و برنامه سیاسی است»؟

ایدئولوژی چیست و برنامه سیاسی کدام است؟

ایدئولوژی عبارت از یک سیستم نظریات و اندیشه های سیاسی، حقوق، هنری، مذهبی، فلسفی و اخلاقی است. ایدئولوژی بخشی از روبنا است و دارای خصلت طبقاتی می باشد. در جامعه ای طبقاتی پیکار ایدئولوژیک یکی از اشکال مبارزه طبقاتی است. ایدئولوژی سرچشمه کلیه رشته های ادبیات و هنر که محصول انعکاس زندگی اجتماعی در مغز انسانها است، می باشد.

در دنیای امروزی همان طوری که ایدئولوژی مربوط به طبقه معینی از اجتماع است، به همان میزان سیاست، فرهنگ، ادبیات و هنر نیز در خدمت طبقه معین اجتماعی قرار دارد و از مشی سیاسی مشخصی ناشی می شود. همان طوری که در جامعه طبقاتی هنر



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

Communist (Marxist) Party of Afghanistan

English

فارسی....



برای هنر، هنر مافوق طبقات، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد، وجود ندارد، به همان گونه ایدئولوژی مافوق طبقات و ایدئولوژی که جدا از سیاست باشد نیز وجود ندارد.

برنامه سیاسی یک حزب، تشکیل و یا گروه و جریان سیاسی، بیان کننده اهداف، تاکتیک و استراتژی همان تشکیل را در کوتاه مدت و دراز مدت نشان می دهد. یعنی برنامه سیاسی بیان کننده مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک یک تشکیل را بیان می کند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برنامه سیاسی خود را در اساس نامه حزبین بیان نموده است:

« برنامه سیاسی حد اقل و حد اکثر حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان، انجام انقلاب دموکراتیک نوین، گذار سریع به انقلاب سوسیالیستی، ساختمان سوسیالیزم، ادامه انقلاب تحت دیکتاتور پرولتاریا از طریق انقلابات متعدد فرهنگی و پیش روی به سوی جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی در متن انقلاب جهانی پرولتاری است. » و بعداً برپایی و پیش برد جنگ خلق و اهداف مهم انقلاب دموکراتیک نوین را نیز توضیح داده است.

پرولتاریا از طریق مبارزات اقتصادی می تواند تا حدودی وضعیت اقتصادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را وادار کند که بعضی امتیازاتی برایش بدهد، اما این مبارزه هیچ گاه به انهدام استثمار منتهی نمی گردد. پرولتاریا فقط از طریق مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و قهر انقلابی خود می تواند بورژوازی را سرنگون نموده و قدرت سیاسی را کسب نماید. این یگانه راهی است که منجر به انقلاب و انتقال قدرت سیاسی از بورژوازی به پرولتاریا می گردد.

بناءً در جامعه طبقاتی فقط دو ایدئولوژی وجود دارد، ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی پرولتاریا، ایدئولوژی سومی را نمی توان یافت. اما انحلال طلبان بر عکس در جامعه طبقاتی معتقد اند که هر گروه ایدئولوژی و برنامه سیاسی خاصی دارند که با ایدئولوژی و برنامه سیاسی امپریالیزم در تضاد قرار دارد!

به بحث انحلا طلبان توجه نمائید:

«به این اساس، آمریکا به عنوان ژاندام جهانی با اجماع جهانی و سیاست واهد و گروه ها ورژیم های ستیزه جو مانند طلبان را که نظم بین المللی را تهدید می کنند، مطیع می سازند. تعامل، تهدید و تمریم ابزارهای آمریکا برای رام کردن این گروه است. اما از آن جایی که تضاد میان آمریکا و طلبان تضاد میان دو ایدئولوژی و بر نامه سیاسی است، این تضاد به آسانی به تعامل نمی انجامد.

بیست سال اشغال افغانستان و ویرانی و کشتار هزاران نفر از مردم بی گناه افغانستان، منجر به نابودی طلبان و تمکیم (ژیم) دست نشانده اش در این کشور نشد. اکنون اما با استفاده از ابزارهای فشار و تمریم می کوشند طلبان را در مجامع بین الملل به عنوان یک (ژیم متعارف) ادغام کنند و از کشانده شده بیشتر آن به سمت قدرت های (قیب مانند چین، روسیه و ایران) جلو گیری کنند.» (شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار -

صفحه ۳) تاکیدات از ماست

این بحث افق دید بورژوا منشانه نویسندگان شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار را به خوبی نمایان می سازد. زیرا آن ها به خوبی می دانند که ایدئولوژی و برنامه سیاسی طلبان چیزی نیست جز ابزاری در دست بورژوازی انحصاری. سوال این است، که هر گاه یک تشکیل سیاسی بتواند «نظم بین الملل را تهدید کند و ایدئولوژی و برنامه سیاسی اش در تضاد با امریکا» قرار داشته باشد، قابل تأیید نیست؟ اگر چنین است پس چرا انحلال طلبان جرأت تأیید آن را ندارند؟ به نظرم که آن ها چنین تمایلی با تأیید این کار دارند، نه تأیید کامل طلبان، بل که تأیید «طلبان میانه رو» روی این موضوع بعداً بیشتر مکث خواهیم نمود.

با صراحت باید خاطر نشان ساخت که طلبان به هیچ وجه قادر به «تهدید نظم بین المللی» نبوده و به هیچ عنوان «ایدئولوژی و برنامه سیاسی» شان در «تضاد با امریکا» قرار ندارد. فقط نیروی که می تواند «نظم بین الملل را تهدید کند و ایدئولوژی و برنامه سیاسی اش در تضاد با امریکا» قرار داشته باشد، پرولتاریای آگاه تحت رهبری حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) می باشد و بس. در جهان دیگر هیچ ایدئولوژی و برنامه سیاسی در تقابل با امریکا و بقیه امپریالیست ها وجود ندارد.

ما با صراحت می گوئیم که در جهان بیش از دو ایدئولوژی وجود ندارد، یا به عبارت صحیح تر در جامعه طبقاتی فقط دو ایدئولوژی (ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی سوسیالیستی) وجود دارد. در طول تاریخ بشر ایدئولوژی سومی را به وجود نیاورده است. زیرا نمی توان در جامعه طبقاتی زیست و فوق آن زندگی نمود.

« یا ایدئولوژی بورژوائی و یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در این جا حد وسطی وجود ندارد ( زیرا بشر ایدئولوژی «سومی» را به وجود نیاورده است و عموماً در جامعه ای که گرفتار تضاد های طبقاتی است، هیچ گونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا فوق طبقات نمی تواند وجود داشته باشد ) بنا براین هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن به خودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است... » (مجموعه آثار لنین - جلد اول - ترجمه: محمد پورهرمزبان - چه باید کرد صفحه ۲۲۶)

« در حال حاضر دو دنیا موجود است دنیای گهن سرمایه داری که هیچ گاه تن به تسلیم نمی دهد و دنیای رشد یابنده که هنوز بسیار ضعیف است ولی رشد خواهد کرد زیرا غلبه ناپذیر است. » ( لنین - مجموع آثار - جلد ۳۳ صفحه ۱۵۴ )

« ... ولی در مورد جهان بینی در عصر کنونی بطور عمده فقط دو مکتب وجود دارد - مکتب پرولتاریایی و مکتب بورژوازی . جهان بینی کمونیستی جهان بینی پرولتاریایی است نه جهان بینی طبقه دیگر. » مائو

عبارت پردازی نویسندگان مقالات شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار حاکی از این است که در جامعه طبقاتی می توان چندین ایدئولوژی را برای مبارزه طبقاتی یافت! این کاملاً برابر است با امتناع از اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی. هر گاه نویسندگان انحلال طلب جرأت آن را می داشتند که حرف خود را بی باکانه بگویند، آن گاه به صورت مشخص ایده رفرمیستی، اصلاح طلبانه و تسلیم طلبانه شان به خوبی نمایان می گردید.



از زمانی که جریان اپورتونیستی بر انترناسیونال دوم مسلط گردید، طرحات رویزیونیستی و اصلاح طلبانه علناً تبارز نمود. از آن زمان تا کنون ادامه دارد و به هیچ وجه به اتمام نرسیده است. اگر کاربرد چنین جملاتی جایز باشد، باید گفته شود که هر یک از سازمان‌ها، نهادها و اتحادیه‌ها دارای یک نوع ایدئولوژی است. مثال آن را در جامعه افغانستان می‌زنیم. مثلاً جهادی‌ها، طالبان، داعش، القاعده، جمهوری خواهان و... هر کدام ایدئولوژی خاص خود را دارند!

### ایدئولوژی امارت اسلامی افغانستان دارای چه ماهیتی است؟

تمامی گروه‌های اعم از هفت گانه و هشت گانه به شمول طالبان، داعش و القاعده دارای ایدئولوژی اسلامی است. دین اسلام با فروپاشی سازمان پدر شاهی و جماعتی سر بلند نمود و در خدمت منافع برده داران در آمد و دیری نپائید که در خدمت طبقه فئودال در آمد. یا به عبارت دیگر دین اسلام ابزاری است در دست طبقات حاکمه برای تامین منافع استثمارگرانه و استعمارگرانه شان.

«تحقیقاتی که دانشمندان شوروی و ایرانی در این زمینه انجام داده اند بیان گر آنست که: «مقدمه ظهور اسلام عبارت بود از تلاشی و فروریختگی سازمان پدر شاهی و جماعتی و تکوین شیوه زندگی برده داری در حجاز.» (ایلیا پاولوویچ - پطروشفسکی - اسلام در ایران صفحه ۱۴)

بعد از مرگ محمد خلفای اسلام (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) از ۱۱ الی ۴۱ هجری خورشیدی فتوحات را آغاز کردند. زمانی که این فتوحات به عراق و ایران رسید آن‌ها به سیستم پیچیده فئودالی برخورد نمودند. و این سیستم را به عنوان دولت مداری بر گزیدند. بعد از سقوط دولت ساسانی (۶۵۱ میلادی - ۳۱ هجری) ایران بطور کامل و قسمت اعظمی از افغانستان به استثنای بلخ، غور، و کابل به تصرف فاتحان اعراب در آمد. در این زمان در ایران تکامل فئودالیزم سیر طبیعی خود را طی می‌نمود و افغانستان نیز در چنین مسیری افتاده بود.

بزرگان فئودال با فاتحان اعراب سازش نمودند و تعهد نمودند که برای اعراب سالانه باج و خراج بدهند. اعراب فاتح بعد از سازش بزرگان فئودال بر سرزمین‌های ایران و افغانستان مسلط گردیدند، فئودالان سالانه هزاران برده و مبالغ هنگفت پولی را به عنوان خراج به اعراب می‌دادند. در چنین حالتی است که شیوه برده داری در میان اعراب به یک شیوه فرعی در آمد.

«گرچه ظهور اسلام با تکوین برده داری در عربستان هم‌نوا است، اما شیوه برده داری در میان اعراب بصورت روش اصلی در نیامد، زیرا اعراب بعد از فتوحات در جریان فتوحات به جریان عمومی فئودالی افتادند. مناسبات فئودالی بعد از فتوحات در نیمه اول قرن هفتم میلادی تکوین می‌یابد، اما شیوه برداری در عربستان از میان نرفت و به صورت شیوه فرعی محفوظ باقی ماند. از این روش فاتحان عرب فئودال شده، نفع بزرگی بدست می‌آوردند.» (ایلیا پاولوویچ - پطروشفسکی - اسلام در ایران صفحه ۱۴)

«در دوران مدینه پایه های دولت اسلامی سراسر عربستان گذارده شد و اتحاد سیاسی واحه مدینه نطفه آن دولت بود.... در عهد نخستین خلفا طبقه اشراف جدید و قشر بالای طبقه نوین حاکمه را تشکیل دادند که پس از فتوحات عرب به فئودال ها تبدیل یافتند.» (همان جا صفحه ۳۲)

در زمان ظهور اسلام، در اسلام دو ریشه اصلی وجود داشت: قرآن، سنت و حدیث. بعد از فتوحات اسلام و برخورد اعراب با جامعه فئودالی دیگر این دو ریشه پاسخ گوی نیازمندی مردم نبود، فقهای اسلام به جعل احادیث پرداختند. در پهلوی آن از قرن دوم هجری چهار ریشه اصلی را در اسلام به وجود آوردند: قرآن، سنت و حدیث، اجماع، قیاس. هر قدر که جامعه فئودالی رشد نمود به همان اندازه جعل احادیث بیش تر گردید. این جعل احادیث به این خاطر به وجود آمد که فقها تلاش نمودند تا سیستم اقتصادی فئودالی را موازین شرعی و گفته محمد توجیح نمایند. از نظر فقه اسلامی سه نوع مالکیت جایز است: ۱ - مالکیت دولتی یا ارضی دولتی. ۲ - اراضی وقفی و ۳ - اراضی شخصی.

دین اسلام از همان بدو پیدایش در خدمت طبقات حاکمه در آمد و در هر عصر زمان دین را مطابق سیستم اقتصادی همان عصر و زمان عیار ساخته است.

امروز دین اسلام نه تنها در خدمت فئودالان و تاجر بروکرات قرار دارد، بل که در خدمت بورژوازی انحصاری نیز قرار دارد. بورژوازی انحصاری در شرایط کنونی بیش از همه برای تامین منافع غارت گرانه خود به دین نیاز دارد و به خصوص در کشورهای تحت سلطه. طوری که بیان گردید هر تغییراتی که در سیستم اقتصادی - اجتماعی ایجاد گردیده، تغییرات دینی را با خود به همراه داشته است. «نقاط عطف تاریخی بزرگ با تغییرات دینی همراه بوده اند - البته تا آن جا که به سه دین جهانی بودا، مسیحیت و اسلام مربوط است. ادیان قبیله‌ای و ملی قدیم که به خودی خود به وجود آمدند، به ادیان دیگر تبدیل نشدند، به محض آن که استقلال قبیله و یا قوم از میان رفت، آن‌ها نیز همه قدرت و مقاومت خود را از دست دادند. برای ژرمن‌ها کافی بود که با امپراطوری جهانی و محتضر روم با دین جهانی مسیحی جدیداً اتخاذ شده آن که با شرایط اقتصادی، سیاسی و عقیدتی آن سازگاری یافته بود، تماس ساده پیدا کند. تنها با این ادیان جهانی کم و بیش آگاهانه - و نه خود به خودی - به وجود آمده بودند، به ویژه مسیحیت و اسلام، ما می بینیم که جنبش‌های تاریخی عامتر انگ دینی را می‌پذیرند. حتی در مورد مسیحیت، انگ دینی در انقلابات واقعاً مهم جهانی، به نخستین مراحل مبارزه بورژوازی برای آزادی - از سده سیزدهم تا هفدهم - محدود می‌شود. و باید علت آن را نه آن گونه که فویرباخ گمان می‌کند در دل‌های انسان‌ها و نیاز مندی مذهبی شان، بل که در سرتاسر تاریخ گذشته قرون وسطا پیدا کرد که هیچ شکل عقیدتی به جز دین و الهیات نمی‌شناخت. اما هنگامی که بورژوازی قرن هزدهم آن قدر نیرو گرفت تا ایدئولوژی خاص خود را داشته باشد، متناسب با دیدگاه طبقاتی خویش، انقلاب بزرگ و قاطع خود، انقلاب فرانسه را بر پا کرد که منحصراً متکی به اندیشه‌های سیاسی و حقوقی بود و با دین تا آن جا در گیر می‌شد که جلو راهش قرار می‌گرفت. اما هرگز اتفاق نیفتاد که دین تازه را جای گزین دین قدیم کند. همه می‌دانند که روبسیپر در کوشش خود در این زمینه شکست خورد.» (لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان - فریدریش انگلس - صفحات ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ترجمه: پرویزبائلی)

فقط انقلاب فرانسه بود که تا حدودی با دین در تصادم قرار گرفت، آن هم به گفته انگلس تا آن جا که مانع کارهایش می‌گردید. دیگر چنین اتفاقی در تاریخ نیفتاده است. بورژوازی به خوبی می‌داند که دین با شرایط اقتصادی، سیاسی و عقیدتی آن سازگاری دارد، بنا براین او دین را هم چو ابزار برای تامین منافع خود بکار می‌گیرد.

لذ دین هیچ‌گاه یک ایدئولوژی مستقل از طبقات و در شرایط کنونی مستقل از سرمایه داری انحصاری نیست. لنین می‌گوید:

«چه بسا مبارزه اقتصادی کارگران، چنان‌چه ما دیدیم با سیاست بورژوازی، مذهبی و امثال آن وابسته می‌گردد.» (مجموعه آثار - جلد اول - صفحه ۲۲۹)

باید با صراحت بگوئیم که ایدئولوژی و برنامه سیاسی طالبان به هیچ وجه «در تضاد با ایدئولوژی و برنامه سیاسی امریکا» قرار ندارد. و «نظم بین الملل را تهدید» نمی‌کند. طالبان دست‌نشاده امپریالیسم امریکا در افغانستان هستند و کشور هنوز مستعمره امپریالیسم امریکا است. از یک طرف کشور کماکان مستعمره است و از طرف دیگر نهضت مائوئیستی در افغانستان بسیار ضعیف است، به همان اندازه باید مبارزه علیه ایده‌های انحرافی که باعث تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی می‌گردد، شدیدتر گردد. وظیفه مائوئیست‌ها این است تا طبقه زحمت‌کش و نسل جوان کشور را از چنین ناصحان بد بر حذر دارند. بنا به قول لنین:

«بدین جهت هر اندازه جنبش سوسیالیستی در یک کشور جوان‌تر باشد، به همان درجه نیز باید با شدت بیش‌تری علیه کلیه تلاش‌های که برای تحکیم ایدئولوژی غیرسوسیالیستی به کار می‌رود، به مبارزه برخاست و کارگران را با قاطعیت بیش‌تری از ناصحان بدی که هوراگان بر» «پر بها دادن عنصر آگاه» و غیره می‌تازند بر حذر داشت.» (چه باید کرد - صفحه ۵۳)

امروز تمام اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها از کمونیزم صحبت می‌کنند، اما از آن در جهت بی محتوا ساختن آن استفاده می‌کنند. مائوئیست‌ها و قتی از یک خط سیاسی انقلابی صحبت می‌کنند با صراحت اعلام می‌دارند که در جامعه طبقاتی غیر از ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی سوسیالیستی، ایدئولوژی سومی وجود ندارد. و ایدئولوژی سوسیالیستی جانب‌دار و در خدمت پرولتاریا قرار دارد.

اصول مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی به ما می‌آموزد که هیچ ایدئولوژی مستقلی در ماورای طبقات و جنبش‌های آن‌ها نمی‌تواند به میان آید. در این‌جا فقط این مسأله مطرح است، یا ایدئولوژی ارتجاعی یا ایدئولوژی انقلابی، «بدیل سومی» نمی‌تواند وجود داشته باشد. «بدیل سوم» یعنی نه ایدئولوژی ارتجاعی و نه هم ایدئولوژی انقلابی!

اسلامیست‌ها چنین استدلال می‌نمایند که:

«اسلام بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم راه اعتدال را می‌پیماید» و شعار خمینی مبنی بر «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی!» بر همین پایه استوار بود. بنا به قول لنین:

«هرگاه ایده سوسیالیسم با جنبش کارگری و توده‌های ستم‌دیده ادغام نشود، خواهی نخواهی جنبش کارگری راه رفوم و پارلماناریزم را در پیش می‌گیرد.»

انحلال طالبان معتقد اند که «رفتارهای رژیم‌های افراطی مانند طالبان در مواجهه با نظام امپریالیستی حاکم بر جهان» قرار دارد، به این بحث توجه کنید:

«طالبان به لحاظ فرهنگی و اعتقادی نمی‌توانند با اعتقادات و ارزش‌های لیبرالی دموکراسی سازگاری کنند. این است تناقض (فتارهای گروه‌ها و رژیم‌های افراطی مانند طالبان در مواجهه با نظام امپریالیستی حاکم بر جهان.

دشمنی و تضاد میان آمریکا و طالبان واقعی است. طالبان می‌کوشند [می‌کوشند] از تنش و تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی منفذ [منفذ] برای تنفس و بقای خود جستجو کنند. اما روسیه، چین و جمهوری اسلامی ایران، با حمایت‌های ضمنی شان از طالبان، این گروه را از آمریکا و متحدانش دور می‌کنند.» (شماره ۴ بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحات ۳ و ۴)

هر جامعه دارای اقتصاد و سیاست مشخص می‌باشد، به همین ترتیب دارای فرهنگ خاص خود نیز می‌باشد. همان طوری که اقتصاد کشورهای مختلف متفاوت می‌باشد به همان اساس سیاست و فرهنگ جوامع متفاوت، متفاوت می‌باشد. لذا ناگزیریم به پذیریم که اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه افغانستان با اقتصاد، سیاست و فرهنگ بقیه کشورها و به خصوص کشورهای امپریالیستی متفاوت است. اما این بدان معنا نیست که اقتصاد، سیاست و فرهنگ امارت اسلامی «در تضاد با نظام امپریالیستی حاکم در جهان» یا «در مواجهه با نظام امپریالیستی حاکم در جهان» قرار دارد. باز هم باید مکرراً بگوئیم، هر گروهی که «رفتارش در تضاد با نظام امپریالیستی حاکم در جهان» قرار داشته باشد و «نظم بین المللی را تهدید کند» و «ایدئولوژی و برنامه سیاسی‌اش در تضاد با ایدئولوژی و برنامه سیاسی امریکا» قرار داشته باشد، باید تأییدش کرد. اما طالبان نیروی نیست که «رفتارهای شان در تناقض با نظام امپریالیستی حاکم در جهان» قرار داشته باشد و «نظم جهانی امپریالیستی را تهدید کند.» و «ایدئولوژی و برنامه سیاسی شان در تضاد با ایدئولوژی و برنامه سیاسی امریکا» قرار داشته باشد. اگر چنین است چرا «نظام امپریالیستی» طالبان را مورد حمایت قرار داده و با ایشان وارد «تعامل» گردیده اند. انحلال طالبان معتقد اند که: «طالبان به لحاظ فرهنگی و اعتقادی نمی‌توانند با اعتقادات و ارزش‌های لیبرالی دموکراسی سازگاری کنند.»

توده‌های زحمت‌کش به چشم سر مشاهده می‌کنند که تمامی کشورهای اسلامی به شمول جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی عراق و امارت اسلامی افغانستان به نحوی از انحاء با «نظام امپریالیستی سازگاری» دارند. زیرا در کشورهای عقب‌نگه داشته شده فئودالیزم ستون فقرات امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. امپریالیسم هیچ‌گاه از حمایت فئودالیزم و ایده‌های قرون وسطایی اش دست بردار نیست. امپریالیسم به خوبی آگاه است که هر قدر سطح آگاهی در جامعه پائین باشد و هر قدر که توده‌های به سنن مزخرف پابندی داشته باشند به همان اندازه بهره‌برداری از ایشان سهل‌تر خواهد بود. در اساس نامه حزب چنین می‌خوانیم:

«امپریالیسم و طبقات فئودال و بورژواکمپرادور در پیوند با هم مدافعین اصلی مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی یا نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی هستند. قطع سلطه امپریالیستی و سرنگونی این طبقات ارتجاعی، وظایف اصلی انقلاب محسوب می‌گردد.»

انحلال طلبان معتقد اند که «دشمنی و تضاد میان آمریکا و طالبان واقعی است. طالبان می‌کوشند [می‌کوشند] از تنش و تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی منفذ [منفذی] برای تنفس و بقای خود جستجو کنند. اما روسیه، چین و جمهوری اسلامی ایران، با حمایت‌های ضمنی شان از طالبان، این گروه را از آمریکا و متمدانانش دور می‌کنند.»

به هیچ‌وجه «دشمنی و تضاد میان آمریکا و طالبان واقعی» نیست. زیرا «دشمنی و تضاد واقعی» همانا تضاد اساسی میان پرولتاریا و بورژوازی است که جز انقلاب قهری راه حل دیگری ندارد. «دشمنی و تضاد» فقط میان پرولتاریا و بورژوازی یک «دشمنی و تضاد واقعی است»، اما تضاد میان ارباب و دست‌نشانده اش به هیچ وجه واقعی نبوده و نیست. تنش که گاه و بی‌گاه میان طالبان و امپریالیسم آمریکا تبارز می‌کند، به این خاطر است که از یک طرف امپریالیسم آمریکا می‌خواهد طوری وانمود سازد که افغانستان یک کشور مستقل است و در اموراتش دخالتی ندارد، و از طرف دیگر طالبان تلاش دارند تا خود را استقلال طلب جا بزنند. این استقلال خواهی‌های ناقص و یا «تنش»های کاذب را در زمان رژیم‌های دست‌نشانده کرسی و غنی نیز به چشم سر دیدیم. روسیه و چین از این که افغانستان کشوری است مستعمره به خوبی آگاه اند، آن‌ها تلاش دارند که با «تعامل با طالبان» از یک طرف منافع خود را در افغانستان تامین نمایند. آمریکا هم به خوبی می‌داند که بدون در نظر گرفتن منافع روسیه و چین درد سری بزرگی برایش جور خواهد شد، لذا طالبان را اجازه می‌دهد که با این دو کشور نیز وارد «تعامل» گردند. و از طرف دیگر فعالیت سازمان‌های بنیاد گرای تاجیک، ازبیک، اویغور... را محدود سازند. عدم شناخت انحلال طلبان از سیاست خارجی امپریالیسم آن‌ها را به این نتیجه رسانده که :

«اکنون که بنیاد گرای اسلامی خود در تضاد با منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه تبدیل گشته اند، آمریکا در صدد کنترل و تضعیف این گروه‌ها هستند. از این رو تمریم‌ها و فشارها علیه گروه‌های افراطی از جمله طالبان از جانب کشورهای امپریالیستی و ائتلاف منطقه نیز روابط مقطعی و تاکتیکی با طالبان را مفضا خواهند کرد. این گونه روابط نیم بند با (رژیم نیم بند طالبان مانع از تمکیم و پایداری این گروه شده و فواید شد. بی سبب نیست که سازمان‌های مفتلف از فروپاشی نظام اقتصادی اداره طالبان هوشدار می‌دهند.» (شماره بیست و هشتم - شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۲۶)

در منطقه فقط می‌توان گفت که بنیاد گرایان جمهوری اسلامی تا حدودی «در تضاد با منافع امپریالیسم آمریکا» قرار دارد، بقیه بنیادگرایان به شمول طالبان، داعش، القاعده، جمهوری اسلامی عراق، جمهوری اسلامی پاکستان و حتی گروه‌های بنیاد گرای اسلامی ازبیک، تاجیک، تی تی پی و اویغورهای چین «در تضاد با منافع امپریالیسم آمریکا» قرار ندارد. دقیقاً که امپریالیسم آمریکا در صدد کنترل هر چه بیش‌تر بنیاد گرایان در منطقه هست، اما به هیچ وجه در «صدد تضعیف این گروه‌ها در منطقه» نیست. تجارب به خوبی نشان داده که امپریالیسم آمریکا در عراق، سوریه و افغانستان بنیادگرایان را مورد حمایت قرار داده است. فقط با بنیادگرایانی که با رقیبش یعنی امپریالیسم روسیه و سوسیال

امپریالیسم چین هم‌کاری می‌کنند در ستیز است، با آن هم تلاش دارد که اگر بتواند آن‌ها را نیز در کنترل خود آورده و مطیع سازد. در چنین حالتی با تمام معنا از ایشان حمایت به عمل خواهد آورد. ما با صراحت اعلان می‌کنیم که : سیاست خارجی امپریالیست‌ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا متکی بر حفظ بنیادگرایی و تروریسم بوده، نه «تضعیف» و یا نابودی آن. همین حمایت امپریالیست‌ها از بنیادگرایی باعث تشدید ستم جنسی و میلیتی در منطقه گردیده است. یا به عبارت صحیح‌تر امپریالیسم جهانی به هیچ وجه نمی‌خواهد که موج بنیادگرایی را مهار نمایند، بل که تلاش دارد تا آن را تقویت نموده و در جهت امیال شومش از آن استفاده به عمل آورد. به همین علت است که نهادهای مذهبی را جای‌گزین نهادهای غیر مذهبی می‌کند و عمر رژیم‌های ستم‌گر را چند برابر می‌سازد. دلیل این که امپریالیسم آمریکا برای بار دوم طالبان را در افغانستان به قدرت رساند همین مسأله است.

اگر بنیاد گرایان اسلامی طالبانی «در تضاد با منافع امپریالیسم آمریکا» قرار گرفته و «دشمنی» شان با امپریالیسم آمریکا «دشمنی واقعی» است، پس چرا امپریالیسم آمریکا این قدر سفت پشت سر امارت اسلامی و ایستاده و مکرراً اعلان می‌نماید که «ما از نیروهای مسلح مخالف طالبان در افغانستان حمایت نمی‌کنیم» و یا این که چرا کلوبل اندکس صراحتاً بیان داشت که «هفتاد و پنج فیصد خشونت‌ها در افغانستان کاهش یافته است.» این صحبت تنها مربوط به خشونت‌های جنگی نیست، بل که خشونت‌های غیر جنگی را نیز در بر می‌گیرد. این بیانات به معنی آنست که امپریالیسم آمریکا پشت سر امارت اسلامی ایستاده است.

وزارت خارجه آمریکا با صراحت اعلان نمود که «طالبان در مبارزه با داعش فعال است»، افغانستان انترنشنل - پنجشنبه مورخ ۱۶ حمل ۱۴۰۳ (خورشیدی) این پاسخ صریحی است به کشورهای رقیب که می‌گویند «طالبان در مبارزه علیه تروریسم غیر فعال اند».

« ما مراقب گروه‌های تروریستی در افغانستان هستیم» (وزارت خارجه آمریکا - افغانستان انترنشنل - پنجشنبه مورخ ۱۶ حمل ۱۴۰۳ خورشیدی) بیان این مطالب از طرف وزارت خارجه آمریکا به معنای حمایت از طالبان است و یا «دشمنی و تضاد دو ایدئولوژی و برنامه سیاسی»؟

بنام میان امپریالیسم و بنیادگرایی روابط مستحکم ایدئولوژیک وجود دارد، نه تقابل ایدئولوژیک، اما این روابط ایدئولوژیک از یک طرف مبتنی بر تباری است و از طرف دیگر مبتنی بر تقابل، باید دانست که تباری نسبت به تقابل در مجموع از عمدگی بر خوردار است. میان امپریالیسم و نیمه فئوالیسم نیز همین رابطه بر قرار است.

این تباری و در عین حال تقابل ایدئولوژیک میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی را در زمان رژیم‌های دست‌نشانده کرسی و غنی نیز به خوبی مشاهده نمودیم. امروز این روابط و تقابل ایدئولوژیک به همان شکل پیش می‌رود. اما نباید که این تباری و تقابل را «دشمنی و تضاد واقعی» و یا «تضاد منافع» مطلق تفسیر نمود.

اما در مورد ایران: اعلام هم‌کاری امارت اسلامی افغانستان با جمهوری اسلامی ایران طبق خواست آمریکا پیش می‌رود. آمریکا



باید با صراحت اعلان نمود که اساس نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برنامه حد اقل و حد اکثر حزب را به صورت دقیق و سنجیده ارائه نموده است، که توسط یک یا دو نفر تحریر نگردیده، بل که توسط نمایندگان مسئول به تصویب رسیده است. به همین ترتیب گزارش سیاسی به هر سه کنگره سراسری حزب دقیق ترین، سنجیده ترین و کامل ترین بیان نظریات تاکتیکی و استراتژییک حزب را به دست ما داده است. اما با تأسف باید گفت که انحلال طلبان همه این مسایل را نادیده گرفته و به آن پشت کردند، به همین علت هم گرفتار انحرافات متعدد گردیده اند.

مائوئیست‌ها هر گز طالبان را به «میانه رو و تند رو» تقسیم نمی‌کنند، زیرا آن‌ها به خوبی می‌دانند که طالبان در کل دارای ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی یکسان هستند. و اگر احیاناً تضادی میان شان بروز کند ایدئولوژیک نبوده، بل که بر سر قدرت دولتی است. تقسیم نمودن طالبان به «میانه رو و تند رو» کار ایدئولوگ‌های بورژوازی است تا توده‌ها را متقاعد سازند که طرف به اصطلاح میانه روها را بگیرند. این تقسیم بندی به این خاطر صورت می‌گیرد که ذهنیت توده‌ها و به خصوص نسل جوان در کل علیه طالبان شکل نگیرد، بل که ذهنیت را زیر نام «تندرو» در جهت «میانه رو» بکشانند. با چنین تقسیم بندی هیچ کاری نمی‌توان کرد جز تحکیم منافع امپریالیزم جهانی و تحکیم پایه‌های امارت اسلامی افغانستان. این تقسیم بندی به این خاطر صورت می‌گیرد که یک طرف را «بد» و طرف دیگر را «بدتر» نشان دهند و بگویند که «بد» از «بدتر» بهتر است و به این طریق ذهنیت توده‌ها را به طرف «میانه روها» بکشانند. کاری که آواکیان در جریانات انتخابات ریاست جمهوری امریکا نمود. این کار در انتخابات ریاست جمهوری ایران نیز اتفاق افتاده است.

تاریخ افغانستان و ایران به خوبی گواه این مدعا است که با تقسیم نمودن بنیادگرایان اسلامی به «میانه رو و تندرو» از یک طرف زمینه تسلیم طلبی طبقاتی را آماده ساخته و از سوی دیگر ماهیت دد منشانه بنیاد گرای دینی را پوشانده است.

این تقسیم بندی برای اولین بار توسط ساما در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روسیه فرموله گردید. نتایج درد آور آن را به خوبی مشاهده می‌کنیم. همین امر باعث سردرگمی، تشتت ایدئولوژیک میان نسل جوان کشور گردید که تا اکنون از این ناحیه رنج می‌بریم. تکرار اشتباه، جنایت است.

رویزیونیست‌های وطنی «جنبش حرکت برای تغییر» نیز طالبان را به دو دسته «میانه رو و تندرو» تقسیم نموده اند. انحلال طلبان نیز در پی این تقسیم بندی روانند.

برای کسی که تجربه جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده شان را فراموش نموده است، برای کسی که تقسیم بندی احزاب ارتجاعی جهادی را به «میانه رو و تندرو» فراموش نموده و مورد بررسی قرار نمی‌دهد، پی بردن به ماهیت حقیقی طالبان در شرایط کنونی نیز دشوار است. نیروهای تسلیم طلب دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روسیه را به خاطر بیاورید و به بینید این تقسیم بندی چگونه به تسلیم طلبی طبقاتی و تسلیم طلبی ملی منجر گردید. کسانی که بحث انحلال طلبان را در شرایط کنونی بخواند، جریان استدلال تسلیم طلبان

تلاش دارد تا از طریق افغانستان میان روسیه و ایران فاصله ایجاد نماید و ایران را به طرف خود بکشد. قراردادهایی که افغانستان با ایران می‌بندد، به خصوص قرارداد استخراج معادن، بدون شک که با موافقه امریکا صورت می‌گیرد. اما روسیه و چین تلاش دارند تا به هر شکلی که شده افغانستان را از سلطه امپریالیزم امریکا بیرون آورده و زیر سلطه خود در آورند و اگر این کار نشود حد اقل طالبان را در مقابل خود قرار ندهند. «دشمنی و تضاد» میان این غول‌های پاکلین (امپریالیزم) «دشمنی و تضاد واقعی است». افغانستان از نیمه دهه ۱۹۵۵ میلادی - باسفر خروشچف و بولگانین به افغانستان - به این سو میدان رقابت میان امریکا و روسیه قرار گرفت و تا هنوز این رقابت و کشمکش ادامه دارد. هر کدام تلاش دارند تا افغانستان را به خود وابسته سازند. اما در اوضاع و شرایط کنونی امپریالیزم امریکا از روسیه و چین سبقت بسته است.

انحلال طلبان از «درک و شناخت وضعیت حاکم» در افغانستان صحبت می‌کنند و آن‌را «بسیار مهم» می‌دانند. اما خود شان از درک این شناخت عاجز اند. دقیقاً که شناخت جامعه افغانستان بسیار مهم است، البته که این شناخت باید بر مبنای ماتریالیزم دیالکتیک استوار باشد نه مسایل ذهنی. اما تحلیلی که انحلال طلبان از جامعه افغانستان ارائه می‌دهند، ذهنی گرائی مطلق است. به این صحبت شان توجه کنید:

«یکی از مسایل بسیار مهم در درک و شناخت وضعیت حاکم، پگونگی تضاد امریکا و طالبان و تأثیر آن بر تضاد داخلی این گروه است. جناح «میانه رو» و یا آن بخشی از طالبان که در کابل وزارت خانه های دفاع، داخله، خارجه، صنعت و بر علاوه معاونت اولی کابینه طالبان را در اختیار دارند، علاقه مند تعامل با کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا هستند. همین طالبان «میان رو» در دوماه به رسانه ها می‌گفتند که در امارت اسلامی ما در آینده، دفتران و زنان می‌توانند درس بی‌فوانند (به فوانند) کار کنند و وزیر شوند. عباس استانکزی هنوز از آموزش دفتران صرف به میان می‌آورد. این امر نشانگر این است که آزادی های زنان و مردم افغانستان و حق تمصیل دفتران به عنوان ابزار رقابت به دست رهبران طالبان قرار دارد. بستن دروازه های مکاتب و بعداً دانشگاه ها به دستور مولوی هبت الله (رهبر طالبان، بزرگ ترین ضربه را به روابط و تعامل طالبان میانه رو با امریکا وارد کرد. مولوی هبت الله با این کار از یک طرف سلطه و نفوذ خود بر طالبان را تثبیت کرد و از طرف دیگر، دست مقامات طالبان را از معامله با امریکا کوتاه کرد.» ( شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۴ )

باید با صراحت گفت که «یکی از مسایل بسیار مهم در درک شناخت وضعیت حاکم» شناخت پایه های اجتماعی و طبقاتی امارت اسلامی افغانستان است. تا زمانی که پایه‌های اجتماعی و طبقاتی امارت اسلامی افغانستان به صورت درست و اصولی تجزیه و تحلیل نگردد، شناخت طالبان به صورت ناقص و کاملاً ذهنی مطرح می‌گردد. چنین ذهنی گرایی موجب می‌شود که «دشمنی و تضاد میان امریکا و طالبان را یک تضاد واقعی» دانسته و نتیجه گیری شود که «تضاد میان امریکا و طالبان» باعث گردیده تا این گروه را به «دو دسته میانه رو و تندرو» تقسیم نماید.



در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم از نظرش خواهد گذشت.

از آموزش دختران حرف به میان می آورد.»

ضرب المثل مشهوری که «درغ گو حافظه ندارد» در جلسات دوحه اصلاً کلمه در مورد آموزش دختران گفته نشده است، چه رسد به کار زنان و «وزیر شدن زنان». چیزی که امروز مورد انتقاد ایدئولوگ‌های بورژوازی است همین است که چرا در «توافق‌نامه دوحه» روی «حقوق زنان» و «حقوق بشر» بحثی به میان نیامده است. در نشست دوحه و امضاء توافق‌نامه اسارت بار، و حتی بعد از آن روی دولت پسا توافق و جلسه بین‌افغانی صحبت بود. حتی در دوحه دیپلمات‌های امریکایی به صراحت به طالبان گفتند که ما به سیاست داخلی تان کاری نداریم. یعنی در سیاست خارجی باید تابع اوامر ما باشید. طالبان که امروز می‌گویند امریکایی‌ها «توافق‌نامه دوحه» را نقض می‌کنند هدف شان همین است که طبق وعده به سیاست داخلی ما مداخله نکنید.

مدتی بعد با دید و باز دید دیپلمات‌های امریکایی‌ها با طالبان، امریکا به این نتیجه رسید که باید طرح بارت روپین را پیاده نماید، یعنی قدرت را به طور کامل به طالبان واگذار نماید.

بارت روپین - مشاور پیشین ایالات متحده امریکا در امور آسیای جنوبی، استاد دانشگاه نیویورک، افغانستانی شناس امریکایی و پژوهش‌گر ارشد در مرکز هم‌کاری‌های بین‌المللی - در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۸ میلادی در کاخ سفید با صراحت بیان نمود که: «قدرت اصلی باید به طالبان واگذار شود». این طرح را امپریالیزم امریکا در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ خورشیدی (۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی) در افغانستان پیاده نمود. زمانی که طالبان از طرف امپریالیزم امریکا به قدرت رسید، عقایدش عقاید حاکم گردید و توده‌ها تحت انقیاد فکری طالبان در آمدند.

«در هر دوره ای، عقاید طبقه حاکمه، عقاید حاکم است: یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم در جامعه است، در عین حال نیروی فکری حاکم نیز هست. طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، وسایل تولید ذهنی را نیز کنترل می‌کند، به طوری که عقاید آن کسانی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند در مجموع تابع آن است. عقاید حاکم چیزی بیش از بیان آرمانی مناسبات مسلط مادی، مناسبات مسلط مادی‌ای که بعنوان عقاید گرفته می‌شوند و در نتیجه بیان آرمانی مناسباتی که یک طبقه را طبقه حاکم می‌سازد و در نتیجه عقاید و پنداره‌های لازم برای استیلای آن نیز بوجود می‌آورد، نیست...» (کارل - ایدئولوژی آلمانی - ترجمه زوبین قهرمان - صفحه ۵۷)

انحلال طالبان باید بدانند از کسانی «که در کابل وزارت خانه های دفاع، داخله، خارجه، صنعت و بر علاوه معاونت اولی کابینه طالبان» را در دست دارند متفکران امارت اسلامی افغانستان را تشکیل می‌دهند که همراه با مولوی هبت الله پایه های اصلی طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند. ممکن است روزی اختلافاتی میان طبقه حاکمه بروز نماید، اما زمانی که جنبشی به وجود آید که خود طبقه را در خطر قرار دهد. این اختلافات از میان رفته و تمامی شان هم صدا در مقابل این خطر می‌ایستند. جمهوری اسلامی ایران گویای این حقیقت است. «عقاید طبقه حاکمه» در افغانستان پیوند تنگاتنگ با «عقاید طبقه حاکمه» امریکا دارد، و به هیچ وجه «در تقابل» با آن قرار ندارد

سوال پیش می‌آید پایه اجتماعی تحریک طالبان کدام است؟ این تحریک نماینده کدام طبقه است و به کدام طبقه خدمت می‌کند؟ جواب این سوال برای کسانی که به مبانی اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی آشنائی دارد بسیار واضح است، و به درستی می‌دانند که پایه اجتماعی آن‌ها را فئودالان و بورژوازی بروکرات تشکیل می‌دهد و تحریک طالبان اعم از «میانه رو و تند رو» یا به عبارت صحیح تر امارت اسلامی افغانستان در خدمت فئودالان و بورژوازی بروکرات قرار دارد. وظیفه شان دفاع از اقتصاد، فرهنگ و سیاست مستعمراتی - نیمه فئودالی بر جامعه افغانستان است. آن‌ها تلاش می‌نمایند با دفاع از نظامات کهنه رضائیت کامل اشراف را بر آورده سازند. همین امر است که «بندناف» شان را به امپریالیزم گره زده است. امپریالیزم که ماهیتش را جنگ، غارت‌گری و دفاع از نظامات کهنه و قرون وسطایی تشکیل می‌دهد، طبق این معیار و برای تامین منافع خود طالبان را برای بار دوم به قدرت رساند و با تمام معنا از این قدرت حمایت می‌نماید.

هر مائوئیستی که می‌خواهد وظایف ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید با دقت کامل به این مسأله برخورد نماید، و موضع واضح روشن در قبال بنیادگرایی بگیرد و با صراحت بیان نماید که هیچ تفاوتی میان بنیادگرایان اسلامی وجود ندارد، همان طوری که تفاوت میان بنیادگرایان اسلامی ایران در ظرف چهل سال گذشته به وجود نیامده است، در افغانستان نیز هم تفاوتی به وجود نخواهد آمد.

ما باید ذهنیت توده‌ها و به خصوص زنان افغانستان را علیه کلیت امارت اسلامی افغانستان سمت و سو دهیم، نه علیه یک بخش از کلیت این نظام. تقسیم بندی طالبان به «میانه رو و تندرو» به این معنا است که فقط «تندروان» به هیچ اصول و قوانین، حتی قوانین بورژوازی پا بند نیستند و برای ایشان نه «حقوق بشر» مطرح است و نه «حقوق زنان»، اما «میانه رو»ها چنین نیستند، آن‌ها حد اقل «می‌توانند با ارزش‌های لیبرالی دموکراسی سازگاری کنند». آن‌ها هم از این دیدگاه هم «حقوق بشر» را مراعات می‌کنند و هم «حقوق زنان» را!! چنین تحلیل‌های عامیانه و انحرافی بسیار اسف انگیز است. در حالی که تاریخ جهان شاهد آنست که حتی دموکرات ترین کشورها نه به «حقوق بشر» پابندی دارند و نه «به حقوق زنان»، و حتی دموکراسی در این کشورها دم بریده و سالوسانه است. این است مسایلی اساسی که باید هم در مسایل ترویجی و هم تبلیغی در نظر گرفته شود. چنین تبلیغ و ترویجی است که توده‌ها را از امارت اسلامی افغانستان دور می‌سازد و آن‌ها را سمت و سوی انقلابی می‌دهد، در غیر این صورت طالبان سال های متمادی بر گرده توده‌ها حاکمیت خواهد نمود.

انحلال طالبان «آن بفتنی از طالبان که در کابل وزارت خانه های دفاع، داخله، خارجه، صنعت و بر علاوه معاونت اولی کابینه طالبان را در اختیار دارند»، را طالبان «میانه رو» می‌خوانند، و مدعی اند آن‌ها «علاقه مند تعامل با کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا هستند. همین طالبان «میان رو» در دومه به رسانه‌ها می‌گفتند که در امارت اسلامی ما در آینده، دختران و زنان می‌توانند درس بی‌خوانند [به فواند] کار کنند و وزیر شوند. عباس استانکزی هنوز

نموده» این قدر کمک امریکا و سایر دول به طالبان برای چیست؟ باز نمودن سفارت خانه‌ها در افغانستان و پذیرش سفرا افغانستان در کشورها چه معنایی دارد؟ یک مائوئیست هرگز مسایلی را به میان نمی‌کشد که فلان یا به همان ادیب به جا و بی‌جا به میان کشیده است، بل که مسایلی را مطرح می‌نماید که تحکم شرایط زمان و بنابر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی می‌باشد.

## ماهیت سیاسی امارت اسلامی افغانستان چیست؟

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از همان آغاز قدرت‌گیری طالبان برای بار دوم به صورت مشخص بیان نمود که: امارت اسلامی افغانستان از لحاظ ماهیت سیاسی خود هرگز مستقل نبوده، بل که دارای ماهیت دست‌نشانده است و افغانستان کماکان یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی باقی مانده است. دلایل آن بسیار روشن است ضرورت به توضیح ندارد.

آیا این مطلب صحیح است؟ اگر صحیح است پس چرا نویسندگان شعله جاوید فاقد اعتبار می‌گویند که «دشمنی و تضاد میان امریکا و طالبان واقعی است» و یا این که ادعا می‌کنند که «تضاد میان امریکا و طالبان تضاد میان دو ایدئولوژی و دو برنامه سیاسی است» و امریکا برای رام نمودن «طالبان که نظم جهانی را برهم می‌زنند» راه «تهدید و تحریم را در پیش گرفته» است. این ادعاها آن قدر بی‌معنا است که هیچ کس علناً از آن دفاع نخواهد کرد، اما انحلال طالبان زیر لوای مائوئیسم به طور نهانی می‌خواهند با این استدلال بی‌معنا، طالبان را یک نیروی استقلال طلب و بدون وابستگی به امپریالیسم جابزنند. این بحث‌ها در حقیقت هم مطابق ذوق و علاقه امپریالیسم است و هم مطابق ذوق و علاقه امارت اسلامی افغانستان.

زمانی که از یک ایدئولوژی صحبت می‌شود باید پایه طبقاتی آن مشخص گردد و مشخص شود که این ایدئولوژی در خدمت کدام طبقه است. در مورد برنامه سیاسی نیز این مطلب صادق است. هرگاه جنبه طبقاتی ایدئولوژی از نظر دور گردد، در این صورت ارزیابی اهمیت شرایط و اوضاع افغانستان - حالت اشغال کشور - نفی می‌گردد و طالبان نیرویی قلم داد می‌شوند که «نظم جهانی را تهدید می‌کنند» و در مقابل امپریالیسم قرار می‌گیرد. در چنین حالتی فقط حالت مستعمراتی کشور چشم پوشی می‌گردد و سلطه اشغال‌گری دوام بیش‌تری می‌یابد.

انحلال طالبان هنوز به مرحله نرسیده اند که پوشش ظاهری مائوئیستی خود را به دور اندازند، ولی این موضوع که تا چه درجه‌ای روح انقلابی از آن‌ها دور شده و تا چه اندازه‌ای وظایف پیکار جویانه را کنار گذاشته اند و به دراز گویی‌های خشک و بی‌روح روبزینونستی روی آورده اند به طور مشخص و آشکار خاصی پیدا است که آن‌ها وظیفه عمده مبارزاتی را فراموش نموده و نمی‌خواهند حتی از آن حرفی به میان آورند. شاید این مسأله به نظر تعدادی نا باورکردنی باشد، اما حقیقت دارد. اساس نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برنامه حد اقل و حد اکثر را به طور خاصی بیان نموده و این مطلب را زینت بخش سر برگ شعله جاوید نموده است:

به عقیده انحلال طلبان «آزادی‌های زنان و مردم افغانستان و حق تمصیل دفتران به عنوان ابزار رقابت به دست رهبران طالبان قرار دارد. بستن دروازه‌های مکاتب و بعداً دانشگاه‌ها به دست مولهی هیت الله (رهبر طالبان، بزرگ‌ترین ضربه را به روابط و تعامل طالبان میانه رو با امریکا وارد کرد).

امروز امپریالیسم جهانی و به خصوص امپریالیسم امریکا «حقوق بشر» و «حقوق زنان» را ابزاری برای تامین منافع خود در جهان و به خصوص افغانستان به کار گرفته و طالبان نیز از این بازی منفعتی بدست می‌آورند. امپریالیسم امریکا این بازی را در توافق با طالبان راه انداخته است. امپریالیسم امریکا با این بازی شیدانه خود می‌خواهد آبروی از دست رفته خود را در افغانستان بدست آورد. مگر نه این است که برای تبلیغ نمودارهای مشخص ستم امپریالیستی و دست‌نشانده‌گان شان (طالبان) بایستی این مظاهر را افشاء نمود، همان طوری که در مورد ستم طالبانی بر زنان و «حقوق بشر» و سوئی استفاده شان از این ستم به عنوان ابزار تبلیغ می‌نمائیم، مگر نه این است که در مقابل سوء استفاده کشورهای امپریالیستی در مورد «دفاع از حقوق زنان» و «دفاع از حقوق بشر» افشاء‌گری صورت گیرد؟

در شرایط کنونی نقش عمده تبلیغ باید در مستعمره بودن کشور و سوء استفاده تمام جناح‌های درگیر و به خصوص امپریالیسم، از زنان و «حقوق بشر» به عنوان وسیله ابزاری برای پیاده نمودن اهداف شان باشد. این بدان معنا نیست که ما به افشاء‌گری بقیه مظالم امارت اسلامی و اشغال‌گران امپریالیست نپردازیم، بل که بدین معنا است که بیش‌تر روی مستعمره بودن کشور و سوء استفاده آن‌ها از «حقوق بشر» و «آزادی زنان» به عنوان وسیله ابزاری توجه نمائیم، نه این که فقط رهبران طالبان را مقصر این سوء استفاده بدانیم. چنان چه معلوم می‌شود که انحلال طالبان در این مورد موافقت خود را اعلام خواهد نمود، اما این موافقت زبانی است. از متن بحث‌های انحلال طالبان مشخص است که آن‌ها نه تنها وظیفه سازمان دادن تبلیغ و ترویج همه جانبه را به عهده نگرفته اند، بل که می‌خواهند طوری وانمود سازند که امپریالیسم امریکا «سر عقل آمده» و از اشغال‌گری دست کشیده است. طوری که قبلاً هم صحبت شد که از این بحث‌ها نه تنها امپریالیسم نفع می‌برد و تلاش شان برای دفاع از «حقوق زنان» و «حقوق بشر» معقول جلوه می‌کند، بل که طالبان نیز نفع خواهند برد. آن‌ها به عنوان یک نیروی مترقی و استقلال طلب معرفی خواهد شد

همین طوری که بستن مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) با توافق ضمنی امریکا و طالبان صورت گرفته، به همین گونه با توافق ضمنی هر دو باز خواهد شد. ما باید این بازی‌های پلید و پشت پرده امریکا با طالبان را افشاء بسازیم. دیگر این که «بستن دروازه‌های مکاتب و بعداً دانشگاه‌ها» هیچ «ضربه» به روابط و تعامل طالبان با امریکا وارد نکرده است. طوری که قبلاً بیان گردید که بزرگ‌ترین کمک کننده «بشر دوستانه» در افغانستان همین اکنون امریکا است و در ظرف تقریباً سه سال حاکمیت طالبان بیش از بیست میلیارد دالر به این گروه نقداً پرداخت نموده است. البته این پولی است که هفته وار و به صورت علنی پرداخت نموده، اما از پولی که در خفا پرداخت شده دو طرف اطلاع دارند. اگر این حرکت طالبان «به روابط و تعامل با امریکا» و سایر دول «ضربه وارد

«جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد»

موضوع فوق الذکر نه تنها در کنگره وحدت، بل که در کنگره سراسری دوم و سوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به اتفاق آراء تصویب گردید. هیچ کس و حتی کمیته مرکزی صلاحیت دور انداختن این شعار از سرلوحه شعله جاوید را ندارد. دور انداختن آن به معنای تجدید نظر طلبی در اساس‌نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می‌باشد. ما در شماره یازدهم شعله جاوید - دور پنجم دلیل نوشتن این مطلب را در سر برگ شعله جاوید این گونه توضیح دادیم:

«دلیل نوشتن این مطلب در سر لوحه جریده شعله جاوید آنست که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حزب جنگ خلق است، لذا وظیفه عمده مبارزاتی اش تبلیغ و ترویج جنگ خلق می‌باشد. بناءً باید سر برگ هر شماره با شعار جنگ خلق مزین گردد. دور نمودن این شعار از سر لوحه جریده شعله جاوید اولاً به معنای سر پیچی از فیصله‌های کنگره وحدت و دومین کنگره سراسری حزب است و ثانیاً به این معناست که در افغانستان جنگ خلق وظیفه مبارزاتی عمده در افغانستان راه‌های دیگری خواهد بود. این سر پیچی از فیصله‌های کنگره‌های حزب بالاخره قلم بدستان را در مسیر رفرمیزم و مبارزات علنی سوق خواهد داد.» این پیش گویی ما درست از آب در آمد. به این بحث انحلال گران توجه نمائید:

«هر چند طالبان در این نشست داعش را به عنوان فطر و مفل امنیت کشور دانستند. اما واقعیت امر اینست که به لفاظی استراتژی دراز مدت آن چه آنچه به نابودی امارت طالبان خواهد انجامید، مبارزات و شورش و مقاومت خلق کشور و توده‌های زحمتکش افغانستان خواهد بود نه داعش.» ( شماره بیست و هفتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۲۷)

انحلال طالبان در این صحبت به خوبی رگه‌های اپورتونیستی و رویزیونیستی خویش را به نمایش گذاشتند. در این بحث همه چیز وجود دارد، جز سرنگونی قهری امارت اسلامی افغانستان. اولاً : خلق زحمت‌کش نمی‌تواند از طریق «مبارزه، شورش و مقاومت» طبقه حاکمه سرنگون نماید، و اگر احیاناً چنین هم شود چیزی نصیب توده‌ها نمی‌شود و فقط جا به جایی در قدرت به وجود می‌آید، رژیم تازه به قدرت رسیده اگر بدتر از رژیم قبلی نباشد، بهتر از آن نخواهد بود. تاریخ افغانستان، ایران، عراق، یمن و .... به خوبی گویای این مدعا است. ثانیاً: سرنگونی طبقه حاکمه بدون جنگ خلق و رهبری پرولتاریا غیر ممکن است. خلق یک کشور فقط تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا، آن هم از طریق برپایی و پیش برد جنگ خلق می‌توانند که طبقه حاکمه را سرنگون نمایند و دیکتاتوری انقلابی خویش را در کشور سازند.

از بحث انحلال طالبان مشخص است که آن‌ها ایمان و اعتقاد شان را نسبت به جنگ خلق و انقلاب قهری از دست داده‌اند. به همین مناسبت شعار جنگ خلق از سر برگ شعله جاوید فاقد اعتبار برداشته شده است. این بی ایمان شان نسبت به جنگ خلق و روی آوردن به مبارزات مسالمت‌جویانه آن‌ها را وادار نموده تا لاطائلاتی را سرهم بندی نمایند. به مطلب بعدی انحلال طالبان توجه کنید:

«وضعیت اکنون در کشور به گونه ایست که مخالفت و نفرت از طالبان در حال گسترش است. این امر به صورت بالقوه، فرصت برای رشد گرایش‌های انقلابی . مردمی در کشور فواید بود. تاریخ یک قرن گذشته افغانستان به وضامت ثابت کرده است که دشمنان خلق از هر قماش که باشند نمی‌توانند به راحتی در این کشور حکومت کنند و دواج یابند. از این روست که مزب ما به عنوان نیروی پیش آهنگ، باید کارگران، زحمتکشان و کلیه خلق زحمتکش کشور را با تیوری و استراتژی کمونیستی و انقلابی آماده و هبری کند و در راه سرنگونی رژیم بنیاد گرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تلاش نماید.» ( شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۱)

این بحث صاف و پوست کنده ادامه بحث رویزیونیستی آواکیان در مورد سرنگونی طبقات حاکمه می‌باشد. در این بحث نیز همه چیز وجود دارد جز انقلاب قهری و جنگ خلق.

در بحث سرنگونی طبقه حاکمه تمامی احزاب و سازمان‌ها اعم از مائوئیستی و رویزیونیستی متفق القول اند. فقط با این تفاوت که احزاب مائوئیست وظیفه عمده مبارزاتی برای سرنگونی طبقه حاکمه را مشخص می‌سازند و با صراحت اعلان می‌دارند که سرنگونی طبقه حاکمه جز از راه قهر انقلابی یعنی از طریق جنگ خلق تحت رهبری حزب پیش آهنگ طبقه کارگر (حزب کمونیست - مائوئیست) امکان پذیر نیست. اما اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها که از جنگ خلق و قهر انقلابی پرولتاریا هراسانند، اصلاً بحثی از سرنگونی قهری و ارتش خلق به میان نمی‌آورند. و فقط برای سرنگونی طبقه حاکمه به این بحث بسنده می‌کنند «که مزب ما به عنوان نیروی پیش آهنگ باید کارگران، زحمتکشان و بقیه زحمتکشان را با تیوری و استراتژی کمونیستی و انقلابی آماده و هبری کند و در راه سرنگونی رژیم بنیادگرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تلاش نماید.»

این سوسیالیزمی که انحلال طالبان از آن بحث می‌کنند، سوسیالیزم نیست، بل که عبارت پردازی و تخیلات خیر اندیشانه است که دموکراسی بورژوازی را تمثیل می‌کند.

این همان صحبتی است که آواکیان برای سرنگونی طبقه حاکمه نموده است. وقتی شما به صحبت‌های آواکیان مراجعه نمائید او همه چیز را در باره انقلاب سوسیالیستی بیان نموده به جز قهر انقلابی طبقه کارگر و ارتش خلق. رویزیونیست‌های وطنی ما نیز همان کار را کرده‌اند. آن چه که مضمون ایدیولوژیک-سیاسی خط فکری رویزیونیست‌های وطنی (انحلال طالبان) را از لحاظ تیوریک تشکیل می‌دهد دنباله روی از خط رویزیونیستی آواکیان و تسلیم طلبی هم جانبه است.

«کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را می‌گزیند که برای لیبرال‌ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی سرمایه داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه داری بطور اخص) ولی آن چه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور می‌اندازد، مسکوت می‌گذارد و روی آن سایه می‌زند، به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از این که دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می‌آید.» ( لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۳ - تاکید از لنین است)



بیش تری پیدا می‌کند. هیچ حزب کمونیست (مائوئیستی) این طور که انحلال طلبان مدعی اند استدلال نمی‌کند. به این بحث توجه نمائید:

«از این رهست که مزب ما به عنوان نیروی پیش‌آهنگ، باید کارگران، زمامتکشان و کلیه فلق زمامتکشان کشور را با تیوری و استراتیژی کمونیستی و انقلابی آماده و رهبری کند و در راه سرنگونی رژیم بنیادگرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تلاش نماید.»

بدون شک که «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا در افغانستان است.» و «از لحاظ تیوریک در صف مقدم پرولتاریا و توده‌ها در افغانستان قرار دارد و متعهد و مصمم است که از لحاظ تشکیلاتی و فعالیت‌های عملی مبارزاتی نیز قاطعانه در چنین موقعیتی قرار بگیرد.»

«تیوری کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب قهری و تیوری دیکتاتوری پرولتاریا، اساس تیوری سیاسی مارکسیزم را تشکیل می‌دهد.»

یکی از تکاملات مائوئیستی در تیوری‌های سیاسی عبارت از «تکامل همه جانبه دانش نظامی پرولتاری یا تدوین تیوری جنگ خلق.» است. (اساس نامه حزب - تاکیدات از ما است)

کسی که این موضوع را از برنامه سیاسی خود حذف نماید مائوئیست نیست. در بحث فوق‌الذکر انحلال طلبان همه چیز وجود دارد، جز جنگ خلق و قهر انقلابی. هر گاه خواننده با دقت بیش‌تری بنگرد به خوبی مشاهده می‌کند که میان استراتیژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و بحث‌های انحلال طلبان دره بی‌نهایت عمیقی کشیده شده است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اساس نامه حزب استراتیژی مبارزاتی خود را چنین بیان نموده است:

«استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق.»

«جنگ خلق در کل، جنگ توده‌های مردم تحت رهبری پیش‌آهنگ انقلابی پرولتاری بغاطر سرنگونی سلطه امپریالیزم و ارتجاع بر کشور و مردمان کشور و حصول استقلال و آزادی ملی و تأمین حقوق دموکراتیک توده‌های مردم است. استقامت استراتژیک جنگ خلق پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور است. نیروی عمده جنگ خلق را در هر حالتی دهقانان تشکیل می‌دهند و طبقه کارگر از طریق حزب پیش‌آهنگ خود این جنگ را رهبری می‌نماید.»

«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، جنگ خلق را شکل عمده مبارزه توده‌ی و ارتشی انقلابی را شکل عمده تشکیلات توده‌ی در کشور می‌داند و سایر اشکال مبارزات توده‌ی و تشکلات توده‌ی را در خدمت به تدارک و پیش‌برد این مبارزه و ایجاد و تکامل این تشکل دامن می‌زند. مبارزه انقلابی در کل و شکل مشخص کنونی آن یعنی مقاومت

انحلال طلبان نمونه تپیک افغانستانی اند که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را لفظاً قبول دارند، اما در عمل می‌خواهند تا آموزش بورژوا - لیبرالی را جای‌گزین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم بنمایند. آن‌ها همه چیز را در مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم قبول دارند، به جز طرق اعمال قهر انقلابی پرولتاریا و بقیه زحمت‌کشان علیه امارت اسلامی افغانستان.

بدین طریق جملات پرطمطراق «استراتیژی کمونیستی» و «سرنگونی رژیم بنیادگرای طالبان»، «انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی» که به «منتها درجه» پر معنا و انقلابی به نظر می‌رسد، در حقیقت یک کوشش سنتی برای تنزل قهر انقلابی پرولتاریا به مبارزه صلح جویانه نهفته است.

مائوتسه دون به صراحت می‌گوید که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید.» رفیق ضیاء این نقل مائوتسه دون را این‌گونه بیان نموده است:

«قدرت سیاسی را کسی از راه عذر و زاری به شما تقدیم نمی‌کند و از راه مسالمت آمیز به آن نمی‌توانید برسید. تصرف قدرت سیاسی فقط یک راه دارد: لوله تفنگ. شما می‌توانید به پارلمانتاریزم پناه ببرید و حتی می‌توانید از این راه به وزیر اعظمی برسید، مثل رئیس حزب اتحاد مارکسیست - لنینیست‌های نیپال یا مثل پاراچندا. اما قدرت سیاسی حقیقی نخواهید داشت و فقط گودی گودی ای خواهید بود در دست ارتجاع حاکم دارای قوت و نیروی نظامی مسلط بر اوضاع کشور. حاکمیت استثمارگران فقط با یک زبان آشنا است: زبان تفنگ. تا وقتی او را از راه لوله تفنگ سرنگون نکنی، طور دیگری سرنگون نمی‌گردد. تا وقتی زبان تفنگ را نداشته باشی، گفتار و کردار و وزنه‌ای نخواهد داشت، نه تنها در نزد قدرت ارتجاعی حاکم، بل که در شرایطی مثل شرایط افغانستان حتی در نزد توده‌های مردمی که بخوبی می‌دانند در شرایط جنگی گفتار بدون پشتوانه جنگی وزنه و سنگینی لازم را ندارد.» (رفیق ضیاء - شماره ۱۱ کمونیست - صفحه ۶۱)

پرولتاریا هرگز بدون جنگ خلق نمی‌تواند مقاصد عظیم خویش را عملی سازد. حذف شعار جنگ خلق، از سر برگ شعله جاوید فاقد اعتبار از طرف انحلال طلبان در حقیقت گرفتن قدرت از طریق زور را رد می‌نماید در نتیجه می‌تواند - و باید - به یک طرز تفکر غیر جنگی صحنه بگذارد و در نهایت تن به سازش‌های طبقاتی داده مانند اسلاف خود یعنی پاراچندا راه "میان بر" را انتخاب نماید.

انحلال طلبان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را حزب خود می‌دانند و در هر جا بنام «حزب ما» صحبت می‌کنند. همان زمانی که انحلال طلبی از درون حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سر بلند نمود، کمیته مرکزی حزب اعلامیه صادر نموده و هویت اصلی انحلال طلبان را مشخص نمود و صریحاً بیان نمود که آن‌ها انحلال طلبانی اند که می‌خواهند حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را از یک حزب انقلابی به یک حزب رفرمیستی و اصلاح طلب مبدل نمایند، بناءً آن‌ها هیچ ارتباطی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ندارند و وب‌سایت شعله جاوید فاقد اعتبار است. در همان زمان حزب ما هویت اصلی انحلال طلبان را افشاء نمود و هر قدر که زمان بیش‌تر سپری می‌گردد، گفتار ما در مورد انحلال طلبان مصداق

## «مشروعیت مردمی و جهانی» از دید انحلال طلبان چیست؟

انحلال طلبان مدعی‌اند که امارت اسلامی افغانستان نه «مشروعیت مردمی» دارد و نه هم «مشروعیت جهانی». آن‌ها صفحه نهم شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار را با خط درشت تحت این عنوان مزین ساخته‌اند: «**اوضاع سیاسی، امارت طالبان و شورای علمای دین طالبان نیاز به مشروعیت مردمی ندارند، آن‌ها از مردم تبعیت می‌خواهند**» حال می‌بینیم که چرا امارت اسلامی افغانستان «مشروعیت مردمی و جهانی» ندارد و این «مشروعیت» از دید انحلال طلبان چیست:

«طالبان نمی‌توانند نا رضائیتی اجتماعی و اختلافات داخلی شان را پایان دهند و مشروعیت جهانی بدست آورند. این گروه به دلیل سافت‌آر ایدئولوژیک تنگ و فستک مذهبی که دارند قادر به این کار نیستند.» (شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه یازدهم)

«پایه های امارت طالبان لرزان است، زیرا اکثریت مردم افغانستان از این گروه متنفرند. در دو سال و هفت ماه که از دور دوم امارت طالبان می‌گذرد، دیده می‌شود که این گروه نه مشروعیت و رضائیت داخلی به دست آورده‌اند و نه رسمیت جهانی را. اتکا این گروه، با سر نیزه و نیروی جنگی آن است. امر [امری] که شکنندگی و تضاد داخلی شان را تشدید نموده و انزوای جهانی شان را بیشتر فواید کرد» (شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۲۷)

اولاً این که چیزی به نام «امارت طالبان» موجودیت ندارد، آن چه که موجودیت دارد «امارت اسلامی افغانستان» است. نمی‌دانم که چرا انحلال طلبان نام اصلی رژیم را بر زبان نمی‌آورند. هر گاه کسی نمی‌خواهد نام اصلی رژیم را بگیرد بهتر است به این نام یعنی از رژیم دست‌نشانده از آن یاد نماید. و بهترین نامی که ماهیت اصلی طالبان را مشخص می‌کند همانا «رژیم دست‌نشانده امارت اسلامی افغانستان» است. متأسفانه که انحلال طلبان از هیچ کدام این نام‌ها خوش شان نمی‌آید و فقط نام من در آوردی خودشان را جای‌گزین هر دو نام نموده‌اند.

ثانیاً: دیدگاه انحلال طلبان در مورد عدم مشروعیت طالبان صاف و پوست‌کنده بورژوازی است. تمام ایدئولوگ‌های بورژوازی همین ادعا را دارند که «طالبان نه مشروعیت داخلی دارند و نه مشروعیت خارجی، مشروعیت داخلی ندارند به این دلیل که از طرف مردم انتخاب نشده‌اند، و مشروعیت خارجی هم به این خاطر ندارند که کشورهای جهان آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند.» کسی که نتواند یک پدیده و یا اوضاع سیاسی یک کشور را از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک تجزیه و تحلیل نماید خواهی نخواهی به دنبال ایدئولوگ‌های بورژوازی افتاده به تحلیل‌های عامیانه و لیبرال‌منشانه روی می‌آورد. انحلال طلبان می‌گویند که «امارت طالبان و شورای علمای دین طالبان نیاز به مشروعیت مردمی نداشتند و از مردم تبعیت می‌خواهند». سوال مطرح می‌شود که آیا در افغانستان تاکنون رژیمی به وجود آمده که «مشروعیت داخلی» را کسب نموده باشد؟ از دید انحلال طلبان جواب مثبت

ملی مردمی و انقلابی بطور خاص، مبارزه و مقاومت همه جانبه‌ای است که بر محوریت تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است، پیش برده می‌شود. «(تأکیدات از ماست)

خواننده به خوبی متوجه می‌شود که انحلال طلبان از «تیوری و استراتیژی کمونیستی و انقلابی، و سرنگونی رژیم بنیاد گرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی» صحبت می‌نمایند، اما در راه این سرنگونی کوچک‌ترین اشاره به جنگ خلق که «شکل عمده مبارزاتی توده‌یی و ارتش انقلابی که شکل عمده تشکیلات توده‌یی» محسوب گردیده، نکرده‌اند.

«سرنگونی رژیم بنیادگرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی» بدون در نظر گرفتن استراتیژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حرفی است ده کرت پوج و بی معنا.

انحلال طلبان، بنا به قول لنین «با عبارت پردازی بی‌شماره انقلابی» می‌خواهند تا توده‌ها و نیروی عصبان کننده علیه رژیم بنیاد گرای طالبان و حامیان امپریالیستی شان را به خواب ببرند. بیان این مطلب «که حزب ما به عنوان نیروی پیش‌آهنگ، باید کارگران، زحمتکش‌ها و کلیه فلق زحمتکش کشور را با تیوری و استراتیژی کمونیستی و انقلابی آماده و رهبری کند و در راه سرنگونی (رژیم) بنیاد گرای طالبان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی تلاش نماید.» زاده تمایلات شخصی نیست، بل که زائیده محیط اجتماعی است و می‌تواند اثرات ناگواری معینی بر محیط اجتماعی بگذارد، و توده‌ها را به سمت مبارزات صلح جویانه بکشاند.

انحلال طلبان با بیان مطالب اپورتونیستی و رویزیونیستی می‌خواهند به توده‌های ستم‌کش افغانستان تفهیم نمایند که غیر از راه انقلاب قهری برای «سرنگونی رژیم بنیادگرای طالبان» راه دیگری هم وجود دارد!! چنین تلاشی در حقیقت برای منفعل نگه داشتن توده‌ها در شرایط اجتماعی افغانستان به کار گرفته می‌شود. این تلاش می‌تواند تا حدودی ایده «انقلاب آرام» را در کشور جنگ زده‌ای افغانستان ترویج نماید.

صفت ممیزه انحلال طلبان بنا به قول لنین «نه فقط این است که خیلی چیزها را نمی‌دانند - این ندانستن مصیبت بزرگ نیست - بل که این است که جهل خویش را درک نمی‌کنند - این مصیبت واقعی و بزرگ است» همین مصیبت است که آن‌ها را وادار کرده که آگاهانه و نا آگاهانه به بسط و توسعه افکار آواکیان در افغانستان به پردازند.

هر اندازه شما جمله بندی انحلال طلبان را با دقت بیش‌تری از نظر بگذارید به همان اندازه خصوصیت اصلی آن‌ها، که بدان اشاره شد، با وضوح بیش‌تری در مقابل شما نمایان خواهد گردید.

این صحبت به این معنا است که اگر امارت اسلامی افغانستان مکاتب دخترانه را مسدود نمی‌کرد. این «ده کشور آن را به رسمیت» می‌شناختند و آن‌گاه طالبان «مشروعیت جهانی» را به دست می‌آوردند. بنا به قول لنین: «این استدلال هر فرد اپورتونیستی است که کوتاه بینی سرا پای وجودش را فرا گرفته و در ماهیت امر نه تنها هیچ‌گونه ایمانی به انقلاب و خلاقیت انقلاب ندارد، بل که بطور مرکب‌اری از آن می‌ترسد.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - دولت و انقلاب - صفحه ۵۵۹)

از نظر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، افغانستان کشوری است مستعمره - نیمه فئودالی. همان طوری که قبلاً بیان گردید، طالبان هر شکل و شمایل را که به خود بگیرند و حتی از طرف تمامی کشورهای جهان هم به رسمیت شناخته شود، ما به عنوان یک کشور "مشروع" آن را به رسمیت نمی‌شناسیم. و به فرض محال هر گاه طالبان بتوانند که حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی تبدیل کنند و کشورهای جهان هم او را به رسمیت بشناسد باز هم اعلان می‌کنیم که این رژیم به هیچ عنوان یک رژیم "مشروع" نبوده و با آن هم آن‌ها از «مردم تبعیت می‌خواهند و اتکا شان با سر نیزه و نیروی جنگی است». زیرا دولت در مجموع مرکب از نیروهای مسلح (ارتش، پولیس و ملیشه‌ها) بوده که زندان‌ها و غیره را در اختیار داشته و همه را کنترل می‌نمایند. ارتش و پولیس آلت عمده زور در دست طبقه حاکمه است. آیا انحلال طالبان به این فکر کرده اند که ارتش و پولیس به چه منظوری در خدمت طبقه حاکمه قرار دارد. چنین افرادی با بیان این مطالب که طالبان نیاز به "مشروعیت مردمی ندارند و از مردم تبعیت می‌خواهند" و "مشروعیت جهانی را بدست نیاورده اند" به آسانی یک فرد عامی را خواب می‌کند و آن‌ها فکر می‌کند که بقیه دولت‌ها در گذشته "مشروعیت" داشتند. بیان این مطالب رژیم‌های استبدادی گذشته را برآنت می‌دهد و روی مطلب عمده و اساسی، یعنی انشعاب جامعه به طبقات متخاصم آشتی ناپذیر سایه می‌افکند. در چنین حالتی مردم عامی فکر می‌کنند که هرگاه دولتی دارای پارلمان باشد و انتخابات را برگزار نماید و از طرف "کشورهای جهان به رسمیت شناخته شود مشروعیت" دارد. انگلس در شایع ترین اثرش یعنی "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، دولت را چنین تعریف می‌کند:

«دولت به هیچ وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. و نیز دولت، بر خلاف ادعای هگل، "تحقق ایده اخلاق"، "نمودار عقل" نیست. دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آنست؛ وجود دولت، اعترافی است به این که این جامعه سردرگم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروی متقابل آشتی ناپذیری منشعب شده است که خلاصی از آن در ید قدرتش نیست. و برای این که این نیروهای متقابل یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه‌ای بی‌ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضادات بکاهد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیرویی که از درون جامعه برون آمده ولی خود را مافوق آن قرار می‌دهد و پیش از پیش با آن بیگانه می‌شود؛ دولت است» (مجموعه آثار لنین - جلد اول - ترجمه: محمد پورهرمز - صفحه ۶۸۳)

خواهد بود. زیرا آن‌ها مانند ایدئولوگ‌های بورژوازی فکر می‌کنند. از نظر ایدئولوگ‌ها بورژوازی رژیم‌ی که سنا و پارلمان داشته باشد و از طریق انتخابات یک فرد در رأس دولت قرار گیرد، مشروعیت داخلی را کسب می‌کند. "مشروعیت خارجی" هم از دید ایشان این است که کشورهای خارجی آن را به رسمیت بشناسد!! چنین صحبتی از دهان کسی بیرون می‌شود که به منتها درجه در گودال رفرمیزم غلطیده باشد. این بدان معنا است که هر گاه طالبان به پای انتخابات بروند، سنا و پارلمان را احیا نمایند می‌توانند "مشروعیت داخلی" به دست آورند! تا حال رژیم در افغانستان به وجود نیامده که مطابق خواست مردم بوده باشد و از مردم تبعیت نه خواسته باشد. اگر چنین رژیم را انحلال طلبان سراغ دارند به ما هم معرفی کنند تا ما هم بدانیم. تمام رژیم‌های که در افغانستان حکومت نموده اند همه شان از "مردم تبعیت" خواسته و "اتکا شان با سر نیزه و نیروی جنگی" بوده است. زیرا «دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است» مجموعه آثار لنین - جلد اول - ترجمه: محمد پور هرمان - صفحه ۶۸۳

«دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه از طرف طبقه دیگر و در جمهوری دموکراتیک هم این نقش وی به هیچ‌وجه کمتر از نقش وی در رژیم سلطنت نیست.» (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام "جنگ داخلی در فرانسه")

احمقانه است اگر ما بگوئیم که فقط «طالبان نیاز به مشروعیت مردمی ندارند، آن‌ها از مردم تبعیت می‌خواهند». تمام رژیم‌های ارتجاعی همین گونه است. همه «متکی به سر نیزه اند و از مردم تبعیت می‌خواهند». زمانی که انحلال طلبان ادعا می‌کنند که طالبان «به دلیل ساختار ایدئولوژیک تنگ و خشک مذهبی» نمی‌توانند «مشروعیت جهانی را به دست» آورند، به این معنا است که امپریالیست‌ها به طور قطع با «ساختار ایدئولوژیک خشک و تنگ مذهبی» در تقابل قرار دارند و مورد تأیید شان نیست؟! همه به خوبی می‌دانند که از جهادی و القاعده گرفته تا طالب و داعش و صدها نیروی بنیاد گرای مذهبی دیگر مولود امپریالیزم بوده و «ساختار ایدئولوژیک خشک و تنگ مذهبی» شان مورد حمایت امپریالیزم قرار دارد.

از نظر انحلال طلبان امارت اسلامی افغانستان وقتی "مشروعیت مردمی" دارد که به پای صندوق‌های رای برود، در چنین حالتی «مشروعیت داخلی» را کسب می‌کند. وقتی این موضوع را به پذیرد، کشورهای جهان آن را به رسمیت می‌شناسد، در آن زمان "مشروعیت جهانی" را نیز کسب می‌کند. این چنین رژیم از نظر انحلال طلبان "مشروع" است؟! از نظر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان امارت اسلامی افغانستان هر شکل و شمایل را به خود بگیرد "مشروع" نیست. حال صحبت دیگر انحلال طلبان را در این مورد مرور می‌کنیم:

«به اساس گزارش‌ها نزدیک به ده کشور جهان در ماه مارچ تصمیم داشتند که امارت طالبان را به رسمیت بشناسند و از تضعیف بیشتر امارت طالبان جلوگیری کنند. اما بستن مکاتب دفترانه، به دستور رهبر طالبان، این کشورها را از تصمیم شان منصرف کردند. [نمود]» (شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۱)



«طبق نظر مارکس دولت ارگان سیادت طبقاتی یک طبقه بر طبقه دیگر و حاکی از ایجاد "نظمی" است که این ستم‌گری را، با تعدیل تصادمات طبقات، قانونی و استوار می‌سازد. طبق نظر سیاستمدار خرده بورژوا، نظم همان آشتی طبقات است نه ستم‌گری یک طبقه بر طبقه دیگر؛ تعدیل تصادمات معنایش آشتی است نه محروم ساختن طبقات ستم‌کش از وسایل و طرق معین مبارزه برای بر انداختن ستم‌گران.» (مجموعه آثار لنین - جلد اول - ترجمه: محمد پور هرمان - صفحه ۶۸۴)

انحلال طلبان از درک این که تمامی دولت‌های ارتجاعی قوانین ویژه در باره تقدس و مصونیت مقام مستخدمین دولتی وضع می‌کند. در رژیم‌های گذشته هم به خوبی مشاهده می‌شد که اعتبار پست ترین نیروی پولیس از نماینده یک قوم بیشتر بوده است، طالبان نیز از این امر نمی‌توانند مستثنی باشند.

دولت در حقیقت چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه به وسیله طبقه دیگر. دولت به منظور لگام زدن بر تقابل طبقات ایجاد شده و همین دولت است که دارای سلطه اقتصادی و سیاسی بوده و طرق وسایل نوینی برای سرکوب و استثمار طبقه زحمت‌کش ایجاد می‌نماید. این همان چیزی است که انحلال طلبان خرده بورژوا نمی‌توانند آن را درک کنند.

«حتی یک دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیک ترین دولت‌ها هم وجود ندارد که در قوانین اساسی آن‌ها روزنه و یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، در صورت برهم زدن نظم» و در واقع در صورتی که طبقه استثمار شونده وضع برده داری خود را «برهم زند» و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی نامین نکند.» (لنین مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۴)

یک چیزی که انحلا طلبان در نظر نمی‌گیرند و یا می‌خواهند روی آن سایه افکنند، این است که اگر دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است، و بنا به گفته انگلس «اگر دولت نیرویی است که مافوق جامعه قرار دارد و با جامعه بیش از پیش بیگانه می‌شود» پس در این صورت چنین دولتی هر گز «مشروعیت داخلی و خارجی» ندارد، و «اتکا شان، با سر نیزه و نیروی جنگی آن‌ها است.» بر این اساس روشن است که طبقه ستم‌کش جامعه بنا به قول لنین «نه فقط بدون انقلاب قهری، بل که بدون امحاء آن دستگاه قدرت دولتی که طبقه حکم‌فرما به وجود آورده و این «بیگانه شدن» در آن مجسم یافته محال است» که قدرت سیاسی را به دست گیرند. این همان چیزی است که انحلال طلبان نمی‌خواهند از آن یاد نمایند. باید با صراحت بیان داشت که ارتش و پولیس آلت زور در دست طبقه حاکمه است. سوال این است که آیا این امر می‌تواند طور دیگر هم باشد؟ اگر طور دیگری نمی‌تواند باشد، پس هیچ یک از چنین دولت‌هایی نمی‌تواند «مشروعیت» داشته باشد.

فرض بنیادی‌ای که بطور تلویحی در همه سطور نوشته‌های انحلال طلبان خود را نشان می‌دهد، این است که هر گاه طالبان "مشروعیت داخلی و خارجی" را کسب نمایند، ایشان هم آن را به رسمیت می‌شناسند! این است تز سیاست کارگری لیبرالی که از بنیاد غلط است. از نظر ما دولتی که توسط توده‌های زحمت‌کش تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش که از «طریق قهر

انقلابی و امحاء آن دستگاه قدرت دولتی که طبقه حکم‌فرما به وجود آورده و با جامعه بیش از پیش بیگانه شده شده» قدرت را به دست گرفته و دیکتاتوری پرولتاریا را جای گزین دیکتاتوری طبقات ستم‌گر نماید مشروعیت دارد. افغانستان نیز از این امر مستثنا نمی‌باشد. هر گاه «مشروعیت داخلی و خارجی» یک دولت را طبق معیار انحلال طلبان محک بزنییم، باید مبارزات قهری و انقلابی را کنار گذاشته و به عنوان یک اپوزیسیون برای حک و اصلاح رژیم وارد دولت شویم. حذف شعار جنگ خلق از سر لوحه "شعله جاوید" فاقد اعتبار بی جهت نبوده و نیست. وظیفه و رسالت مائونیست‌ها اینست تا شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در اذهان توده‌های ستم‌دیده بیدار نمایند و طبیعت واقعی تمام طبقات ارتجاعی و تمامی احزاب ارتجاعی و رویز یونیستی کشور را بر ملا سازند و تلاش نمایند تا مناسبات واقعی بین طبقات حاکم و احزاب ارتجاعی، مناسبات میان منافع آن‌ها، شیوه‌های عملی آنان و اهداف شان را به توده‌های ستم‌دیده نشان دهند و به همین ترتیب توده‌ها را رهنمود دهند که بدون انقلاب قهری و بدون سرنگونی کامل طبقات ارتجاعی امکان ندارد که ظلم و ستم از جامعه رخت بر بندد و یک دولت مشروع روی کار بیاید. به این طریق است که ایده انقلاب ترویج و آماده می‌گردد. در غیر این صورت تمام عبارت پردازی‌ها، دروغ و خود فریبی سیاست‌بازان اردوگاه لیبرال بورژوا و نیرنگ شیدانه خواهد بود.

حال بحث دیگر انحلال طلبان را مرور می‌کنیم:

«طالب، داعش و کلیه نیروهای افراطی موصول استثمار و ستم سرمایه داری امپریالیستی در جهان، خاور میان و افغانستان هستند و پیوند ناگسستنی با نظام جهان فوار حاکم دارد(دارند). رژیم تئوکرات نماینده طبقات فیودال - بورژوازی کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان هستند و منافع شان در ضدیت با منافع کارگران، دهقانان، زنان، روشنفکران، میلیت‌های تمت ستم و کلیه زحمت‌کشان کشور قرار دارد. مبارزه برای سرنگونی امارت طالبان در افغانستان بفش [بفشی] از مبارزه علیه کلیه نظام سرمایه حاکم بر جهان است.» (شماره بیست و هشتم شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه ۱۷)

از این که نیروهای بنیاد گرای دینی «پیوند ناگسستنی با نظام جهان خوار حاکم دارند و نماینده طبقات فیودال - بورژوازی کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان هستند» هیچ شک و شبهی وجود ندارد. بیان این مطلب بسیار بسیار مورد پسند ماست. اما ما فقط مایل بودیم که علاوه بر این توصیه تحلیل بسیار روشن و صریحی در مورد این که «طالب، داعش و کلیه نیروهای افراطی» چگونه شکل گرفت، ارائه می‌گردید و به همین شکل باید چگونگی «سرنگونی امارت طالبان» به طور واضح و روشن مشخص می‌شد. وظیفه عمده مبارزاتی برای سرنگونی(قهر انقلابی طبقه کارگر) مشخصاً بیان می‌گردید. اما این طور نشد و موضوع معکوساً ارائه گردیده است. و رگه‌های اپورتونیستی، رویز یونیستی و فرمیستی انحلال طلبان خود را به طور عریان به نمایش گذاشته است.

این مسأله که «طالب، داعش و کلیه نیروهای افراطی موصول استثمار و ستم سرمایه داری امپریالیستی در جهان، خاور میان و افغانستان هستند». یک بحث من در وردی و پا در هوا است.

این بحث بدان معنا است که این نیروها از بطن جامعه به خاطر استثمار و ستم امپریالیستی» سر بلند نموده است. اگر چنین باشد، این جنبش‌ها در تقابل با امپریالیزم به وجود آمده است، پس این جنبش‌ها «آزادی‌بخش بوده» و قابل تأیید است. از نظر انحلال طلبان همین طور است، زیرا آن‌ها فوقاً هم با صراحت نوشتند که «طالبان نظم جهانی را تهدید می‌کنند» و «تضاد میان آمریکا و طالبان تضاد میان دو ایدئولوژی و دو برنامه سیاسی است.» لذا دو بحث انحلال طلبان در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارد. فوقاً در این زمینه صحبت نمودیم، نیاز به توضیح و تشریح بیش‌تر ندارد، فقط باید این نکته را متذکر شد که «طالب، داعش و کلیه نیروهای افراطی در جهان» نیروهای اجبر و دست پرورده امپریالیزم است، نه «حاصل استثمار و ستم» آن‌ها. اگر این‌ها «محصول استثمار و ستم امپریالیستی در جهان» اند، پس چرا «پیوند ناگسستنی با این نظام جهان خوار دارند»؟ چرا آن‌ها «نماینده‌ی فتودال - بورژوا کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان هستند»؟

جنبشی که «محصول استثمار و ستم امپریالیستی» باشد، و «نظم جهانی را تهدید کند» و «ایدئولوژی و برنامه سیاسی اش با ایدئولوژی و برنامه سیاسی آمریکا در تضاد باشد»، جنبشی است آزادی‌بخش و قابل تأیید. چنین جنبشی به طور قطع پیوندش را «با نظام جهان خوار امپریالیستی» قطع می‌کند. اما جنبش نیروهای بنیاد گرای دینی («طالب، داعش و ...») دست پرورده امپریالیزم آمریکا و انگلیس اند و در خدمت منافع شان قرار دارد و از طرف امپریالیزم مورد حمایت قرار می‌گیرند. به همین ملحوظ «پیوند ناگسستنی با این نظام جهان خوار دارند.»

وقتی گفته می‌شود که «طالب، داعش و کلیه نیروهای افراطی محصول استثمار و ستم امپریالیستی است» و «طالبان نظم جهانی را تهدید می‌کنند» و تضاد میان بنیادگرایان و امپریالیزم تضاد میان دو ایدئولوژی و دو برنامه سیاسی است» بدین معنا است که امپریالیزم هیچ گونه نقشی در ایجاد و پرورش این سازمان‌ها ندارد!! این بحث در حقیقت از یک طرف برای برائت امپریالیزم مطرح گردیده تا او را ضد تروریست و ضد بنیادگرایی معرفی نماید، و از طرف دیگر تمامی نیروهای بنیادگرا را مستقل از امپریالیزم و در ضدیت با آن نشان می‌دهد. با چنین تحلیل‌های من در آوردی، انحلال طلبان مردم را به خواب غفلت فرو می‌برند و منافع امپریالیزم را در افغانستان برای مدت طولانی تحکیم می‌کنند.

هر بحثی که در مورد طبقه حاکمه در افغانستان (امارت اسلامی افغانستان) ارائه می‌گردد، باید به طور مشخص ماهیت این طبقه حاکمه و سیاست‌های شیادانه و بازی‌های پشت پرده امپریالیزم و امارت اسلامی افغانستان به صورت مشخص بیان گردد. تا توده‌ها و نسل جوان کشور فریب این سیاست شیادانه را نخورند.

آیا کسانی که از ستم طالبانی صحبت می‌کند و این گروه را در مقابل امپریالیزم قرار می‌دهد، می‌تواند انقلابی باشد؟ آیا کسانی که مدعی اند «طالبان نظم جهانی را تهدید می‌کنند و ایدئولوژی و برنامه سیاسی شان در تقابل با امپریالیزم جهانی قرار دارد» می‌تواند شور انقلابی در توده‌ها به وجود آورد؟ آیا کسانی که خواهان «سرنگونی امارت اسلامی افغانستان» است، اما قهر

انقلابی طبقه کارگر، جنگ خلق و ارتش انقلابی خلق را از برنامه سیاسی خود حذف می‌کند، توان پیش برد چنین مبارزه را دارد؟ جواب کاملاً منفی است. چنین کسانی نه تنها نمی‌توانند که معرفت سیاسی توده‌های زحمت‌کش را ارتقاء داده و مؤجد شور انقلابی توده‌ها باشند، بل که توده‌ها و نسل جوان کشور را به خواب غفلت می‌برند و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به عقب می‌اندازند و از این طریق عمر منحوس رژیم و استعمار را طولانی‌تر می‌سازند.

زمانی که ادعا می‌شود «مبارزه برای سرنگونی امارت طالبان در افغانستان بفش [بفشی] از مبارزه علیه کلیه نظام سرمایه‌هاگه بر جهان است.» به ظاهر پر طمطراق و انقلابی به نظر می‌رسد، اما در واقع مطابق است با مشی رویزیونیستی آواکیان و دنباله روانانش. این مشی سیاسی در حقیقت مبلغ مبارزه صلح‌جویانه و رفرمیستی است.

هر گونه خیال باطل در باره «مبارزه برای سرنگونی امارت طالبان» بدون در نظر گرفتن قهر انقلابی پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش کشور و هرگونه گمان در باره گذار مسالمت آمیز رفرمیستی به سوسیالیزم نه تنها حد اعلائی تنگ نظری بی شعورانه می‌باشد، بل که خاک پاشیدن به چشم کارگران و کلیه زحمت‌کشان و پنهان نمودن حقایق و پرده پوشی برده داری مزدوری سرمایه داری است.

زمانی که شعار جنگ خلق از سرلوحه «شعله جاوید» فاقد اعتبار حذف می‌شود، بدین معنا است که جنگ خلق و سرنگونی قهری طبقه حاکمه دیگر وظیفه عمده مبارزاتی محسوب نمی‌گردد. یدک کشیده شعار «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» توسط انحلال طلبان چیزی نیست جز فریب نسل جوان و طرحات رفرمیستی زیر لوای کمونیزم و کوشش برای تبدیل حزب انقلابی به یک حزب اصلاح طلب و رفرمیستی. بنا به قول لنین

« رفرمیست‌ها در همه کشورها وجود دارند، زیرا بورژوازی در همه جا به دنبال آنست که به طریقی کارگران را فاسد کند و آن‌ها را به بردگان خوشنودی که هر گونه فکر رهایی از بردگی را کنار گذاشته اند، مبدل سازد، رفرمیست‌ها انحلال طلبانند که گذشته ما را نفی می‌کنند و می‌کوشند کارگران را با رویاهای حزبی علنی و قانونی به خواب برند.» (دو مقاله از لنین «مارکسیزم و رفرمیزم و حزب غیر قانونی و فعالیت‌های قانونی - صفحه ۱۵)

در حقیقت طرح « مبارزه برای سرنگونی امارت طالبان در افغانستان بفش [بفشی] از مبارزه علیه کلیه نظام سرمایه‌هاگه بر جهان است.» از طرف انحلال طلبان افغانستانی، همان خصوصیت کنونی خط و مشی آواکیان است که تصمیم به براندازی طبقه حاکمه می‌گیرد، اما قهر انقلابی پرولتاریا، ارتش خلق و امحاء کامل دستگاه حاکمه را از طریق زور نادیده می‌گیرد.

اگر امروز انحلال طلبان شعار جنگ خلق را از سر لوحه مبارزاتی خود حذف نمودند، به این علت است که آن‌ها از جنگ خلق و انقلاب هراسانند، به همین علت خود را مصروف درازگوئی‌های خشک و توخالی می‌نمایند تا از انقلاب احتراز شود. این وضعیت موجب آن می‌شود که موقعیت پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای پیشرو در جامعه مستعمره - نیمه فتودال افغانستان، ناگزیر

امروز این خط انحرافی به گونه دیگری متباز گردیده است. آن‌ها روشنفکران و میلیت‌های تحت ستم را در مجموع در صف کارگران و کلیه طبقات تحت ستم قرار می‌دهند.

امروز بر همگان واضح است که طبقات فئودال - بورژوازی بروکرات کمپرادور در افغانستان از هر میلیتی که باشد، داراری منافع مشترک بوده و در وابستگی کامل امپریالیزم قرار دارد و امپریالیزم از ایشان حمایت می‌نماید.

روشنفکران در مجموع در هر جامعه مرتبط به طبقات بالایی و پائین جامعه اند. و دارای خصلت خرده بورژوازی است. این قشر عموماً در مبارزات علیه ستم و بیدادگری طبقه حاکمه متزلزل و ناپایدار است. به خصوص کسانی که به طبقات ستم‌گر پیوند دارند، به هیچ عنوان علیه منافع خود به مبارزه بر نمی‌خیزد. در چنین شرایطی که جنبش انقلابی و مائوئیستی کشور کاملاً ضعیف و ناتوان است، عده معدودی از روشنفکران در تقابل با طبقات فئودال - بورژوازی بروکرات کمپرادور قرار دارند و اکثریت آن‌ها یا در امارت اسلامی خلط شده و یا راهای پیوند با امارت اسلامی را جستجو می‌کنند. همه به خاطر دارند که «فعالان سیاسی، مدنی جوانان افغانستان» در برج حوت ۱۴۰۲ خورشیدی در ترکیه تشکیل جلسه دادند، همه آن‌ها با آن که نگرانی خود را از «حقوق بشر» و «حقوق زنان» اعلان نمودند، با آن هم روی یک نکته تاکید داشتند که جنگ راه حل نیست. پیش‌نهاد شان این بود که باید از راه گفت‌وگو با طالبان راه حلی پیدا نمود. به همین ترتیب احزاب جهادی فعلاً همین دیدگاه را دارند، زیرا همه به خوبی می‌دانند که امپریالیست‌ها به شمول امپریالیزم امریکا پشت سر امارت اسلامی افغانستان ایستاده اند. به همین منظور همه شان بحث جنگ را کنار گذاشته و راه سازش با طالبان راجستجو می‌کنند.

با این اوضاع و احوال چگونه می‌تواند گفت که «منافع رژیم تئوکرات در ضدیت با منافع روشنفکران و میلیت‌های تحت ستم قرار دارد»؟ زمانی که از میلیت‌های تحت ستم صحبت می‌شود باید منافع طبقات بالایی این میلیت‌ها از منافع طبقات تحت ستم آن‌ها جدا گردد. به همین ترتیب در بحث روشنفکران.

امروز انحلال طلبان به آن چه که مربوط به روشنفکران بورژوازی است روی آورند. «این رفقا گاهی صریحاً این چیزها را تحقیر می‌کنند و به آن چه که به روشنفکران خرده بورژوا و حتی به بورژوازی متعلق است روی می‌آورند، پای این رفقا هنوز در سرزمین روشنفکران خرده بورژوازی میخکوب است و یا به بیان زیباتر، هنوز در ژرفای روح آنها کاخ امپراطوری روشنفکران خرده بورژوازی با برجاست» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد سوم - سخن رانی در محفل ادبی و هنری ین ان - صفحه ۷۱)

مائوتسه دون روشنفکرانی که تجدید تربیت نشده اند یا به عبارت صحیح‌تر مارکسیم - لنینیزم - مائوئیسم را فرا نگرفته اند نسبت به کارگران و دهقانان ناپاک خطاب می‌کند. او صف کارگران و دهقانان را از صف روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا متمایز می‌سازد، و با صراحت اعلام می‌کند، کسانی که از محافل روشنفکری می‌آیند و می‌خواهند که آثار شان را مردم به خوانند و مورد قبول شان واقع شود باید تجدید تربیت شوند، در غیر آن پای شان «در سرزمین روشنفکران خرده بورژوازی میخکوب است و یا به بیان زیباتر، هنوز در ژرفای روح آن‌ها کاخ امپراطوری روشنفکران خرده بورژوازی با برجاست»

موجب ناپی‌گیری در راه بر پایی و پیش‌برد جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین گردد. و موقعیت بنیادگرایان را به عنوان طبقه حاکمه ستم‌گر مستحکم تر سازد. حال بحث دیگر انحلال طلبان را مرور می‌کنیم:

« رژیم تئوکرات نماینده طبقات فئودال - بورژوازی کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان هستند و منافع شان در ضدیت با منافع کارگران، دهقانان، زنان، روشنفکران، میلیت‌های تحت ستم و کلیه زحمت‌گشان کشور قرار دارد»

بدون شک که « رژیم تئوکرات نماینده طبقات فئودال - بورژوازی کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان» و دست نشانده امپریالیزم امریکا است. اما منافع این گروه در کلیت با منافع روشنفکران و میلیت‌های تحت ستم» قرار ندارد.

وقتی گفته می‌شود که « رژیم تئوکرات نماینده طبقات فئودال - بورژوازی کمپرادور وابسته به نظام امپریالیستی جهان» است، به این معنا نیست که این رژیم فقط نماینده طبقات فئودال - بورژوا بروکرات میلیت‌پشتون است، بل که این معنا را می‌دهد که نماینده طبقات فئودال - بورژوا بروکرات تمام میلیت‌ها در افغانستان است. تحلیل انحلال طلبان در مورد «نماینده امارت اسلامی افغانستان از طبقات فئودال - بورژوا کمپرادور»، یک دید کاملاً انحرافی و ناسیونالیستی است. سوال این جا است که در افغانستان کنونی طبقات فئودال - بورژوا کمپرادور میلیت‌های تحت ستم در تقابل با امارت اسلامی قرار دارد یا تبانی؟ همه به خوبی شاهد اند که «طبقات فئودال - بورژوازی کمپرادور» تمامی میلیت‌ها در افغانستان حامی امارت اسلامی است و امارت اسلامی از منافع شان دفاع می‌نماید. آن عده از نمایندگان فکری طبقات فئودال - بورژوا کمپرادور که گریخته و به باداران امپریالیستی شان پناه برده اند نیز منافع طبقاتی شان در تضاد با منافع طبقاتی امارت اسلامی افغانستان قرار ندارد، بل که تضاد میان شان به خاطر قدرت سیاسی است، نه منافع طبقاتی. این موضوع ضرورت به توضیح بیش‌تر ندارد. و اما در مورد این که « منافع رژیم تئوکرات در ضدیت با منافع روشنفکران قرار دارد» نیز یک انحراف خطی است. این انحراف خطی در مورد تئوریزه نمودن بافت روشنفکرانه از اوایل سال ۱۳۸۹ خورشیدی زمانی که نویسندگان مقالات «شعله جاوید» فاقد اعتبار عضو حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بودند توسط ایشان متباز گردید که رفیق ضیاء به شدت علیه این خط انحرافی موضع‌گیری نمود. آن‌ها در همان زمان معتقد بودند که:

«یهانان دانشگاهی به فصوص در دو قرن افیر مرکز ثقل مبارزات ملی - مردمی و انقلابی در سراسر جهان بوده و تأثیر فوق العاده عظیمی را بر سایر جریان‌ها و تمولات جهان و کشور بجا گذاشته و ضربات کاری‌ای بر پیکر استعمار و ارتجاع جهانی وارد نموده اند.» رفیق ضیاء در شماره بیست و سوم شعله جاوید - دور سوم این بحث را اوج انحراف خطی دانست و با صراحت کامل بیان نمود که « این جمله بیان کننده یک دیدگاه تاریخی غیر علمی و غیر واقع‌بینانه بطور کلی است. جوانان دانشگاهی در هیچ مقطعی از تاریخ جوامع بشری و به خصوص در دو قرن اخیر مرکز ثقل مبارزات ملی - مردمی و انقلابی در سراسر جهان و یکایک کشورهای جهان نبوده و در آینده نیز نخواهد بود...»



به این بحث مائوتسه دون توجه کنید:

« من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته اند ، در مقایسه با کارگران و دهقانان پاك نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاکترند و آن‌ها اگر چه دست‌های چرکین دارند و پاهایشان به ناپاله آلوده است ، از همه روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا پاک ترند . این درست همان چیزی است که از تغییر احساسات، تغییر از يك طبقه به طبقه دیگر فهمیده می‌شود. اگر نویسندگان و هنرمندان ما که از محافل روشنفکری می‌آیند ، بخواهند که آثارشان مورد قبول توده ها واقع شود ، باید افکار و احساسات خود را عوض کنند و تجدید تربیت یابند . بدون این تغییر ، بدون این تجدید تربیت ، به انجام هیچ کاری موفق نخواهند شد و بسان میخ چهار گوشي خواهند ماند که در سوراخ گرد فرو رود . » (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد سوم - سخن رانی در محفل ادبی و هنری بین ان - صفحه ۶۵)

ما به خوبی شاهدیم که از سال ۱۳۸۹ خورشیدی که انحلال طلبان با تئوریزه نمودن بافت روشنفکرانه که شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت هیچ چیزی نیاموخته و «هنوز در ژرفای روح آن‌ها کاخ امپراطوری روشنفکران خرده بورژوایی پا برجاست» از زمانی که انحلال طلبان بافت روشنفکرانه را تئوریزه نمودند تا کنون ۱۴ سال می‌گذرد. طوری که بیان گردید که این تئوری به شدیدترین وجهی مورد انتقاد حزب قرار گرفت، اما انحلال طلبان از آن نیاموختند، نه تنها که چیزی را نیاموخته اند، بل که در وضعیت وخیم تری قرار گرفته اند. بنا به قول لنین: «کسی که خواستار شنیدن نیست، از هرکری بدتر است.» (مجموع مقالات- دولت و انقلاب صفحه ۵۳۶)

انحلال طلبان هر گز درک نمی‌کنند روشنفکران مورد بحث مائوتیست‌ها، در شرایط کنونی روشنفکران متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه اند. با آن هم مائوتسه دون با صراحت بیان می‌کند که اگر این روشنفکران تجدید تربیت نشوند مورد قبول مردم واقع نمی‌شوند و در اصل حامل افکار بورژوازی اند.

این درست است که همین روشنفکران اند - روشنفکران اقشار پائین جامعه - که در هر مقطع زمانی به شدت آسیب می‌بینند، و بخاطر تامین اهداف و مقاصد ضد ملی و ضد مردمی قربانی می‌شوند. این موضوع به خوبی بیان گر آنست که پایه اجتماعی اصلی را روشنفکران متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه تشکیل می‌دهند. لذا وظیفه ما این است که تمام سعی و تلاش خود را در جهت بسیج، آگاه سازی و سازماندهی روشنفکران متعلق به طبقات و اقشار پایینی جامعه متمرکز نمائیم.

بطور خلاصه باید بگوئیم که: در شرایط کنونی کشور، مائوتیست‌ها باید مبلغ و مروج خط سیاسی انقلابی باشند که بطور قاطع علیه

انحراف خطی که بافت روشنفکرانه را تئوریزه می‌کند، مبارزه نمایند و این انحراف خطی را به صورت کل میخ کوب نموده و به عقب برانند.

توده‌های زحمت کش و به خصوص نسل جوان کشور در جهت ارتقاء دانش سیاسی خود کوشا باشند و مائوتیست‌ها باید به آن‌ها در این زمینه کمک کنند تا آن‌ها به خوبی بتوانند منافع طبقاتی را از لابلای هر وعده و وعیدی که منحرفین به اصطلاح چپ زیر لوای مبارزه طبقاتی، انقلاب و غیره می‌دهند در یابند، در غیر آن در دام فرمبستی خواهند افتاد و قربانی خواهند گردید. بحث را با یک نقل قول لنین خاتمه می‌دهم:

« مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هریک از جملات، اظهارات و وعده وعیده‌های اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند - در سیاست هم‌واره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی خواهند بود.

طرفداران رفرم و اصلاحات تازمانی که پی نبرند که هر موسسه قدیمی، هر اندازه هم بی ریخت و فاسد بنظر آیند متکی به قوای طبقه ای از طبقات حکم فرما است. هم‌واره از طرف مدافعین نظم قدیم تحمیق می‌گردند و اما برای درهم شکستن مقاومت این طبقات فقط یک وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه‌ای که ما را احاطه نموده است، آن نیروها را پیدا کرد، برای مبارزه تربیت و آماده کرد و سازمان داد که می‌توانند - و برحسب موقعیت اجتماعی خود باید - نیروهای را تشکیل دهند که قادر به انهدام کهن و آوردن نو باشد» ( لنین - مجموع آثار و مقالات - سه منبع و سه جزء مارکسیزم - صفحه ۲۷ )

پایان

۱۴۰۳/۱/۲۰ خورشیدی

۲۰۲۴/۴/۸ میلادی

[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)

[sholajawid@cmpa.io](mailto:sholajawid@cmpa.io) || [sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)



## بیانیه مطبوعاتی جبهه خلق برای آزادی فلسطین

درخواست های آمریکا برای تشدید توقف تنش، ریاکاری است. برای حفظ و حفاظت از اشغالگری دروغ و بخشی از مانورهایی که ایالات متحده از آغاز جنگ کشتار جمعی انجام داد تا از رژیم صهیونیستی محافظت کند و اجازه دهد جنگ برای نابودی مردم ما ادامه یابد.

جبهه خلق برای آزادی فلسطین تاکید می کند که آمریکا رهبری این جنگ علیه خلق ما را بر عهده دارد و اگر بخواهد جلوی آن را بگیرد، رژیم صهیونیستی را ملزم به انجام آن خواهد کرد. آمریکا اگر بخواهد می تواند به رژیم صهیونیستی فشار بیاورد تا به جنایات خود پایان دهد و دست از دروغ علیه خلق ما و نیروهای مقاومت و کشورهای منطقه بردارد.

جبهه خلق اعلام می کند که مقاومت بارها با پیشنهادات آتش بس موافقت کرده است، اما قوای اشغالگر فوراً به مخالفت با آن برخاسته است، در حالی که دولت آمریکا همچنان به تهدیدات خود علیه نیروهای مقاومت ادامه می دهد.

جبهه خلق تاکید می کند که هدف این فشار آمریکا کاهش تنش نیست، بلکه جلوگیری از پاسخی است که باید از سوی نیروهای مقاومت به اشغالگر جنایتکار، به ویژه پس از تصمیم ایران برای پاسخگویی به جنایات اسرائیل و اقدام دفاع طبیعی از خود دریافت کند. شما از این دشمن جنایتکار دفاع می کنید درحالی که باید افسارش را بکشید!

جبهه خلق تصریح می کند:

نیروهای مقاومت در یک سنگر واحد مصمم هستند که دشمن باید بهای سنگینی برای جنایات خود بپردازد. و با اطمینان و ایقان از نبرد عادلانه خود با رژیم جنایات جنگی صهیونیستی، این نبرد را یکپارچه و با گام های هماهنگ پیش می برد.

جبهه خلق با تاکید بر اینکه موضع خلق ها مطالبه از کشورهای عربی و حمایت از حقوق ملت های عرب است،



اعلام می دارد که دولت های عربی باید از هر نوع دفاع از قوای جنایتکار اشغالگر که خون ملت های عرب را ریخته است پرهیز نمایند و از ملت فلسطین و آرمان آنها و حقوق مردم و کشورهای منطقه و حمایت از موضع مقاومت و نقش قهرمان پرافتخار آن در نبرد سرنوشت ساز، کوشا باشند.

دفتر مرکزی اطلاعات

جبهه خلق برای آزادی فلسطین

۶ آگست ۲۰۲۴ میلادی

## بیانیه حزب کمونیست هند (مائوئیست)

## بخش دوم

## وضعیت کنونی بین المللی، داخلی - وظایف ما



نیروهای ناتو به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۱ به بهانه «جنگ علیه تروریسم» جنگی تهاجمی علیه افغانستان را آغاز کردند. از آنجایی که دولت طالبان که توسط آن‌ها حمایت می‌شد، به نفع منافع‌شان عمل نکرد، آمریکا دولتی دست‌نشانده را به جای آن تشکیل داد. نیروهای آمریکا و ناتو از این دولت دست‌نشانده حمایت کردند و طی ۲۰ سال گذشته جنگی تهاجمی را به پیش بردند. طالبان به سازماندهی مردم پرداختند و جنگی را برای آزادی ملی علیه آمریکا به راه انداختند.

آمریکا که در باتلاق جنگ‌هایی با ملیت‌ها و مردم تحت ستم در نقاط مختلف [کشور] با عنوان «جنگ علیه تروریسم» گرفتار شد، همین جنگ‌ها باعث زیان‌های اقتصادی و نظامی برای آمریکا گردید. این جنگ از نظر جغرافیایی-سیاسی برای آمریکا مهم بود، زیرا رقابتی آن یعنی چین و روسیه در این منطقه قرار داشتند. به همین دلایل آمریکا در پایان سال ۲۰۲۰ تصمیم گرفت جنگ به اصطلاح علیه تروریسم را متوقف کند. سپس آمریکا با طالبان توافق نمود و ظاهراً در آگست ۲۰۲۱ از افغانستان خارج شد. در واقع، آمریکا نتوانست طالبان را مهار کند و با وجود ۲۰ سال جنگ علیه آنان، نتوانست قدرت را به دست گیرد. شکست آمریکا در افغانستان این پیام را می‌دهد که هرچقدر هم امپریالیست‌ها قوی باشند، در نهایت توسط توده‌های رزمنده شکست خواهند خورد.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هشدار دادند که سیستم اقتصادی جهان به دلیل تناقض بین طبقه بورژوا و طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی، در حال فرو رفتن در رکود است. اگرچه پاندمی کووید (۱۹) و جنگ روسیه علیه اوکراین به عنوان دلایل فوری رکود به نظر می‌رسند، اما دلیل اصلی آن سیاست‌های ضد مردمی جهانی‌سازی امپریالیستی است که کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی و کشورهای عقب‌نگه داشته شده، در سه دهه گذشته به اجرا گذاشته‌اند. صندوق بین‌المللی پول در اکتوبر ۲۰۲۲ اعلام کرد که رشد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۳ به اندازه پیش‌بینی شده نخواهد بود و تنها ۲.۷ درصد رشد خواهد داشت.

این ضعیف‌ترین رشد بی‌سابقه‌ای از سال ۲۰۰۱ میلادی تا کنون است. صندوق بین‌المللی پول هشدار داد که بیشتر کشورهای جهان با رکود اقتصادی مواجه خواهند شد. این صندوق ارزیابی کرد که یک‌سوم سیستم اقتصادی جهان تا پایان سال ۲۰۲۲ یا ۲۰۲۳ کوچک خواهد شد و سه اقتصاد بزرگ جهان یعنی ایالات متحده، اتحادیه اروپا و چین دچار رکود خواهند شد. روسیه به عنوان واکنش به تحریم‌های شدید آمریکا و کشورهای اروپایی، عرضه نفت به اروپا را کاهش داد. این موضوع باعث شده است که اقتصاد آلمان و ایتالیا نیز به سمت رکود برود. صندوق بین‌المللی پول سال گذشته ارزیابی کرد که تورم جهانی به ۸.۸ درصد خواهد رسید. به دلیل افزایش نرخ سود بانکی در بانک‌های آمریکا، سرمایه‌گذاران به طور گسترده‌ای سرمایه‌های خود را خارج کردند که این امر منجر به



فروپاشی دو بانک بزرگ یعنی بانک سیلیکون ولی (Silicon Valley) و بانک سیگنچر (Signature) شد.

این دومین فروپاشی بانک‌ها در تاریخ آمریکا است. همه این‌ها پیامدهای جهانی‌سازی امپریالیستی هستند. این سیاست‌ها در چند سال گذشته باعث تشدید تضاد بین طبقه بورژوازی و طبقه کارگر و طبقه متوسط در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی شده است. پاندمی کووید (۱۹) و تأثیرات جنگ روسیه و اوکراین به این مشکلات افزوده‌اند.

در نتیجه، قیمت کالاهای اساسی، مواد غذایی، پترول، دیزل، هزینه‌های برق و سایر هزینه‌ها در تمامی این کشورها به درجات مختلف افزایش یافته است. فاصله زیادی بین حقوق ماهانه، درآمد و افزایش هزینه‌های کارگران و طبقه متوسط وجود دارد و هزینه زندگی به شدت در حال افزایش است.

چهارصد کارگر یک شرکت فولاد متعلق به میلیاردر معروف «وارن بافت» (Warren Baphat) در ایالت ویرجینیای غربی آمریکا در سال ۲۰۲۱ به مدت چهار ماه برای افزایش دستمزد، پاداش، بیمه درمانی و اعتراض به کاهش تعطیلات، اعتصاب کردند. کارگران شرکت چندملیتی کلاگ (MNC Kellogg) که در حوزه محصولات زراعتی فعالیت دارد نیز برای چندین ماه در اعتصاب بودند. در مجموع، ۳۴۱ اعتصاب در سال ۲۰۲۱ در آمریکا ثبت شد. در گیبک کانادا، ۱۰ هزار کارگر به دلیل لغو مراکز حفاظت از کودکان به اعتصاب پرداختند. ۹۱ شرکت فناوری اطلاعات در جنوری ۲۰۲۳، ۲۴ هزار تکنیسین را در سراسر جهان تعدیل کردند. این قربانیان بحران اشتغال، ناچار به اعتصاب شدند.

در فرانسه، کارگران و دهاقین به جز اعتصابات، به شکل‌های مختلف برای حقوق خود، حفاظت از سلامت، مبارزه با مشکل بیکاری، مخالفت با افزایش سن بازنشستگی به ۶۴ سال و کاهش مزد تقاعد (مستمری‌ها) مبارزه می‌کنند. مردم توان خرید کالاهای اساسی را ندارند و علیه افزایش قیمت‌ها که به دلیل تورم است، مبارزه مینمایند. تظاهرات و اعتصابات کارگران به شکل مبارزات شدیدتر تبدیل شده، طوری که معترضان موانع پلیس را می‌شکنند و اموال



دولتی را به آتش می کشند. روند به طور جدی به نظام‌های دموکراتیک ظاهری در این کشورها و صلح جهانی آسیب می‌زند.

در این وضعیت، سازمان‌های مبارزاتی پرولتاریایی، احزاب پرولتاریایی و احزاب مائوئیستی در حال شکل‌گیری هستند. سازمان‌ها و احزاب موجود در حال تقویت و تثبیت هستند. این سازمان‌ها و احزاب مبارزات پرولتاریایی و دیگر مبارزات کشورهای خود را رهبری می‌کنند و همچنین از مبارزات طبقاتی و جنگ‌های خلق در کشورهای تحت ستم حمایت می‌نمایند. به عنوان بخشی از این تلاش‌ها، کمیته بین‌المللی حمایت از جنگ خلق در هند (ICSP-WI) که در سال ۲۰۱۳ تشکیل شده است، در اروپا، ایالات متحده و استرالیا برنامه‌های متعددی را به منظور همبستگی با جنگ خلق در هند به اجرا درآورده است. کمونیست‌های انقلابی باید در سطح بین‌المللی تلاش‌های متحدانه بیشتری برای اتحاد مبارزات طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری، مبارزات ضد امپریالیستی، آزادی ملی، دموکراتیک و انقلابی در کشورهای عقب‌نگه داشته شده به عنوان بخشی از انقلاب سوسیالیستی جهانی انجام دهند. تشکیل اتحادیه کمونیستی بین‌المللی در جنوری ۲۰۲۳ قابل تحسین است. اما حزب کمونیست فیلیپین، حزب کمونیست هند (مائوئیست)، و حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) و چندین حزب کمونیستی انقلابی دیگر با برخی از مواضع تئوری و سیاسی آن اختلاف دارند و به آن نپیوسته‌اند. در این وضعیت، مواضع تئوری و سیاسی در جنبش کمونیستی بین‌المللی باید در جلسات دوجانبه، سه‌جانبه و چندجانبه مورد بحث قرار گیرد و انقلابیون کمونیست بین‌المللی باید با هم یک جبهه کمونیستی بین‌المللی متحد بر اساس مواضع تئوری و سیاسی صحیح تشکیل دهند.

تاریخ بشر از زمان ظهور سرمایه‌داری شاهد تخریب محیط‌زیست بوده است. با تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیزم، این تخریب تشدید شده و همچنان در حال افزایش است. سازمان ملل متحد کنفرانس احزاب (COP) را با شرکت ۱۹۷ کشور برای کنترل افزایش دمای زمین تشکیل داد و از سال ۱۹۹۵ تا دسامبر ۲۰۲۲، ۲۷ نشست برگزار کرد که به نتیجه‌ای نرسید. بقای زمین و حیات بشری به همراه تمام موجودات در خطر است. در ۱۵۰ سال گذشته، پس از انقلاب صنعتی، دمای زمین به میزان ۱.۵ درجه سانتی‌گراد افزایش یافته است. این نشست‌ها قادر به قانع کردن کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی و شرکت‌های چندملیتی تولیدکننده نفت برای اجرای تصمیمات خود نبود و نمی‌تواند این کار را انجام دهد. به همین دلیل، هدف توافق‌نامه پاریس ۲۰۱۵ برای محدود کردن دمای زمین به ۲ درجه سانتی‌گراد و در صورت امکان به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد نسبت به قبل از انقلاب صنعتی هنوز تحقق نیافته است. ما تنها زمانی می‌توانیم زمین را نجات داده و دمای آن را کاهش دهیم که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که طبیعت را تخریب می‌کند و زمین را به لبه نابودی می‌برد، از بین ببریم. سازمان‌های غیر دولتی که برای محیط‌زیست کار می‌کنند و توسط کشورهای امپریالیستی و شرکت‌های چندملیتی تأمین مالی می‌شوند، مردم را منحرف و فریب می‌دهند بدون اینکه این مسیر را پیش روی آن‌ها قرار دهند. در این وضعیت، ما نیاز داریم که جنبش‌های زیست‌محیطی را در سطح جهانی بر اساس این مسیر به پیش ببریم. احزاب کمونیستی انقلابی باید رهبری جنبش‌های محیط‌زیستی جاری در سراسر جهان را نیز بر عهده بگیرند.

ادامه در بخش سوم .....

مردم و کارگران همچنین به انبار تسلیحات دولتی حمله می‌کنند. در ۱۹ مارچ ۲۰۲۳، یک طرح عدم اعتماد علیه امانوئل ماکرون مطرح شد که به حمایت از آن در سطح کشور اعتراضات گسترده‌ای انجام یافت. در سراسر اروپا از جمله آلمان مبارزات کارگران و طبقه متوسط در حال گسترش و تشدید است. در ده سال گذشته، مبارزات کارگری به یک ویژگی معمول در سراسر اروپا تبدیل شده است. از ماه جون ۲۰۲۲، موج دیگری از اعتصابات کارگری در بریتانیا آغاز شد. کارگران و کارمندان بخش‌های راه‌آهن، مخابرات، پست، قضائی و صحت دست به اعتصاب زدند. شعار این حرکت «دیگر بس است» بود. به دلیل شکست در نجات کشور از بحران اقتصادی و عدم توانایی در مقابله با موج اعتصابات کارگران و کارمندان در بریتانیا برای افزایش دستمزدها، نخست‌وزیر جدید، «لیز تراس»، تنها پس از ۴۵ روز از قدرت کنار رفت. «ریشی سوناک» که جایگزین او شد نیز در کمک به کشور برای خروج از بحران اقتصادی ناکام مانده است. ماه دسامبر شاهد اعتصابات شدید بیش از دو صد هزار کارگر و کارمند با درخواست افزایش دستمزدها بود که این اعتصابات بزرگترین اعتصابات سی سال گذشته است.

با افزایش تورم، بیکاری و هزینه‌های زندگی، کارگران و کارمندان طبقه متوسط در تمام کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی، از جمله ایالات متحده، به جز بریتانیا، علیه دولت‌ها اعتصاب می‌کنند. جنبش‌های گسترده مردمی مانند «ما مالک آنیم» از این مبارزات به وجود آمده است. کارکنان رسانه‌ای نیز علیه قتل ۱۱۴ روزنامه‌نگار در دو سال گذشته مبارزه مینمایند. جوانان در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی شروع به درک این موضوع کرده‌اند که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی دشمن صلح و محیط زیست مردم است.

طبقات حاکم استثماری به منظور منحرف کردن مبارزات مردمی که از بحران اقتصادی فزاینده در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی و سیاست‌های ضد توسعه و ضد دموکراتیک بوروکراتیک ناشی شده‌اند، به ترویج ایدئولوژی فاشیستی مبتنی بر شوونیسم ملی می‌پردازند. این به تدریج به تقویت احزاب راست، محافظه‌کار و فاشیست در اروپا و ایالات متحده کمک می‌کند. احزاب راست، محافظه‌کار و فاشیست مانند لیبرال‌ها، حزب سبز، احزاب راست و ملی‌گرا و نیمه‌فاشیست در انتخابات پارلمان اروپا در ماه می ۲۰۱۹ نسبت به گذشته رأی بیشتری کسب کردند. در فرانسه، حزب نئو-فاشیست جبهه ملی به رهبری «ماری لوپن» یک درصد بیشتر از «ماکرون» رأی کسب کرد. در آلمان، حزب سبز محافظه‌کار به مقام دوم دست یافت. در ایتالیا، ائتلاف راست به رهبری «جورجیا ملونی» پس از انتخابات پارلمان در سپتامبر ۲۰۲۲، دولت را تشکیل داد.

«اولف کریستنسون»، محافظه‌کار، در سپتامبر ۲۰۲۲ به عنوان نخست‌وزیر سوئد انتخاب شد. مردم و مهاجران سیاه‌پوست از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین که به ایالات متحده و اروپا مهاجرت کرده‌اند، تحت تأثیر ایدئولوژی شوونیستی ملی که توسط امپریالیست‌ها ترویج می‌شود، به طور فزاینده‌ای مورد حمله قرار می‌گیرند. دولت‌های کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی به فاشیسم پناه می‌برند. طبقات حاکم در حال فاشیستی کردن ماشین دولتی، قوه قضائیه و رسانه‌ها هستند. این روند نه تنها برای مردم این کشورها بلکه برای کل جهان خطرناک است. این

## نقدی بر تحلیل کودکانه، عامیانه و رویزیونیستی انحلال طلبان

(قسمت دوم)

سکتاریزمی که در زمان حیات رفیق ضیاء پنهان بود، بعد از در گذشت وی جان تازه گرفت و علناً متبازر گردید، و به زودی راه انحلال طلبی را در پیش گرفت. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طبق اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در ابتدا مبارزات خود را به صورت درونی پیش برد، اما انحلال طلبان برای تحمیل خواسته هایشان کمیته مرکزی را تهدید به مسدود ساختن وبسایت شعله جاوید نمودند، چنانچه هر سندی که برایشان ارسال گردید بایگانی شده، نه تنها نشر نگردید بلکه سانسور گردید تا در نهایت امر کمیته مرکزی پس از هفت ماه انتظار به تصفیه درون حزبی دست زد و وبسایت رسمی [www.cmpa.io](http://www.cmpa.io) حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را رسماً فعال نمود. انحلال طلبان طی این مدت شماره (۲۷ - دور ۴ - شعله جاوید فاقد اعتبارشان) که مملو از انحرافات رویزیونیستی بود نشر نمودند و به تعقیب شماره (۲۸ - دور ۴ - شعله جاوید فاقد اعتبارشان ماه حوت ۱۴۰۲) را نیز نشر کرده اند که حاوی انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و حتی رویزیونیستی است. ما بخش اول نقد شماره (۲۸ شعله جاوید فاقد اعتبار) را در شماره قبلی و اینک بخش دوم نقد این شماره را خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می‌داریم. صفحه (۱۹)

### بیانیه

حزب کمونیست هند (مائوئیست)

بخش دوم

وضعیت کنونی بین المللی، داخلی - وظایف ما

صفحه (۳۶)



بیانیه مطبوعاتی

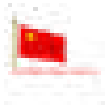
«جبهه خلق آزادی فلسطین»

درخواست های آمریکا برای تشدید توقف تنش، ریاکاری است. برای حفظ و حفاظت از اشغالگری دروغ و بخشی از مانورهایی که ایالات متحده از آغاز جنگ کشتار جمعی انجام داد تا از رژیم صهیونیستی محافظت کند و اجازه دهد جنگ برای نابودی مردم ما ادامه یابد.

صفحه (۳۵)



وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)



آدرس‌های ارتباطی با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:  
[Sholajawid@cmpa.io](mailto:Sholajawid@cmpa.io) // [Sholajawid2@hotmail.com](mailto:Sholajawid2@hotmail.com)



[facebook.com/cmpa.io](https://facebook.com/cmpa.io)



[twitter.com/cmpa\\_io](https://twitter.com/cmpa_io)



[instagram.com/cmpa.io](https://instagram.com/cmpa.io)